

در شمیران مقرر داشت، به آن سعت توجه نموده العیاذ باللہ جسارتی از او سرزد که لسان نقل بر نتواند... باری بنته (کذا) قیامتی برپا شد... باری بعد از وقوع این خطب جسم این طایفه به اتهام افتادند. بهاء الله در قریه افجه که یک منزلی طهران بود، صیفیه در تاهستان نموده بود. چون این اخبار شیوع یافت و بنای سیاست شد هرکس توانست در گوشه‌ای پنهان شد، یا آواره، اوطان، از جمله میرزا یحیی برادر بهاء الله پنهان شد و فراری (۱)... لکن بهاء الله در کمال سکون و قرار از افجه سوار شده به نیاوران که مقر موبک شاهی و محل اردوی شهریاری بود وارد، به محض ورود در تحت توقیف درآمد و یک فوج او را محافظه شدید می نمودند. و بعد از چند روز سؤال و جواب در تحت سلاسل و اغلال از شمیران به زندان طهران حرکت دادند. و اینگونه شدت و سیاست از فرط الحاح حاجی علی خان حاجب الدوله بود. و هیچ امید نجات نبود تا آنکه اعلیحضرت پادشاهی به نفس نفیس به تأنی و به واسطه وزرای تاجداری، این قضیه را از جزئی و کلی تحقیق و تدقیق فرمودند...

" باری ثابت و میرهن شد که متجاسر، خودسرانسه به گمان و اوهام خوانخواهی آقای خویش (۲) و متصدی این امر عظیم... گشته و چون حقیقت حال آشکار شد براءت بهاء الله از این تهمت ثابت گشت، به قسمی که از برای احدی شبهه نماند و حکم دربار به پاکی و آزادگی او از این قضیه صادر... بهاء الله استیذان هجری به عتبات عالیات نمود و بعد از چند

۱ - ناگفته نماند که در اینجا تصفیه حسابی با ازلی‌ها نیز شده است و فرزند بهاء الله خواسته است بدین ترتیب میرزا یحیی صبح ازل جانشین رسمی باب و رقیب پدر خود را ترسو و فراری جلوه دهد، حال آنکه خود بهاء الله نیز در این ماجرا متواری و در یک سفارتخانه خارجی پنهان شده بود.

۲ - منظور میرزا علی محمد باب است.

ماه به اذن پادشاهی و اجازه صدر اعظم و همراهی غلام شاهی مسافرت عتبات نمود... " (۲)

برای تکمیل نوشته بهاء‌الله، واقعه سوء قصد را که در تاریخ "نبیل زرنندی" بتفصیل شرح داده شده، عیناً نقل می‌کنیم. تاریخ مذکور از آن جهت معتبر است که متن آن بیشتر - و شاید هم بتوان گفت اکثر صفحات آن - نقل قول خاطرات عبدالبهاء است، بویژه آنکه تمام متن تاریخ را بعد از تکمیل خود عبدالبهاء ملاحظه و تصویب نموده است. (۲) تاریخ نبیل می‌نویسد:

"پس از میرزا تقی‌خان امیر کبیر، میرزا آقاخان نوری اعتماد الدوله به صدارت عظمی منصوب گردید. در آغاز جلوس خود تصمیم گرفت که بین دولت و حضرت بهاء‌الله را که رئیس بابیان بودند آشتی و التیام دهد، لذا نامه‌ای به حضرت بهاء‌الله نگاشت و حضرتش را به طهران دعوت کرد. حضرت بهاء‌الله که قبل از وصول مکتوب وزیر تصمیم مراجعت به طهران داشتند، پس از وصول نامه، عازم پایتخت گردیدند، در ماه رجب (۱۲۶۸) وارد طهران شدند. حضرت بهاء‌الله پس از ورود یکماه تمام در منزل برادر وزیر اعظم مهمان بودند. صدر اعظم، جعفرقلی خان، برادر خود را مأمور پذیرایی او نموده بود... پس از یکماه حضرت بهاء‌الله به شمیران انتقال فرمودند. آقای کلیم می‌فرمودند که جناب عظیم در این اثنا با حضرت بهاء‌الله ملاقات نمود، و در ضمن ملاقات جناب عظیم خیالی را که مدتها بود در فکر خود پرورش می‌داد به حضور مبارک عرض کرد. بهاء‌الله او را از ماجرای آن خیال فاسد منع نمودند و از عواقب وخیم آن تحذیر فرمودند که این عمل جلب بلائی تازه نماید... بهاء‌الله به لواسان تشریف بردند و در قریه افجه... توقف نمودند. جعفرقلی خان، همچنان در مهمانداری پایدار بود، در لواسان به حضرت بهاء‌الله خبر رسید که دو نفر از بابیان

۱ - نامه‌ای از سن پالو، امان الله شفا، دارالکتب اسلامی، ص ۳۵۶

۲ - همان مأخذ ص ۳۵۶

سیک مغز قصد حیات شاه نمودند . . . یکی را نام صادق شیریزی و دیگری را فتح‌الله قمی بود . . . مطالبی که دلیل بر سادگی و جهالت آن جوانان است اینست که به جای استعمال اسلحه مؤثری که مقصود را فوراً حاصل کند ، ساچمه استعمال کردند که اندک خراشی در جسد شاه تولید کرد . و اگر این دو نفر از طرف شخص مدیر و رئیس خود مأمور به این کار بودند البته بجای ساچمه گلوله استعمال می‌کردند . استعمال ساچمه دلیل است که این دو جوان بی مشورت دیگران به فکر ناقص خویش به چنین کار ناهنجاری اقدام نمودند . این عمل زشت که در آخر شوال ۱۲۶۸ هجری ، از این دو نادان سر زد ، جلب مصیبت تازه نسبت به یاران نمود . اصحابی که از بلایای قبل نجات یافته بودند ، در این غائله گرفتار شدند . . . رؤسای کشور و علمای دین بایبان را دشمن مملکت و دین دانستند ، و اعلان عمومی به جلوگیری از هجوم و حمله به بایبان صادر شد . جعفرقلی خان که در شمیران بود این واقعه را به حضرت بهاء‌الله پیغام داد ، و به حضرتش نگاشت که مادر شاه از این واقعه سر تا پا آتش گرفته و در نزد امرای دربار او را به همراهی میرزا آقاخان صدراعظم محرک اصلی و قاتل حقیقی شاه معرفی کرده است . صلاح آنست که مدتی در محلی مخفی به سر برید . . . این نامه را به شخص امین و پیر با تجربه به حضور مبارک به اوجه فرستاد . . . حضرت بهاء‌الله پیشنهاد جعفرقلی خان را - نهذیرفتند و روز دیگر سواره به اردوی شاه که در نیاوران بود رفتند . در بین راه به سفارت روس که در زرگنده نزدیک نیاوران بود رسیده ، میرزا مجید منشی سفارت روس از او مهمانی کرد و پذیرائی نمود . جمعی از خادمین حاجی علی‌خان حاجب‌الدوله ، حضرت بهاء‌الله را شناختند و او را از توقف حضرت بهاء‌الله در منزل منشی سفارت روس آگاه ساختند . . . فوراً مأموری فرستاد تا بهاء‌الله را از سفارت تحویل گرفته به نزد شاه بیاورد . سفیر روس از تسلیم بهاء‌الله به مأمور شاه امتناع ورزید و به بهاء‌الله گفت که به منزل صدراعظم بروید و کاغذی به صدراعظم نوشت که باید بهاء‌الله را از طرف من پذیرایی کنی و

در حفظ این امانت بسیار کوشش نمایی ، و اگر آسیبی به بهاء‌الله برسد و حادثه‌ای رخ دهد شخص تو مسئول سفارت روس خواهی بود .

از نفوسی که قصد حیات شاه نموده بودند ، اول صادق تبریزی گرفتار شد . صادق اول کسی بود که با شمشیر برهنه به شاه حمله کرده او را از اسب کشید ، فوراً شاطر باشی و نوکران ، او را به قتل رسانیدند دوم نضر فتح‌الله حکاک قمی بود که گرفتار شد سومى ابوالقاسم تبریزی بود که دستگیر شد مادر ناصرالدین شاه را آتش بغض و کینه با وجود کشته شدن اینهمه نفوس بی‌گناه فرو ننشست . دائماً فریاد می‌زد و رؤسای دربار را خطاب و عتاب می‌نمود که بروید بهاء‌الله را به قتل برسانید . محرک اصلی و مسبب واقعی در قضیهٔ پسر مأمورین است . سایرین آلت هستند ، دشمن حقیقی پسر مأمورین است . تا او را نکشید قلب من آرام نمی‌گیرد و مملکت هم آرام نمی‌شود مأمورین حکومتی در آن ایام در جستجوی اتباع باب بودند ، عباس نوکر سلیمانخان را که جوانی مؤمن و با شجاعت بود مجبور کردند و به وعد و وعید وادارش ساختند ، تا با فراشان حکومتی در کوچه و بازار طهران گردش کند و اتباع باب را به آنها معرفی نماید . عباس که خود را مجبور دید بجای بابیان سایر نفوس را معرفی می‌نمود . مأمورین آن بیچاره‌ها را می‌گرفتند نزد حکومت می‌بردند و چون مؤمن نبودند از امر تبری می‌نمودند ، و بعد از برداختن مبلغی به رسم جریمه مرخص می‌شدند . چون مادر شاه در قتل بهاء‌الله اصرار داشت چندین مرتبه عباس را بسياهچال بردند و در مقابل بهاء‌الله حاضر ساختند تا اگر او را در زمرهٔ بابیان دیده اظهار نماید . در هر مرتبه عباس که به حضور بهاء‌الله می‌رسید ، دقیقه‌ای چند به صورت بهاء‌الله نگاه می‌کرد و بعد می‌گفت من او را تاکنون ندیده‌ام و نمی‌شناسم چون از اضرار به بهاء‌الله مأیوس شدند ، برای تحصیل رضایت مادر شاه در صدد بودند شیخ علی عظیم را مسبب اصلی خیانت به شاه معرفی کنند و به این بهانه او را به قتل رسانیدند .

باز هم برای روشنتر شدن جزئیات حادثه سوء قصد مأخذ دیگری در

اختیار ماست ، و اینک واقعه را از زبان یکی از رهبران بهائیان یعنی چهارمین پیشوای بهائیت ، "شوقی افندی" یا "شوقی ربانی" نوه "دختری بهاءالله" و جانشین عبدالبهاء می‌شنویم . وی این واقعه را چنین شرح می‌دهد :

" یکنفر باهی به نام صادق تبریزی که از شهادت مولای محبوب خویش سخت دچار حسرت و تأثر گردیده و از کثرت احزان حالت طبیعی خود را از دست داده بود ، دیوانه‌وار در مقام قصاص برآمد و فکر انتقام در مخیله خود بهرورانید . و چون به زعم خویش محرک اصلی و مسبب واقعی این جنایت را شخص شاه تشخیص داده بود ، نظرش متوجه مقام سلطنت گردید و قصد حیات وی نمود . صادق در یک دکان قنادی در تهران کار می‌کرد و امرار معاش می‌نمود ، و در تنفیذ این فکر با یکنفر جوان گمنام دیگر به نام فتح‌الله قمی هم عهد و همدستان شد . آنگاه دو جوان متفقا به جانب نیاوران که اردوی دولتی در آنجا چادر زده و مقر موبک شهریاری بود رهسپار گردیدند . صادق به عنوان یکنفر رهگذر بیگناه در کنار راه بایستاد و هنگامی که شاه سوار بر اسب به عزم گردش صبح از قصور و حدائق سلطنتی خارج می‌شد با طپانچه‌ای که همراه داشت او را مورد حمله قرار داد و تیری به جانب وی پرتاب نمود

" هنگامی که قضیه سوء قصد اتفاق افتاد حضرت بهاءالله در لوانان تشریف داشتند ، و میهمان صدر اعظم بودند ، و خبر این واقعه هائله در قریه افجه به ایشان رسید . برادر صدر اعظم جعفرقلی خان که مأمور پذیرایی آن حضرت بود ، از حضورشان استعفا نمود چندی در یکی از نقاط حول و حوش مختفی شوند ، تا آن غائله آرام گیرد و آن فتنه خاموش شود ، ولی وجود مبارک این رأی را نپسندیدند . حتی شخص امینی را هم که برای حفظ و حراست هیکل انور گماشته بودند مرخص فرمودند و روز بعد با نهایت متانت و خونسردی به جانب نیاوران مقر اردوی سلطنتی رهسپار شدند . در زرگنده میرزا مجید شوهر همشیره مبارک که در خدمت سفیر روس "پرنس دالگورکی" سمت منشی‌گری داشت آن حضرت را ملاقات و ایشان را به منزل

خویش که متصل به خانه^۶ سفیر بود رهبری و دعوت نمود. آدمهای حاج علیخان حاجبالدوله چون از ورود آن حضرت باخبر شدند، موضوع را به مشارالیه اطلاع دادند و او مراتب را شخصا به عرض شاه رسانید. شاه از استماع این خبر غرق تعجب و حیرت شد و معتدین مخصوص به سفارت فرستاد تا او را که به دخالت در این حادثه متهم داشته بودند، تحویل گرفته نزد شاء بیاورند. سفیر روس از تسلیم بهاءالله امتناع ورزید و از هیکل مبارک تقاضا نمود که به خانه^۷ صدر اعظم تشریف ببرند. ضمنا از مشارالیه به طور صریح و رسمی خواستار گردید امانتی را که دولت روس به وی می‌پارد در حفظ و حراست او بکوشد. . . . " (۱)

این اعترافات آخرین پیشوای بهائیت، بروشنی نشان می‌دهد که نه تنها "پرنس دالگورکی" سفیر روس حامی بهاءالله و بهائیان بوده، بلکه بطور کلی "دولت بهیه^۸ روسیه" تزاری^۹ از این فرقه حمایت می‌کرده است. پس از اینکه میرزا حسینعلی بهاءالله از سفارت روس به زندان منتقل شد، کنسول روس - که با استناد به مقررات کاپیتولاسیون از اتباع روس در ایران حمایت می‌کرد - به دفاع از او و تلاش برای نجات جانش پرداخت. نویسنده بهائی می‌نویسد:

"... کنسول روس که از دور و نزدیک مراقب احوال بود و از گرفتاری بهاءالله خبر داشت پیغامی شدید به صدر اعظم فرستاد و از او خواست که با حضور نماینده^{۱۰} کنسول روس و حکومت ایران تحقیقات کامل در پناه بهاءالله به عمل آید، و شرح اقدامات و سئوال و جوابها که به وسیله^{۱۱} نمایندگان به عمل می‌آید در ورقه‌های نگاشته شود و حکم نهائی درباره^{۱۲} آن محبوس بزرگوار اظهار گردد. صدر اعظم به نماینده^{۱۳} کنسول وعده داد و گفت در آتیه^{۱۴} نزدیکی به این کار اقدام خواهد کرد. و آنگاه وقتی معین نمود که نماینده^{۱۵} کنسول روس با حاجبالدوله و نماینده^{۱۶} دولت بسياهچال بروند،

مقدمتا جناب عظیم را طلب داشتند و از محرک اصلی و رئیس واقعی سؤال کردند. جناب عظیم گفتند رئیس بایه همان سید باب بود که او را در تبریز مصلوب ساختید. من خودم این خیال را مدتها است در سر داشتم که انتقام باب را بگیرم، محرک اصلی خود من هستم. اما صادق تبریزی که شاه را از اسب کشید شاگرد شیرینی فروشی بیش نبود که شیرینی می ساخت و می فروخت، و دو سال بود که نوکر من بود و خواست که انتقام مولای خود را بگیرد ولی موفق نشد. چون اقرار را از عظیم شنیدند، قنسول و نمایندهٔ حکومت اقرار او را نوشته به میرزا آقاخان خبر دادند و در نتیجه بهاءالله از حبس خلاص شدند، و جناب عظیم را به جلاد تسلیم کردند" (۱).

و برای روشن ساختن هرچه بیشتر جزئیات سوء قصد، از زبان خود بهائیان، و نشان دادن تناقضات فراوانی که در این اظهار نظرها وجود دارد قسمتی از نوشتهٔ "بلانفید" را که به زبان انگلیسی چاپ شده است در اینجا می آوریم، نویسنده مدعی است که این خاطرات را از دختر بهاءالله شنیده و تقریرات او را عیناً نقل کرده است. با توجه به اینکه دختر بهاءالله بدون اجازه و تصویب پدرش عبدالیهاء و محفل روحانی لندن حق اظهارنظر و نوشتن هیچگونه مطالبی را نداشته است، باید نوشتهٔ ذیل را تقریرات سران بهائی "محفل روحانی لندن" دانست:

"... و خوب به خاطر دارم که یک روز توسط یک جوان باهی نیمه دیوانه سوء قصدی به حیات شاه تده بود. پدرم در خانهٔ ملکی بیلاقی ما، واقع در نیاوران، بود... ناگهان خادمی با کمال شتاب و پریشانی به مادرم مراجعه و خبر داد که آقا توقیف شدند...

"بلافاصله تمام فامیل و دوستان و خادمین با وحشت از خانهٔ ما فرار کردند، به استثنای خادمین اصفندیار و یک زن... میرزا موسی، پدرم... و مادرم و سه اولادش کمک نمود تا در محل امنی مخفی شویم...

میرزا یحیی با کمال وحشت به مازندران فرار و در محلی مخفی گردید . . . اخبار وقایع به واسطه خواهر مهربان پدر بزرگم که عیال میرزا یوسف نامی از اتباع روس و رفیق قنصل روس در تهران بود به ما می‌رسید . . . در این ایام احدی از دوستان و قایل جرئت نمی‌کردند به ملاقات ما درم آیند، مگر زن میرزا یوسف که عمه پدرم باشد . . . یک روز میرزا یوسف دریافت که ملاپان در صدد کشتار پدرم هستند. میرزا یوسف موضوع را با قنصل روس در میان نهاده و این دولت ذی‌نفوذ تصمیم بر خنثی نمودن این نقشه گرفت. صحنه جالب توجهی در محکمه که احکام اعدام را صادر می‌کرد، به عرصه ظهور آمد. قنصل روس بدون اندک بیعی، قیام نموده و اعضای محکمه را مخاطب ساخته و گفت آیا تاکنون به اندازه کافی انتقام بیرحمانه خود را نگرفته‌اید . . . چگونه ممکن است که شماها حتی بتوانید چنان فکر کنید که این محبوس عالی‌نسب نقشه چنان عمل احمقانه سوع قصد به حیات شاه را کشیده باشد. آیا بر شماها معلوم نیست که آن تفنگ مهمل که مورد استفاده آن جوان بیچاره قرار گرفته به درد کشتن یک پرنده هم نمی‌خورد. مضافاً بر اینکه نامبرده دیوانه مشهور بوده . . . من تصمیم دارم که این شریف‌زاده بیگناه (یعنی بهاء) را تحت حمایت دولت روسیه در آورم. بنابراین بر حذر باشید. زیرا اگر یک موی از سر او کم شود، برای تنبیه شماها شهرهای (کذا) (۱) خون در این شهر جاری خواهد شد. امیدوارم به این اخطار من کمال توجه را مبذول دارید و بدانید که در این موضوع دولت متموع من پشتیبان من است . . . طولی نکشید که شنیدیم حاکم از ترس اینکه بی توجهی به اخطار سخت قنصل روس نشود فوراً دستور آزادی پدرم را می‌دهد، و در عین حال حکم به تبعید او و فامیلش صادر می‌گردد. ده روز مهلت تدارک سفر داده شده بود" (۲)

۱ - ظاهراً اشتباه جایی است، و باید "نهرهای خون" باشد.

۲ - تاریخ نیل زرندی، ص ۵۲۳

با نقل نوشته‌های بهائیان - بخصوص نوشته عبدالبهاء - که می‌گوید: "صادق از همان موقع اعدام باب تصمیم به انتقامجویی گرفته و یکسراز تبریز برای عمل به طهران آمد"، تناقضات و نظرات متضادی که بعدها در این باره ابراز شده آشکار می‌شود. عبدالبهاء با گفتن این جمله چنین وانمود می‌کند که عامل سوء قصد و همدستانش دستوری برای ترور شاه از او و سایر بهائیان نداشتند و وی خودسرانه و تحت تأثیر احساسات شخصی، بخاطر اجرای حکم قتل باب، از تبریز به طهران آمد تا شاه را طبق میل خودش و بدون هیچ دستور و مشورتی به قتل برساند، حال آنکه نویسنده تاریخ نبیل که نوشته او با موافقت محفل کل بهائیان منتشر شده مدعی است که موقع قتل باب "صادق تبریزی در شهر قم بوده"، بنابراین صادق تبریزی هنگام قتل در تبریز نبوده که مستقیماً تحت تأثیر حادثه قرار گیرد. نویسنده تاریخ نبیل می‌نویسد:

"چهل روز پیش از آنکه ما مورین مزبور به چهریق وارد شوند، حضرت باب جمیع الواح و نوشتجات خود را جمع آوری فرمودند و همه را به ضمیمه قلمدان و انگشترهای عقیق و مہری خود را در جعبه نهادند، و به ملا باقر طرف حی دادند. و فرمودند باید بروی و این امانتها را به میرزا احمد برسانی. ملا باقر فوراً به راه افتاد و بعد از هجده روز به قزوین رسید. در آنجا دانست که میرزا احمد از قزوین به جانب قم مسافرت کرده. ملا باقر به طرف قم رهسپار گشت و در نیمی ماه شعبان وارد شده. من در آن ایام با صادق تبریزی در شهر قم بودم، منزل من با میرزا احمد در محله باغ‌پنیه قم بود، هر دو با هم در یک منزل بودیم. صادق تبریزی را میرزا احمد به زرنند فرستاد که مرا با خودش به قم برگرداند" (۱) امان الله شفا یکی از بهائیان که از این فرقه روی گردانده است با استدلال به نوشته‌های بهائیان نتیجه می‌گیرد که صادق تبریزی "به دستور رؤسای بهائیت در صدد قتل

شاه برآمده بود" ، او می نویسد :

" ملاحظه می کنید که در نیمه شعبان نیز صادق به زرنند رفته و به قم بر می گردد و به قرار حکایت نبیل برای دیدن باب نیز لابد چند روزی هم در قم باقی بوده که تقریباً مقارن با ۲۸ روز اعدام باب می شود " .
پس به هیچ وجه نمی توانسته است آن طور که عبدالیهاء مدعی است ، صادق در ۲۸ شعبان در تبریز بوده باشد . و اگر بر فرض محال قصد حرکت به تبریز هم کرده باشد ، به هیچ وجه نمی توانسته بموقع آنجا برسد ، زیرا دیدیم که با اینکه باب ملاً باقر را دستور می دهد فوراً حرکت نماید ، و فقط مسافت بین تبریز و قزوین را هیچده روزه طی کرده است . پس برای صادق امکان نداشته است همان مسافت را دو روزه طی کند .

در شانی بین اعدام باب و واقعه سوء قصد به حیات شاه درست دو سال و دو ماه طول کشید ، و حال آنکه کسی که آنچنان که عبدالیهاء حکایت کرده گرم انتقامجویی است آنرا فوراً به مرحله اجرا می گذارد ، زیرا مرور زمان آن حالت را به سردی می آورد . پس صادق به تصمیم خود بدین عمل مبادرت ننموده ، بلکه تحت تأثیر تلذیفات و تشویقات دیگری بعد از دو سال و دو ماه آلب دست شده است .

از طرفی گزارشی دختر بهاء در دفاع قنسول ، اشاره تنها به یک نفر است ، و حال آنکه عبدالیهاء می گوید ، در تهران یک نفر دیگر هم به صادق ملحق شده ، و از طرفی دیگر نبیل اسامی چهار نفر را به اسم یاد می کند . پس یک نفر صادق تنها ، داستانی مجعول بوده و قضیه برمی گردد به دستور و نکته بهاء ،

شیخ عظیم نیز که مدت دو سال و دو ماه در فکر چنین کاری نبوده است ، چطور ندک که به محض آنکه بهاء از عراق به ایران برگشت ، در ظرف یکماه ، اینگونه به فکر انتقام افتاد ؟

این نیست جز اینکه بهاء شیخ عظیم را وادار و تشویق به انجام این عمل کرده است و شیخ عظیم نیز چند نفری را فریب داده و آنان به عمل

مبادرت نموده‌اند .

اگر بهاء شیخ عظیم را وادار به این کار نکرده بود ، و در این قول اخیرالذکر که اظهار داشته که در چنین فکری نبوده راستگو باشد . نلاقل باید بهاء مراتب را به آن صدر اعظمی که مدعی است به او عطف داشته خبر دهد ، تا از اجرای احتمالی فکر وحشت آور شیخ عظیم جلوگیری نماید . با اینکه بهاء آشنایی بد فکر شیخ عظیم داشته (بر فرض محال که دستور خود بهاء نبوده باشد) بایست قورا مراتب را اطلاع می‌داده تا دولت احتیاطات لازم را به عمل آورد و از عمل جلوگیری کند . و یا نتیجه از کشته شدن صدها نفر بد آن وضع نرسد . من جمله خود شیخ عظیم . ممانعت به عمل آید . حد اکثر اینکه اثر بهاء قفسد شیخ عظیم را به حکومت حبر می‌داد ، این بود که شیخ عظیم تنبیهی موقتی می‌شد و این تنبیه مختصر البته به مراتب بهتر از آن بود که خود او کشته شود و صدها نفر دیگر بیگناه معدوم گردند .

بعلاوه ، این آقای بهاء که می‌گویند دائم عیب‌گویی می‌کرد و سقوط ناپلئون و غیره را اطلاع می‌داد . آیا نمی‌توانست زیر پای خود را ببیند و چنین فجایع هولناکی را پیش بینی کرده ، با پیشگویی از وقوع آنها جلوگیری به عمل آورد ؟

مجموع اینها می‌رساند که این دولت با نقشه و دستور شخص بهاء بوده و صدها نفر قربانی جاهدطلبی و نفعه شوم آر شده‌اند ، و اگر چنین نبوده چرا بهاء مضطرب شده و خود را به سفارت روس می‌انداخته . . . " (۱)
 علت آزادی و تبعید بهاء الله به عقیده نویسنده کتاب ((تاریخ و نقش سیاسی رهبران بهائی)) ، افساء شدن هویت وی و حمایت علنی سفارت روسیه تزاری - و حتی دولت روسیه - از بهائیان و بخصوص شخص بهاء الله بوده است :

۱ - نامه‌ای از سن پالو ، ض ۳۱۶ ، با اندکی تصرف در عبارت .

" با توجه به مفاد عهدنامه‌های ترکمان چای و گلستان ، دولت روسیه قرار گذاشت که با تبعه^۱ آن دولت طبق مقررات کاپیتولاسیون رفتار شود و بنابراین مقررات ، هر یک از طرفین دعوی ، تبعه^۲ کشور روسیه باشد ، باید محاکمه در حضور نماینده^۳ دولت روس انجام گردد . مجموعه^۴ مطالب فوق نشان می‌دهد که بر طبق مقررات کاپیتولاسیون با آقای میرزا حسینعلی نوری رفتار شده است ، گویا ایشان هم تبعه^۵ رسمی دولت روس بوده‌اند . و چه خوب گفته‌اند : خدایا زمین معما پرده بردار .

" اکنون که رابطه^۶ بهاءالله با آقای کهنیاز دالگورکی برای دولت ایران و شاه وقت آفتابی شده بود ، دیگر دولت روس نمی‌توانست از وجود شخص بهاءالله در ایران برای ادامه^۷ برنامه خود استفاده نماید ، و از طرفی اگر ایشان در ایران می‌ماند ممکن بود به دست مسلمانان کشته‌شود ، و از همه - مهمتر مادر ناصرالدین شاه ، مهد علیا^۸ بهاءالله را مقصر اصلی می‌دانست . این چند موضوع سبب شد که جناب سفیر نقشه^۹ دیگری بریزد ، مقدمات اعزام وی را به جانب دیگر فراهم ساخت ، و با وسایلی آنچنان صحنه‌سازی نمود که میرزا حسینعلی از ایران تبعید گردد ، تا در خارج بهتر بتواند به وسیله^{۱۰} آن وجود نازنین به هدفهای خویش نایل شود " (۱)

چنانکه خوانندگان صاحب نظر ملاحظه کردند ، در طول این فصل همه جا سعی کردیم ، بیشتر اظهار نظرها ، خاطرات و عقاید خود بهائیان را نقل کنیم ، تا خواننده و یا بهائیان تصور نکنند که چون نگارنده خود بهائی نیست ، گرفتار تعصبات مذهبی و عقیدتی شده و گفته‌های " ضد - بهائیان " و یا نظرات شخصی خویش را منعکس ساخته‌است . بنابراین ، اظهار عقیده و نظر نهائی را درباره^{۱۱} نقل اسناد بهائیان به خواننده وامی‌گذاریم و به دنبال^{۱۲} مطلب می‌پردازیم :

حرکت به بغداد - سرانجام میرزا حسینعلی بهاءالله به وسیله^{۱۳}

دالگورکی - سفیر روس در ایران - از زندان آزاد شد. آخرین پیشوای بهائیت در کتاب خود چنین آورده است: "از یک طرف وساطت و دخالت پرنس دالگورکی، سفیر روس در ایران، که به جمیع وسائل در آزادی بهاء‌الله بکوشید و در اثبات بیگناهی آن مظلوم آفاق سعی مشکور مبذول داشت، و از طرف دیگر اقرار و اعتراف رسمی ملا شیخ علی ترشیزی ملقب به عظیم که در زندان حضور حاجب‌الدوله و مترجم سفارت روس و نمایندهٔ حکومت برائت بهاء‌الله را تأیید و اجراء دخالت و شرکت خویش را در حادثه ترور شاه اظهار نمود... " باعث آزادی وی شد. دکتر اسلحمونت نیز در کتاب "بهاء‌الله و عصر جدید" در تأیید مطالب فوق می‌نویسد:

"... و چون حقیقت حال آشکار شد، برائت بهاء‌الله از این تهمت ثابت گشت که ایدا در واقعه شاه ذی‌مدخل نبوده‌اند و سفیر روس به برائت ایشان شهادت داد... " (۱)

سرانجام میرزا حسینعلی بهاء‌الله با وساطت و دخالت دیپلماتهای روسی بخصوص پرنس دالگورکی سفیر روسیه تزاری در ایران و حتی ابلاغ نظر و حمایت دولت روس از زندان آزاد شد و تحت حمایت سفارت روس به بغداد تبعید شد. اشراق خاوری می‌نویسد:

"حکومت ایران بعد از مشورت به بهاء‌الله امر کرد که تا یکماه دیگر ایران را ترک نمایند و به بغداد سفر کنند. قنصل روس چون این خبر شنید از بهاء‌الله تقاضا کرد که به روسیه بروند، دولت روس از او پذیرایی خواهد نمود. حضرت بهاء‌الله قبول نفرمودند و توجه به عراق را ترجیح دادند. در روز اول ماه ربیع‌الثانی ۱۲۶۹ هجری به بغداد عزیمت فرمودند. مأمورین دولت ایران و نمایندگان قنصل روس تا بغداد با او همراه بودند." (۲)

۱ - تاریخ نبیل زرنندی، ص ۸۳

۲ - بهاء‌الله و عصر جدید، به نقل از "تاریخ و نقش سیاسی رهبران بهائی"، ص ۵۴.

شوقی ربانی آخرین پیشوای بهائیت نیز در تأیید نوشته "اشراق خاوری" می‌گوید: "سفیر روس چون از فرمان سلطانی استحضار یافت و بر مدلول آن مطلع گردید، از او خواست تا اجازه فرمایند او را تحت حمایت و مراقبت دولت متبوعه خویش وارد و وسائل حرکت وجود اقدس را به خاک روس فراهم سازد." (۱)

حادثه ترور شاه و دخالت سفیر روسیه تزاری در ماجرا گذشته از اینکه دخالت بهائیان را در سیاست (بر خلاف ادعاهایشان) از همان اوایل کار ثابت می‌کند، اختلافات و انشعابهایی نیز در بین بهائیان به وجود آورد. حتی میرزا یحیی صبح ازل با برادرش بهاء‌الله بر سر ترور شاه اختلاف پیدا کرد و به طرفداری از شاه علیه بهائیان دست به کار شد و به کمک دولتیان شتافت. نبیل زرنندی می‌نویسد:

"بدخواهان از نادانی میرزا یحیی استفاده کرده و آن نادان به امید رسیدن به منصب و مقامی با بدخواهان همراه شد و اخبار وحشتناکی به همدستی او از بهاء‌الله به شاه می‌دادند. ناصرالدین شاه از وزیر کبیر بشدت موافقده کرد که چرا تا این حد در حصول امنیت مملکت تکاهل می‌کند و ریشه فساد را قطع نمی‌نماید. صدر اعظم از این توییح متأثر شد... فوراً لشکری به اقلیم نورا اعزام... و پس از تاراج همه را آتش زده و با خاک یکسان نمودند. دامنه فتنه طهران و مازندران به سرتاسر ایران کشید و مخصوصاً در یزد و تبریز آتش فتنه بالا گرفت. طهماسب میرزا در شیراز عدمای را شهید کرد... ششصد نفر آنها را گرفته بودند، سصد نفر آنها را دو تا دو تا بر مرکبهای برهنه سوار کرده به شیراز بردند... چون کنسول روس بهاء‌الله را تا بغداد حراست و حفاظت کرده بود، وی آیه‌ای در شأن روسها نازل کرد.

بعدها که شروع به صدور الواح مذهبی کرد، لوحی نیز خطاب به پادشاه

روس صادر نمود و از اینکه الکساندر نیکلایویچ (الکساندر دوم) امپراطور روس دستور حمایت و آزادی او را داده است تشکر کرد :

" ای پادشاه روس ندای خداوند ملک قدوس را بشنو (منظور میرزا حسینعلی بهاء است) و به سوی بهشت بشتاب ، آن جایی که در آن ساکن شده است کسی که در بین ملا ، بالا به اسماء حسنی نامیده شده و در ملکوت انشاء به نام خداوند روشنی ها نام یافته است ، میادا اینکه هوای نفست تو را از توجه به سوی خداوند بخشاینده مهربان باز دارد ، ما شنیدیم آنچه را در پنهانی با مولای خود گفته و لذا نسیم عنایت و لطف من به هیچان آمد و دریای رحمتم به موج افتاد ، ترا بحق جواب دادیم ، بدرستی که خدای تو دانا و حکیم است ، و به تحقیق یکی از سفیرانت مرا یاری کرد ، هنگامی که در زندان اسیر غل و زنجیر بودم ، برای این کار خداوند برای تو مقامی را نوشته است که علم هیچ کس بدان احاطه ندارد ، میادا این مقام را از دست دهی " (۱)

شوقی ربانی نیز در کتاب " قرن بدیع " ، در تأیید لوح بهاء الله می نویسد :

" در سنین بعد در لوحی که به امپراطور روس نیکلایویچ (الکساندر دوم) نازل شده آن وجود مبارک عمل سفیر را تقدیر ... می کند ، و نیز در مقام دیگر می فرماید : ایامی که این منلوم در سجن اسیر سلاسل و اغلال بود ، سفیر دولت بهیه ... ایده الله تبارک و تعالی - نهایت اهتمام بر استخلاص این عبد مبذول داشت ، و مکرر اجازه خروج از سجن صادر گردید ،

۱ - لوح از کتاب حسین - ص ۵۷ ترجمه از " تاریخ و نقش سیاسی

ولی پاره‌ای از علمای مدینه در اجرای این منظور مانعت نمودند تا بالاخره در اثر پافشاری و مساعی موفور حضرت سفیر استخلاص حاصل گردید . اعلیحضرت امپراطور دولت بهیه^۱ روس - ایده‌الله تبارک و تعالی - حفظ و حمایت خویش را فی سبیل‌الله مبذول داشت ، و این معنی علت حسد و بغضای جهلای ارض گردید . " (۱)

علاوه بر صدور این الواح و آیات ، مبین ارتباط بهاء‌الله با دولت روس یا لااقل حمایت مستقیم آن دولت از او و بهائیان ، اقرار نامه‌ای است از میرزا حسینعلی نوری (بهاء‌الله) که دریافت مقرر را از جانب وی تأیید می‌کند . البته چون در دوران پیشوایی بهاء‌الله ، فقط دولت روسیه تزاری او را تحت حمایت خود قرار داده بود . می‌توان گفت که وی مقرر خود را نیز از روسها دریافت می‌داشته است . بهاء‌الله در یکی از الواح می‌نویسد: " قسم به جمال قدم که اول ضرری که بر این غلام وارد شد این بود که قبول شهریه از دولت نمود . " (۲)

انگلیسها و بهائیان

پس از انشعابات اولیه ، با ورود عبدالبهاء و خویشان و یارانش به بغداد و سپس عزیمت آنها به عثمانی و قبرس و سرانجام فلسطین ، و انشعاب و اختلافی که بعداً بین آنان پدید آمد ، انگلیسها به حمایت از بهائیان برخاستند . متأسفانه در بایگانی اسناد وزارت خارجه^۲ انگلیس از این دوران اسنادی وجود ندارد یا شاید نگارنده نتوانسته است بدانها دسترسی یابد ، و یا شاید گزارشهای مربوط به این دوره را باید در مجموعه^۳ اسناد فلسطین و عثمانی جستجو کرد ، که یازهم نگارنده موفق به یافتن آنها نشده است .

۱ - قرن بدیع ، جلد دوم ، ص ۸۶

۲ - مجموعه^۳ الواح مبارک ، ص ۱۵۹



مهمترین اقدامی که در این ایام صورت گرفت، دادن لقب "سر" و "نشان" از طرف دولت انگلیس به عبدالبهاء بود. قسمتی از نوشته شوقی ربانی را که علت دادن نشان و لقب به عبدالبهاء را خدمات گرانبهای بهاء‌الله به دولت انگلیس دانسته است نقل می‌کنیم:

"پس از اختتام جنگ و اطفاء ناپره حرب و قتال اولیا حکومت انگلستان از خدمات گرانبهائی که حضرت عبدالبهاء در آن ایام مظلوم نسبت به ساکنین ارض اقدس و تخفیف مصائب و آلام مردم آن سرزمین می‌ذول فرموده بودند، در مقام تقدیر برآمدند و مراتب احترام و تکریم خویش را با تقدیم لقب "نایت هود" و اهداء نشان مخصوص از طرف دولت مذکور حضور مبارک ابراز داشتند. و این هرما تشریف و تحلیل و فیورر محل اقامت حاکم انگیز در چهار برگزار گردیده و آن احوال پرداختشام جمعی از رجال و اعظام قوم از ملل و شعوب مختلفه حضور می‌رسانده و در انجام مراسم شرکت نمودند..." (۱)

خانم بلانفلید درباره اهداء نشان و لقب به عبدالبهاء می‌نویسد:

"حکومت انگلیس بر حسب رویه معمولش که از اعمال قهرمانان قدردانی می‌کند، به عبدالبهاء یک مدال قهرمانی "نایت هود" داد که نامبرده این افتخار را به عنوان یک تشریفات احترامی از طرف یک پادشاه عادل قبول نمود." (۲)

تاکنون سندی درباره "خدمات گرانبهای" بهاء‌الله به دولت انگلیس که منجر به گرفتن نشان و لقب شده باشد به دست نیآورده‌ایم، ولی شاید بتوان گفت که علت دریافت نشان و لقب خدماتی باشد که بهاء‌الله در جریان تهیه آذوقه ارتش انگلیس و بیرون راندن عثمانیها از خاک فلسطین انجام داده است.

۱- قرن بدیع، جلد سوم، ص ۳۹۹

۲- به نقل از "نامه‌ای از سن پالو"، ص ۱۵

خانم بلانفلید می نویسد :

" مقدار زیادی از این گندمها در مخازنی انبار شدند . . . وقتی قشون انگلیس وارد حیفاشد کاربرد از ارتش آنها از لحاظ آذوقه مواجه با اشکالات بود . افسر مربوطه برای مشورت به سرکار آقا مراجعه نمود و اخیرالذکر جواب داد ما گندم داریم . افسر مزبور در کمال تحیر سؤال کرد آیا برای ارتش انگلیس هم دارید ؟ عبدالبهاء جواب داد من برای ارتش انگلیس هم گندم دارم . " (۱)

ناشر کتاب خانم بلانفلید ، در حاشیه کتاب اضافه می کند : " خانم بلانفلیه غالباً حکایت می کرده که چگونه مخازن گندم مذکور در مدت تسلط قشون عثمانی در آن نقطه مخفیگاه خوبی را برای حفظ گندمها تشکیل داده بودند . . . " (۲)

علاوه بر اینها به طوریکه قبلاً گفته شد ، شوقی ربانی نیز تأیید کرده است که این نشان و لقب بعد از خاتمه جنگ جهانی اول به عبدالبهاء داده شده است . عبدالبهاء نیز در تأیید دولت انگلیس لوحی صادر کرده که رونوشت آن را در جلد سوم کتاب مکاتیب عبدالبهاء می خوانیم :

" طهران ، جناب آقا سید نصرالله باقر اف علیه بهاء الله ملاحظه نمایند . ای ثابت بر پیمان ، مدتی بود که مخایره بکلی منقطع و قلوب متأثر و مضطرب تا آنکه در این ایام الحمد لله بفضل الهی ابرهای تیره متلاشی و نور راحت و آسایش این اقلیم را روشن نمود ، سلطه جابره زائل و حکومت عادل حاصل ، جمیع خلق از محنت کبری و منقت عظمی نجات یافتند . در این طوفان اعظم و انقلاب عدید که جمیع ملل عالم ملال یافتند و در خطر شدید افتادند ،

۱ - جلد سوم - تألیف عبدالبهاء ، ص ۳۴۷

۲ - نامه ای از سن پالو - ص ۱۷ - ۳ ، خاطرات صبحی ، ص ۹۴

شهرها ویران گشت و نفوس هلاک شد و اموال به تالان و تاراج رفت و آه و حنین بیچارگان در هر فرازی بلند شد. سرشک چشم یتیمان در هر نشیمنی چون سیل روان، الحمدلله بفضل و عنایت جمال مبارک احبای الهی، چون به موجب تعالیم ربانی رفتار نمودند محفوظ و مصون ماندند، غباری بر نفسی ننشست. هذه معجزه لاینکرها الاکل معتد ائیم، و واضح و مشهود شد که تعالیم مقدسه حضرت بهاءالله سبب راحت و نورانیت عالم انسانیست در الواح ذکر عدالت و حتی سیاست دولت فخریه انگلیس مکرر مذکور، ولی حال مشهود شد و فی الحقیقه اهل این دیار بعد از صدمات شدید به راحت و آسایش رسیدند. و این اول نامه ایست که من به ایران می نگارم، ایهاالله من بعد باز ارسال می شود. احبای الهی فردا فرد با نهایت اشتیاق تحیت ابداع ابهی ابلاغ دارید و مزده صحت و عافیت عموم احباء را بدهید، هرچند طوفان و انقلاب شدید بود الحمدلله سفینه نجات محفوظا مصونا به ساحل سلامت رسید. حضرات ایادی امرالله و حضرت امین و همچنین ملوک ثبوت و رسوخ پر عهد و پیمان را از قبیل عبدالبهاء با نهایت روح و ریحان تحیت و پیام برسانید و علیک البهاء الابهی.

عکا ۱۶ اکتبر ۱۹۱۸"

اما دعای امپراطور انگلیس اینست:

اللهم ان سر ادق العدل قد ضربت اطنابها، علی هذه الارض المقدسه فی مشارقها و مغاربها، و نشکرک و نحمدک علی حلول هذه السلطه العادله و الدوله القايره الباذله القوه فی راجعه الرعيه و سلاميه البريه

اللهم ايد الامبراطور الاعظم جورج الخامس انگلتر
بتوفيقاتك الرحمانيه هو آدم ظلها الظليل على هذه الاقليم
الجليل بعونك و صونك و حمايتك، انك انت المقتدر العتالی
العزیز الکریم .

یعنی :

" پروردگارا امپراتور بزرگ ژرژ پنجم پادشاه انگلستان
را به توفیقات رحمانی خود مؤید بدارو سایه بلند پایه آن
کشور را بر این منطقه بیاری و حفظ و حمایت خویش مستدام
بدار، تو نیرومند و عالی و عزیز و کریم می باشی .

عبدالبهاء عباس (۱)

در جریان جنگ اول جهانی حمایت انگلیسها از عبدالبهاء شدت
یافت، بهائیت علیه عثمانیها در خدمت ارتش انگلیس در سرزمین فلسطین
درآمد. شوقی ربانی می نویسد:

" در این مقام که ذکر محاربات عمومی جهان و حوادث و وقایع ارض
اقدس در بین است، بی مناسبت نیست به درج پاره ای از اقدامات و مجبوباتی
که هنگام محاصره حيفا نسبت به حفظ حیات قدوه اهل بهاء معمول گردیده
مبادرت نمود، از جمله احبای انگلستان چون بر خطرات شدیدهای که حیات
مبارک را تهدید می نمود اطلاع یافتند، بلادرنگ برای تأمین سلامت آن
وجود اقدس اقدامات و مساعی لازمه مبذول داشتند. لرد کرزن و سایر اعضاء
کابینه انگلستان نیز رأساً و مستقیماً از وضع مخاطره آمیز حيفا استحضار
حاصل نمودند. از طرف دیگر لرد لاینکتون با ارسال گزارش فوری و مخصوص
به وزارت خارجه آن کشور، نظر اولیای امور را به شخصیت و اهمیت مقام
عبدالبهاء جلب نمود. و چون این گزارش به لرد بالفور وزیر امور خارجه
وقت رسید، در همان بوم وصول دستور تلگرافی به جنرال النبی، سالار
سپاه انگلیز در فلسطین، صادر و تأکید اکید نمود که به جمع قوی در حفظ

و صیانت حضرت عبدالبهاء و عائله و دوستان او بکوشد . متعاقب آن دستور، جنرال النبی تلگرافی پس از فتح حیفاً به لندن مخابره و از مصادر امور تقاضا نمود صحت و سلامت مبارک را به دنیا اعلام نمایند .

ضمناً فرمانده جبهه حیفاً را مأمور ساخت که تصمیمات لازم جهت حفظ جان مبارک اتخاذ و از اجراء نقشه پلید جمال پاشا که طبق اخبار واصله به دایره اطلاعات انگلستان بر آن تصمیم بوده که در صورت تخلیه شهر و عقب نشینی قوای ترک حضرت عبدالبهاء و عائله مبارک را در کوه کرمل مطلوب سازد جلوگیری نماید . در اثر اخلاص قوای فاتح انگلیز به اراضی مقدسه و تصرف آن اراضی از طرف حکومت مذکور مخاطرات عظیمه که مدت شصت و پنج سال حیات پر انوار شارع قدیر و مرکز عهد الهی را احاطه نموده بود زائل گردید ، سد سدید در بهسرفت امر بدیع برداشته شد ، و روز فشار و تضییق سپری گردید ، قائد امر بهاء دو بقعه مقدسه نورا از حریت امر در آن صقع جلیل فراهم آمد . روز این تاریخ سعود مبارک عبدالبهاء که پیش از سه سال به طول پیامد ، امرالله در مرکز جهانی خویش اعتبار و حیثیت بهکران حاصل نمود ، و فعالیتهای تبلیغی در اقطار مختلفه ارض رو به بسط و توسعه عظیم گذاشت ، و آثار علو امرالله و کلمه الله در شرق و غرب عالم لایح و هویدا گردید . . . " (۱)

مرگ میرزا حسینعلی بهاءالله وسیله‌ای شد تا سازمانی که در وزارت خارجه انگلیس به کار مذاهب خاور میانه و اروپا می برداخت ، از آن بهره برداری کرده و جانشین او را بیشتر از خود بهاءالله تحت حمایت قرار دهد . شوقی ربانی می نویسد :

" وزیر مستعمرات حکومت اعلیحضرت پادشاه انگلستان مستر وینستون چرچیل به مجرد انتشار این خبر پیامی تلگرافی به مندوب سامی فلسطین سر هربرت سایوئل صادر و از معظم له تقاضا نمود " مراتب همدردی و تسلیت

حکومت اعلیٰ حضرت پادشاه انگلستان را به جامعه بهائی ابلاغ نماید " ، مندوب سامی مصر ، و ایگونت النبی ، نیز مراتب تعزیت و تسلیمت خویش را به وسیله مندوب سامی فلسطین بدین مضمون اعلام نمود ؛ به بازماندگان فقید سر عبدالبهاء ، عباس افندی و جامعه بهائی تسلیمت صمیمانه مرا به مناسبت فقدان قائد جلیل القدرشان ابلاغ نمایید . "

ارتباط بین بهائیان و انگلیسها بجایی رسید که پیشوای بهائیت "جان افراد ایرانی را نیز فدای انگلستان می کند" (۱) . عبدالبهاء عباس افندی می نویسد :

"خوش آمدید ، خوش آمدید ، اهالی ایران بسیار سرورند از اینکه من آدم اینجا و الفت بین ایران و انگلیس است . ارتباط تام حاصل می شود و نتیجه به درجهای می رسد که بزودی افراد ایران جان خود را برای انگلیس فدا می کنند ، و همین طور انگلیس خود را برای ایران فدا می نماید . از اصل ملت ایران و انگلیس یکی بودند ، از قبیله آریان در کنار نهر . . . بودند . (عبدالبهاء به جای اسم نهر سه نقطه گذاشته) به ایران آمدند و ایران را

۱ - بهائیت نه تنها به سیاستهای خارجی و اجنبیها دل بستگی فراوان داشت ، بلکه بهائیان همیشه فرنگیها را بر ایرانیها که سازنده فرقه جدید بهائیت - بودند ، ترجیح می دادند . فضل الله صبحی مهتدی می نویسد : " آنچه در آنجا (هنگام اقامت فلسطین) مرا دلتنگ می کرد چند چیز بود که تاب بردباری آن را نداشتم ، یکی آن که میان بهائیان فرنگی را با ایرانی جدایی می گذاشتند . به فرنگیها بیشتر ارزش می دادند تا به ایرانیها و مردم خاور . نخست آن که مهمانخانه اینها از آنها جدا بود و افزار زندگی اینها آراسته و نیکو بود . ایرانیها هر چند در توی یک اطاق بودند و بر روی زمین می خوابیدند ، ولی فرنگیها در هر اطاقی بیش از یکی دو نفر نبودند و تخت خوابهای فنی داشتند و افزار آسایش و خوراکشان بهتر بود "

(پیام پدر ، ص ۱۶۶)

پر کردند. بعد نفوس زیاد شد از اینجا به قفقاز رفتند، در آنجا زیاد شدند، به اروپا هجرت کردند. این ملت انگلیس و ایران هر دو برادرند، لهذا در زبان انگلیس بسیار الفاظ ایرانی است." (۱)

رو به سوی آمریکا

عباس افندی، هنگامی که قدرت انگلیس را ضعیف می‌بیند و آمریکا را صاحب نفوذ و پیشرفت سریع می‌یابد، به جانب آمریکا روی می‌آورد، او در سفر به آمریکا حتی می‌گوید:

"... امشب من نهایت سرور دارم که در همچو مجمع و محفلی وارد شدم. من شرقی هستم، الحمدالله در مجلس غرب حاضر شدم و جمعی می‌بینم که در روی آنان نور انسانیت در نهایت جلوه و ظهور است. و این مجلس را دایر بر امن می‌گویم که ممکن است ملت شرق و غرب متحد شوند و ارتباط تام به میان آمریکا و ایران حاصل گردد." (۲)

عباس افندی سپس امریکائیان را تشویق به هجوم به ایران و سرمایه‌گذاری در این کشور کرده و به قول نویسنده "تاریخ و نقش سیاسی رهبران بهائی:"

"... آقای عبدالبهاء عباس افندی روزی تمامیت ارضی کشوری را می‌فروشد که هیچگونه وابستگی بدان نداشته است. و روزی هم دندان طبع دیگران را نسبت به معادن کشور ایران تیز می‌نماید. هنگامی که به آمریکا رفته بود، برای خوش آمد آنان (امریکائیان) گفته: "از برای تجارت و منفعت ملت آمریکا مملکتی بهتر از ایران نه، چه که مملکت ایران مواد ثروتش

۱ - خطابات عبدالبهاء، سخنرانی در منزل میس کرایر، سال ۱۹۱۱، جلد اول، خطابات.

۲ - خطابات عبدالبهاء، جلد اول، ص ۳۳

همه در زیر خاک پنهان است. امیدوارم ملت امریکا سبب شوند که آن ثروت ظاهر شود...^(۱)

عثمانیها و بهائیان

در این بخش تا آنجا که ممکن بود با استفاده از اسناد بهائیت و خود بهائیان، رابطه سران بهائی را با روس و انگلیس نشان دادیم. این اسناد و نقل قول بهائیان دهنده دخالت بهائیان در سیاست و وابستگی آنها با سیاستمداران و امور سیاسی است. بنابراین ادعای اینکه بهائیان در سیاست دخالت نمی کنند، صحیح نیست، و بخصوص در ایران، چون گروهی از آنها به قشرهای بالای اجتماع و سازمانهای سیاسی و دولتی راه یافته اند، دخالت آنها در سیاست به صورت حتمی و قطعی درآمده است. (۲) پس این مطلب که از ناحیه آنان اظهار

۱ - پرنس دالگورکی یا تاریخ و نقش سیاسی رهبران بهائی، ص ۷۶

۲ - روند دیگر بهائیت اینست که برای نرسانیدن "غیر بهائیان" و

بزرگ جلوه دادن خود، عده ای از سرشناسان معالک را بهائی خوانده و آنها را از خود به حساب می آورند. اینان حتی سران برخی از کشورها را بهائی می خوانند. فضل الله صبحی مهتدی، که خود از مبلغان بهائی بوده و شاید خودش نیز از این راه مردم را فریب می داده است، در این باره می نویسد: "... یکی از راههایی که مردم را می ترسانند اینست که می گویند، همه بزرگان کشور و فرمانداران و سروران با ما هستند، و هر چه ما بگوئیم می پذیرند، و کارهایی هم می نمایند که مردم باور کنند، درین باره نمی خواهم پرسختی کنم، با یک نمونه از آن، شما را آگاه می سازم که در چندین سال پیش بوده و اکنون نیرنگهایشان زیاده تر شده. در نامه ای می نویسند: بیست و پنج نفر از جوانان بهائی را از وزارت جنگ و وزارت - خانه های دیگر به اروپا فرستادند. - پیام پدر، ص ۲۳۷، به نقل از نشریه شماره ۶ بهائیان تهران، شهریور ۱۳۵۸، اوت ۱۹۳۹.

می‌شود، یک نوع فریب و کلک و خیانت است، ملت ایران باید در برابر این دسیسه کاملاً هوشیار باشد.

اما در رابطه با عثمانی، در ابتدای پیدایش بهائیت و حضور سران بهائی در خاک عثمانی و متصرفات این کشور در خاورمیانه نیز، آنان با سران عثمانی و حتی خاندان آل عثمانی تماس‌هایی گرفتند، پادشاهان آل عثمان - بخصوص سلطان عبدالمجید - که آرزوی خلافت مسلمین را در سر می‌پرورانیدند، همواره از افراد و گروه‌هایی که علیه مملکت و مردم شیعه ایران و پادشاهان قاجار قیام می‌کردند، حمایت و جانبداری می‌کردند. بدین لحاظ هنگامی که عبدالبهاء نیز به خاک عثمانی رفت با وی ارتباط برقرار کردند، و او هم لوحی در تأیید دولت عثمانی (۱) بدین شرح نازل کرد:

"... خدایا، پروردگارا، تأییدات غیبی و توفیقات بکتایی و رحمت رحیمانه تورا درباره دولت بلند پایه عثمانی و خلافت نبوی آرزومندم، و مسئلت می‌دارم که قدرتش بر بسیط زمین مستقر شود، و بر کیان عظمت پایدار گردد...
عباس عبدالبهاء" (۲)

۱ - از روزی که بهائیت در ایران آغاز به فعالیت کرده است، تا به امروز، بهائیان سعی داشته و دارند که کتب و نشریات خود را در دسترس غیر بهائیان قرار ندهند، ولی کسانی که بعد از سالها فعالیت در بهائیت از این فرقه روی برگردانند، این امکان را فراهم می‌سازند که کتب و نشریات آنها در اختیار غیر بهائیان قرار گیرد. بنابراین اگر در بخش فوق فقط از معدودی اسناد بهائیان استفاده شده به علت عدم دسترسی به مجموعه کتب و اسناد و نشریات بهائیت بوده است، البته مخالفان بهائیت اسناد فراوانی در زمینه "ارتباط بهائیان با خارجیان" منتشر کرده‌اند، ولی چون ما می‌خواستیم که از نوشته‌های خود بهائیان استفاده کنیم از نقل اسناد و نشریات مخالفان خودداری کردیم. ۲ - نویسنده کتاب "تاریخ و نقش"

اثر این لوح فقط مدت کوتاهی دوام داشت، زیرا ترکها خیلی زود به بهائیت و عبدالیهها و ارتباط او با انگلیسها پی بردند و حتی تصمیم به نابودی همه بهائیان مقیم عثمانی و تصرفات آن کشور گرفتند. و این اشاره است به وقایع سال ۱۹۰۷ میلادی که عبدالیهها به اتهام همکاری با انگلیسها علیه ترکها مظنون واقع شد و یک هیئت بازرسی که از مرکز برای تحقیق موضوع اعزام شده بود اتهام او را تأیید کرد، و تصور آن می‌رفت که محکوم به اعدام یا تبعید گردد:

"فرمانده کل قوای ترک، جمال پاشای غدار و سفاک، عدو صائل و خصم له و بشر نظر به تلقینات و تحریکات مغرضین و سوء ظن شدید که نسبت به امرالهی حاصل نموده بود، به مخالفت بی‌منتهی برخاست، و به اعدام کلمه‌الله مصمم گردید، حتی صریحاً اظهار داشت که چون از دفع دشمنان خارج انگلستان فراغت یابد به تصفیه امور داخل اقدام و در اولین قدم حضرت عبدالیهها را علی‌ملاء الاشهاد مصلوب، روضه مبارکه را منهدم و با خاک یکسان خواهد نمود." (۱)

همکاری محرمانه و علنی بهائیان با قوای انگلیس که در صدد تصرف فلسطین و حمایت از یهودیان بوده، تا به آنجا کشید که عبدالیهها برای آنان گندم و آذوقه ذخیره کرد، و به طوری که در همین بخش دیدیم در اختیار نیروهای آنان قرار داد، به علت همین همکاریها بوده که جمال پاشا تصمیم به نابودی عبدالیهها گرفت، ولی سازمان اطلاعات و جاسوسی انگلستان از این تصمیم آگاهی یافت و در صدد حفظ جان او برآمد. شوقی ربانی آخرین

→ سیاسی رهبران بهائی " می‌نویسد:

"پس از انقراض دولت تزاری، هنگامی که آنها در کشور عثمانی بودند، تأیید دولت عثمانی و خلافت محمدی را از خدا خواستند. باید دانست که این ادعا هم مانند بقیه ادعاها اثر معکوس خود را داد..." (ص ۶۶)

باقیماندهٔ سران بهائی می‌نویسد:

"ضمناً فرمانده (انگلیس) جنبهٔ حیفا را مأمور ساخت تصمیمات لازم جهت حفظ جان مبارک اتخاذ و از اجراء نقشه پلید جمال پاشا که طبق اخبار واصله به دایرهٔ اطلاعات انگلستان بر آن تصمیم بوده که در صورت تخلیهٔ شهر و عقب‌نشینی قوای ترک، حضرت عبدالبهاء و عائلهٔ مبارکه را در کوه کرمل مصلوب سازد جلوگیری نماید." (۱)

پهروزی انگلستان بر سرزمین فلسطین و شکست قوای عثمانی نه تنها از اعدام بهائیان جلوگیری کرد، بلکه چنانچه گذشت، عبدالبهاء با گرفتن لقب "سر" و نشان "نایت هود" در زمرهٔ یاران قوای اشغالی و انگلیسها درآمد.

ظهور مدعیان مهدویت

بحث دیگری که شاید جای مطرح‌ساختن آن همین بخیر باشد، پیدایش مدعیان مهدویت، در سرزمینهای اسلامی، در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم است. در این دوران انگلیسها برای ازمه یا شیدن دین اسلام و ایجاد تشتت در میان مسلمانان کوششها کردند، بخصوص در سرزمینها و ممالکی که یا در سر راه هندوستان - بزرگترین و درخشانترین مستعمرهٔ انگلیس - قرار داشت، و یا در منطقهٔ نفوذ انگلستان در خاورمیانه و شمال آفریقا واقع بود. انگلیسها در راه از بین بردن این مناطق، از هیچ‌گونه تلاشی خودداری نمی‌کردند. در این ایام در وزارت خارجهٔ انگلستان، "شعبهٔ مخصوص ادیان در مستعمرات، مستملکات و ممالک نیمهٔ مستعمره" و حتی ممالک مجاور این‌گونه سرزمینها دایر شده بود. در هر یک از سفارتخانه‌های انگلستان در آفریقا، آسیا و خاورمیانه، دیپلماتهایی که ظاهراً مقام "دبیری" داشتند برای این شعبه فعالیت می‌کردند. اینان اطلاعات فراوانی از ادیان

این سرزمینها داشتند، و در هر مملکتی عوامل و جاسوسان مخصوصی با دبیران آدیان در ارتباط بودند. بودجه^۱ مخصوصی که دولت انگلیس به نام بودجه^۲ موقوفه (اودهند) (۱) در اختیار سفرای انگلستان در بین النهرین و ایران گذارده بود، بهترین وسیله برای پیشبرد هدفهای سیاسی و اخلاقی در فعالیتهای مذهبی بخصوص دین اسلام بود، تا جایی که سرآرتور هاردینگ، دیپلمات انگلیسی، این بودجه را به اهرمی تشبیه می‌کند که می‌توان همه چیز را با آن بلند کرد:

"اختیار تقسیم وجوه موقوفه^۳ اودهند، در دست من مانند اهرمی بود که با آن می‌توانستم همه چیز را در بین النهرین و ایران بلند کنم و هر مشکلی را حل و تصفیه نمایم." (۲)

سیاستمداران انگلستان - که در آن ایام آفتاب در مستعمراتشان غروب نمی‌کرد - با دین اسلام دشمن خونی بودند و همچنین با مسلمانان، از این رو به دشمنی با دین اسلام و مسلمانان، که این دورا بزرگترین سد راه مستعمره شدن سرزمینها و تسلط خود بر ملل افریقا، آسیا و خاور میانه می‌دانستند برخواستند، تا جایی که گلاستون، نخست وزیر انگلیس، در

۱ - در سال ۱۸۵۱ (۱۲۶۶ هـ) فرمانروای هندوستان اعلام کرد که غازی الدین حیدر هندی پادشاه "صوبه اود" و فرمانروای لکنهو، قسمتی از مایملک و دارائی خود را وقف مراکز دینی شیعیان کرده است، که بالمناصفه در نجف و کربلا تقسیم شود. پرداخت این پول از همان ایام از طرف شعبه اوقاف هندوستان در کنسولگری انگلیس در بغداد که زیر نظر سفارت انگلیس در تهران کار می‌کرد دایر شد. در این شعبه نوبنیاد چندین کارشناس امور دینی اسلامی عضو وزارت مستعمرات انگلستان که زبانهای عربی و فارسی را خوب می‌دانستند مشغول کار شدند. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به ص ۹۷ تا ۱۱۲ کتاب حقوق بگیران انگلیس در ایران، تألیف نگارنده.

۲ - یک دیپلمات در شرق، نسخه^۴ انگلیس، ص ۳۳۴

پارلمان آن کشور، در حالی که "قرآن مجید" را بر سر دست بلند کرده بود گفت: "تا این کتاب در دست مسلمین است کاری از انگلستان درباره آنان بر نمی آید، و ما نمی توانیم بر آنها حکومت کنیم."

از آن پس سیاست انگلستان در ممالک مسلمان ایجاد تفرقه و اختلال در بین فرق مختلف اسلامی بوده است. دیپلماتهای انگلیسی نه تنها در ایجاد تفرقه بین فرق مذهب شیعه موفق شدند، بلکه در بین فرق شافعی، حنبلی، حنفی و مالکی نیز انشعابات و اختلالهایی ایجاد کردند. در ایران انگلیسها موفقیتهای بزرگتری به دست آوردند، و حداکثر استفاده را از ایجاد اینگونه اختلافات بردند.

در عثمانی، انگلیسها همواره سلاطین ترک را تشویق می کردند تا ادعای "خلافت اسلامی" داشته باشند، و از این راه بهین ممالک مسلمان اختلاف ایجاد می کردند. بدین ترتیب که از یکطرف، ممالک مجاور عثمانی را به مبارزه و مخالفت با "مدعیان خلافت اسلامی" در خارج کشور عثمانی تشویق می کردند، و از طرف دیگر عثمانیها را وادار می ساختند تا با آن ممالک در حال جنگ و ستیزه دایمی باشند و خرابکاری کنند. سلاطین عثمانی هم که غرق در فساد و تباهی بودند ندانسته آلت دست سیاستمداران انگلیس و بخصوص دیپلماتهای ورزیده امور مذهبی می شدند. این سلاطین - بخصوص سلطان عبدالمجید - هرکسی را که موافق "خلافت اسلامی" می دانستند یاری می دادند، و از هرکسی که ادعای او سبب ایجاد تفرقه بین مسلمین می شد، بهره برداری می کردند. یکی از کسانی که مورد نظر سلطان عبدالمجید قرار گرفت عبدالبهاء بود که او هم لوحی در تأیید حکومت سلطان صادر کرد. همچنین سلطان عبدالمجید سید جمال الدین افغانی را که دشمن شاه ایران و موافق با ایجاد خلافت اسلامی بوده یاری می کرد. او را برای پیش بردن مقاصدش به عثمانی دعوت کرد و با جلال و شکوه از وی پذیرایی به عمل آورد. اتفاقاً سید جمال الدین در بعضی از کشورها با مدعیان مهدویت مواجه شده مسافرت او به این گونه کشورها قبل

و با بعد از ظهور مدعیان مهدویت بود .

شادروان خان ملک ساسانی پس از تشریح نقش سیاسی سید جمال در دربار خلافت خاندان آل عثمان و نقشی که وی برای اهداف عثمانیان داشته است ، چنین نتیجه می گیرد که علت حمایت سلطان عبدالمجید از بهاءالله و بهائیت یا "مدعیان ظهور" در آن ایام با هدف وی در مورد خلافت بستگی داشته است . و درباره سید جمال چنین می نویسد :

"... آیا "سید جمال" می خواسته است با کمک روسها یا کمک انگلیسها خود شخصا به روش صفویه پیشوای مسلمین شود؟"

در اینجا باید روشن کنیم که سید جمال الدین اسدآبادی ، یک مصلح بزرگ اسلامی بوده است ، مصلحی که بیداری مسلمانان را از هر راهی که به نظرش ممکن می آمده وجهه همت خود ساخته بوده است . این نکته نیز قابل دقت است که در قرن سیزدهم هجری ادعای مهدویت در اغلب ممالک اسلامی رواج کامل داشته و به هر طرف که سید (سید جمال الدین) سفر می کرده به مدعیان ظهور بر می خورده است ، از جمله :

۱ - سید احمد بن محمد عرفان را جمع کثیری از مسلمین در هندوستان خلیفه الله و مهدی منتظر می دانستند ، و در ۱۳۴۶ قمری (۱۸۳۵) جهاد فی سبیل الله می کرد و مولوی محمد اسماعیل شاگردش در این موضوع کتاب صراط المستقیم می نوشت .

۲ - در ایران میرزا علی محمد شیرازی در ۱۲۶۴ (۱۸۴۷) دعوی مهدویت می کرد .

۳ - میرزا حسینعلی نوری بهروف به بهاءالله در ادرنه در سال ۱۲۸۳ (۱۸۶۶) خود را من بظهره الله می دانست .

۴ - سید احمد خان بن سید متقی خان در هندوستان تجدد دینی می آورد و در سال ۱۳۵۶ (۱۸۸۸) دولت انگلیس به او نشان عالی ستاره هند داد .

۵ - در سودان محمد احمد متعهدی در سال ۱۲۹۸ (۱۸۸۵) ادعای مهدویت داشت .

۶ - در سومالی محمد بن عبدالله حسن المهدی در سال ۱۲۷۸ (۱۸۶۱) ادعای مهدویت می کرد .

هنگامی که سید جمال الدین در قزوین بسر می برد ، میرزا علی محمد شیرازی (باب) را از اصفهان به قزوین و از آنجا به آذربایجان می بردند . سید در ۱۲۶۴ (۱۸۴۷) به هندوستان رفت و در آنجا با ادعاهای سید احمد عرفان و سید احمد خان برخوردار ، به اسلامبول که رفته ادعای میرزا حسینعلی نوری را شنید . به مصر که رفت به ادعاهای المتعهدی سودانی و المهدی سومالی برخوردار کرد ، قطعا این وقایع در وضع روحی او مؤثر بوده و آرامش نمی گذاشته است . . . " (۱)

آخرین حادثه سیاسی . . .

می دانیم که دین سازی و فرقه بازی با دامن زدن به اختلافات مذهبی و بطور کلی سوء استفاده از احساسات مذهبی و روحانی مردم ، یکی از روشهای کهن ترین قدرتهای استعماری جهان است ، که مظاهری از آن هنوز در گوشه و کنار گیتی مشاهده می شود . و حتی خود آن قدرت استعماری نیز - چنانکه در مقدمه اشاره شد - در حال حاضر به این مصیبت گرفتار آمده است .
در باره " بابیان و بهائیان و اینکه آیا اینان خود ، ساخته و پرداخته " سیاستهای خارجی بودند و یا اینکه بعدا زیر نفوذ این سیاستها قرار گرفتند

۱ - سیاستگران قاجار ، جلد اول ص ۳۵۴ . اگر مقصود از این تعبیر " این وقایع در وضع روحی او مؤثر بوده و آرامش نمی گذاشته است " این باشد که این اوضاع متشتت و بی پایه و مضر به اسلام و مسلمین ، او را وا می داشته است تا بیشتر به فکر اصلاح حال مسلمانان و قطع ایادی دشمنان اسلام برآید درست است ، وگرنه خیر .

در گذشته سخن گفتیم . آنچه مسلم است ، ظهور باب و جنبش او در آغاز جنبه سیاسی نداشت و بیشتر یک هوس و یک سودای زود گذر به حساب می آمد تا یک حادثه اجتماعی .

اما پس از اینکه عده ای از مردم ایران که در زیر فشار ظلم و ستم قاجاریان قرار داشتند ، تحت تأثیر ادعای باب قرار گرفته ، و با این فریب ، اما - با ایمان و اعتقاد - به این گروه پیوسته بودند ، و یا بخاطر ناراضایتی و تنفری که از دستگاه ظلم و استبداد حکومت قاجار داشتند متمایل به بابیان شدند و فعالیت آنها با ماجراهای سیاسی در آمیخت ، از یکسو دو قدرت بزرگ زمان بفکر بهره برداری از این موقعیت افتادند ، تا از آب گل آلود ماهی بگیرند ، و از سوی دیگر پس از ماجراهای خونین و تأسف آور بایستی نام این فرقه به عنوان گروهی مظلوم بر زبان اروپائیان افتاد ، و جانبداری از آنان به اشکال مختلف آغاز گردید . با همه اینها در آغاز کار از دخالت بابیان و بهائیان در سیاست خبری نیست ، و حتی - همان طور که گفتیم - بهائیت پیروان خود را از هرگونه دخالت در امور سیاسی منع می کند . اما کمی بعد که فتنه باب در ایران منشاء اثر و مورد توجه قدرتهای سیاسی خارجی قرار می گیرد ، خصوصاً از وقتی که بهائیان در سازمانهای مختلف مقاماتی به دست می آورند ، نه فقط اعمال نفوذ آنان در مسائل داخلی آغاز می شود و بهائیت خود به صورت یکی از ارگانهای سیاسی مملکت در می آید ، بلکه در زمینه سیاست خارجی و مسائل بین المللی نیز به خودنمایی می پردازد .

از نخستین دهه های قرن بیستم ، بتدریج ، دامنه این فعالیت سیاسی گسترش یافت ، تا آنجا که قدرتهای بزرگ به نیروهای آشکار و مخفی و مادی و معنوی بهائیان در همه کشورها توجه داشتند . . . و به یکی از رهبران لقب " سر " می دادند و آن دیگری را با جلال و جبروت در انگلستان ، فرانسه و امریکا پذیرا می کردند .

این قدرت نعلایی سیاسی که بتدریج ، هم علنی تر شده بود و هم

شدیدتر، بیش از هر نقطه دیگر در ایران و فلسطین به اوج رسید، در ایران بدان خاطر که مرکز پیدایش این فرقه بود و فشار پیشین از میان رفته بود، و بهائیان برخی از مقامات مؤثر مملکتی را اشغال کرده بودند، و در فلسطین نیز به خاطر گرایشی که بهائیت به آئین یهود دارد و بعلاوه در این سرزمین جدید التأسیس، برای اولین بار اعتقاداتشان به عنوان یک مذهب به رسمیت شناخته شده بود. البته ریشه این تفاهم و همبستگی ما بین را باید در عداوت و کینه تیزی بهائیان نسبت به مسلمانان دانست، که بدترین دشمنان اسلام را بهترین دوستان خود می دانند، و طبعاً یهودیان که از صدر اسلام بزرگترین دشمنان حضرت محمد (ص) و آئین اسلام بوده اند، می توانند پشتوانه و تکیه گاه بهائیان باشند، چنانکه هستند.

بدین ترتیب، بهائیت، بتدریج به عنوان وسیله و حربه ای مؤثر در دست قدرتمندانی سیاسی بزرگ افتاد که صفحات تاریخ کشورهای مختلف، نتایج و ثمرات این وضع جدید را در سینه خود محفوظ داشته است. اما متأسفانه به علی (که شاید بر صاحب نظران و علاقه مندان چندان هم پوشیده نباشد)، تاکنون درباره فعالیت های سیاسی بهائیان به زبان فارسی مطلبی انتشار نیافته است. یا لاقلاً می توان گفت، ما که سالها در جستجوی آن بوده ایم، اثری از اینگونه مدارک به زبان فارسی ندیده ایم. اما با توجه به اینکه در جریان بسیاری از حوادث و رویدادهای مهم سیاسی رد پای بهائیان و بهائیت را می بینیم، می توانیم بر قسمتی از واقعیت وقوف یابیم. در اینجا برای آنکه نمونه بسیار کوچکی از نقش و دخالت بهائیان را در سیاست کشور و حتی جریانهای بین المللی به دست داده باشیم، توطئه و نقشه غم انگیزی را که بسیار هم ماهرانه به دست بهائیان و در دهه های اخیر طرح و اجرا شد، ارائه می دهیم، با این امید که همین یک نمونه سرآغاز و مبدائی باشد، برای محققان و وطنخواه و صاحب نظرانی که در آینده به جستجوی انگیزه ها و عوامل رویدادهای گوناگون این سرزمین خواهند پرداخت.

گو اینکه ماجرا در یک دهکده دور افتاده بزد آغاز می شود ، ولی خواهید دید که دامنه آن به برخوردهای شدید مذهبی دیگر و هزاران هزار فقره قتل و غارت و کشتار که در جراید اروپا و امریکا منعکس شده است ، کشیده می شود . سرانجام نیز بهائیان – یا بهتر بگوئیم سیاستهای استعماری – نتیجه دلخواه را از این واقعه می گیرند . همه جا می گویند و می نویسند که در ایران هیچ گونه حقوق و امینتی برای اقلیتهای مذهبی وجود ندارد . پس چرا مسیحیان این مردم عقب مانده و متعدی را در کار نوسازی کشورشان یادی کنند .

حال آنکه می دانیم اقلیتهای مذهبی مانند زرتشتی ، ارمنی ، آسوری و یهودی در ایران نه فقط در امنیت کامل بسر می برند ، بلکه از اکثر مسلمانان در امور مالی ، زندگی اجتماعی و سایر شئون موفق تر ، و دارا تر و کامیاب ترند ، و از نظر سیاسی نیز نمایندگانشان در مجالس شورای ملی و سنا در ردیف قانونگذاران ایران قرار داشته و دارد . در دستگاههای دولتی صاحب شغل و مقامات حساسی هستند و هیچ گونه تبعیضی در مورد آنان وجود ندارد . برای تأیید نظراتشان شروع قضا یا را از زبان سید ابوالحسن حائری زاده نماینده وقت در مجلس شورای ملی بشنویم .

او که یکی از کهنه سیاستمداران این مرز و بوم بوده ، چون ماجرای زد و خورد بهائیان و مسلمانان در آن زمان ، در زادگاه او بزد اتفاق افتاده بود ، با دقت نظر بیشتری بدان پرداخته است .

حائری زاده داستان این نیرنگ بازان سیاسی و عوامل ایجاد جنگهای مذهبی و همچنین نتیجهای را که قدرتهای استعماری از این رویداد منظور نظر داشتند طی نطقی در یکصد و شصتین جلسه مجلس شورای ملی چنین بیان می کند :

“ . . . مرحوم مستشارالدوله صادقی را همه می شناسیم ،

او در صدر مشروطیت خیلی زحمت کشیده بود برای قانون اساسی و در کارها هم خیلی وارد بود ، در فرار دادی که

و شوق الدوله می خواست در ۱۹۱۹ با انگلستان ببندد یکی از کسانی که مخالفت کرده بود و تبعیدش کرده بودند و فرستاده بودندش به کاشان مرحوم مستشار الدوله بود. مستشار الدوله می گفت هر وقت خارجیها یک خوابهایی برای اغفال مردم ایران می بینند دستگاه دین سازی درست می شود، و یک قسمت سرگرمیهایی برای مردم درست می شود که به هم مشغول باشند، حالا هم با ورشکستگی درست می شود یا حریق اتفاق می افتد یا قتل و غارتی پیش می آید، یا نایب حسین کاشی درست می شود، یا نایب حسین کاشی از بین می رود، خلاصه حوادثی ایجاد می کنند برای اینکه مردم را مشغول کنند تا در ضمن مقاصد خودشانرا در این تاریکی و هرج و مرج پیش ببرند. آن مرحوم داستانها می گفت، حالا هم ما گرفتار این وضعیت شده ایم، امروز این جمله را عرض کنم دولتها در دنیا دو قسمند؛ یک عده ای هستند که مبعوث از طرف اکثریت ملتند و یک عده هم تحصیل به اکثریت ملت می باشند. آنهایی که متکی به اکثریت ملتند از ملت الهام می گیرند و می بینند مردم به چه چیز علاقه دارند و سایل آن را فراهم می کنند و نواقص را مرتفع می کنند، دولتیهایی که تحصیل به اکثریت ملت هستند، سعی می کنند تفتین کنند و مردم را به هم می اندازند، زد و خورد درست می کنند، جنگهای مصنوعی می سازند، هزار بازی در می آورند، تهمتها به هم می زنند که دو تا برادر با هم نباشند تا بتوانند حکومتشان را ادامه بدهند. انگلستان سالهای سال در هندوستان و پاکستان غیر از این رویه ای نداشت، حکومتی بود که تحصیل شده بود به اکثریت ملتی و هر روز ایجاد اختلاف و ایجاد بیک فساد می کرد و یک بازی در می آورد

تا حکومت کند . مع التأسف به عقیده من ما گرفتار این نوع حکومت هستیم ، یک موضوعی بود که خیلی مشکل بود برای من در اطراف آن بحث کنم ولی چاره ندارم چون شکایت شده از این موضوع و من هم از وزیر کشور سؤال کرده ام و سوالات ممکن است در دوره ۱۹ نوبه اش برسد که من هم امیدوار هستم که موفق نباشم حضور داشته باشم . این جمله را در مقدمه بگویم که خارجیا همیشه در یک ملت و یک مملکتی برای پیشرفت مقاصدشان یک ستون پنجمی باید ایجاد کنند ، به هر اسم و رسمی که هست از صد سال پیش تاکنون ، در آن روز بازار دین سازی رواج بود حالا بازار حزب و مسلک و مرامنامه گرم است ، آن وقت که بازار دین سازی رواج بود هر کسی که یک موقعیتی برایش پیش می آمد یک دینی برای خودش درست می کرد ، شیخی می شد ، بابی می شد ، دهری می شد ، یک چیزی در می آورد ، خارجی ها هم برای استفاده خودشان که ستون پنجم را تقویت کرده باشند از این حرفها استفاده می کردند . خود من در ۲۲ و ۳۳ سال پیش از گوشه روسیه عبور کردم به عشق آباد که رسیدم آنجا یک کلویی بود مال بهائیا ، اسمش را مشرق الاذکار می گفتند ، من رفتم وضعیتش را هم دیدم ، باغچه هایش را هم تماشا کردم ، همچنین من بچه کوچکی بودم در مشهد بلوای شد و یکی را توی خیابان نفت ریختند و آتش زدند و گفتند بهائی است ، یک چندی حکومت و دولت مرکزی مشغول کشمکش اینکار بود ، ایضا در بچگی مرا بردند یزد ، چهار پنج سال قبل از مشروطیت بود ، مرحوم جلال الدوله حکومت یزد بود ، آن موقع باز یک جنجال و هیاهوئی شد بعنوان اینکه بابی کشتند ، عده ای را کشتند ، خود من آنجا

توی کوچه‌ها که می‌رفتم یک خانهای که بیرق روسها بالایش بود می‌گفتند منزل اگند است او یکی از فامیلهای سیدعلی محمد باب بود که آنها را افغان می‌گفتند ، در اغلب شهر - ستانها آنچه من تحقیق کردم عوامل غیر مستقیمی که روسها داشتند یا انگلیسها از همینها بودند ، برای اینکه اینها بعد چند فرقه شدند ، بابی بودند ، بعدش بهائی و ازلی و چند طبقه شدند که هرکس خواسته باشد می‌تواند برود تاریخ آنها را مطالعه کند .

نایب رئیس - جناب آقای حائری زاده یکربع وقت جنابعالی تمام شد اگر وقت می‌خواهید باید رأی بگیریم .
حائری زاده - من مقدماش را عرض کرده‌ام باید تعامش کنم اگر آقایان اجازه بدهند تمام کنم .

نایب رئیس - تأمل کنید رأی می‌گیریم ، چقدر وقت می‌خواهید ؟

حائری زاده - یکربع ساعت

نایب رئیس - رأی می‌گیریم برای یکربع اضافه صحبت آقای حائری زاده آقایانی که موافقند قیام فرمایند (اکثر برخاستند) تصویب شد بفرمائید .

حائری زاده - این دستهای که اسمشان بهائی یا ازلی یا بابی یا هرچه بود دوسه دسته شده بودند ، هرکدام که ستون پنجم روسها بودند مشرق‌الاذکار داشتند ، و کمکشان می‌کردند و تاجر باشی‌هایشان و وکیل باشی‌هایشان از آنها بودند ، و یکعده دیگر هم مال انگلیسها بودند ، بعد از اینکه انقلاب روسیه شد و آنجا قلم دور دین و مذهب کشیدند و روسیه تزاری تبدیل شد به اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی فعلی ، آنها مثل اینکه دستگامشان ضعیف شد لذا یک ارباب

دیگری برای خودشان پیدا کردند و رفتند ستون پنجم یک دولت دیگری شدند. من تا آنجا که نظرم هست در یزد بلوا شد فرماندار را مردم محاصره کردند، با اینکه شاهزادهٔ مسلمان بود و بهائی نبود، ولی چون به آگند روس که بهائی بود کمک کرده بود احساسات اکثریت را تحریک کرده بود قتل و کشتاری شده بود که چندی هم طول کشید. همینطور قتل و کشتار ادامه داشت و غارت می‌کردند که پدر من رفت منبر و مردم را نصیحت کرد، دعوت به آرامش کرد، و بلوا را خاموش کرد، به آنها گفت بای بیخود نمی‌شود کشت، اینها را باید به محاکم شرع دعوت کنید اگر مرتد بودند طبق یک شرائطی آنها به حکم قانون شرع باید تکلیفش را معین کنید نه اینکه مردم خودسرانه بریزند بکشند. به مردم نصیحت داد و آن غائله را خاتمه داد، زیرا که بهائیهایی امروز بهائیهایی آنروزی نیستند. اینها جدشان پدرشان بهائی بوده آنها مردمی هستند که حاکم شرع باید تکلیفش را معین کند. به هر جهت امروز من می‌فهمم که این بازیها را در ایران دولتها برای چه مقصدی انجام می‌داده‌اند، هر روز مقصدی بوده که احساسات مردم را تحریک می‌کردند به این ترتیب یک حکایت بیجایی از این اقلیت خیلی قلیل که حتی از اظهار عقیده خودش هم شرم دارد شایع سازند و مردم را عصبانی نمایند و ایجاد بلوا کنند. آقایان اینها فرقه‌ای هستند که معتقد به ملیت و وطن نیستند من مطالعه کرده‌ام اغلب کتابهایشان را دیده‌ام، اینها به اصول وطنی و ملی و این حرفها معتقد نیستند، یک سنج فکر مخرب دیگری دارند برای خودشان، و آنهاشان که شعور دارند یک ستون پنجمی هستند برای اجنبی، باقی هم که اغنام الله

هستند ، بیچاره هستند و خودشان هم اسمشان را گذاشته‌اند
اغنام الله . . . ولی در قسمت یزد یک چیزهایی که به من
نوشته‌اند می‌خواهم مختصرش را به اطلاع آقایان برسانم ؛
یک بلوکی دارند در آنجا به نام پشتکوه که در حدود صد
کیلومتر با خود شهر یزد فاصله دارد ، آنجا وسیله تمدن
خیلی کم است ، مدرسه‌ای بگویید داشته باشد نه ، هیچ چیز
ندارند بدبختها ، یک زندگی با با آدمی دارند ، در آنجا
یک مزرعه‌ای است به نام هرمزک ، در آن هفت هشت خانوار
ده خانوار مسلما بیشتر توی آن مزرعه آدم نبوده است ،
۴ دانگ این مزرعه مالکینش بهائی بودند و ۲ دانگش
مالکینش مسلمانها بوده‌اند ، سالها با هم شریک بوده‌اند ،
رفیق بوده‌اند زراعت می‌کرده‌اند ، دختر وقتی عروس می‌شد
شوهرش مسلمان بود مسلمان می‌شده است ، یک بهائی دختر
زردشتی می‌گرفته می‌شده بهائی ، چیز مهمی نبوده که در
اطرافش بحثی باشد . هیاهویی که در تهران برپا شد موجب
می‌شود که کشمکش بین اینها ایجاد شود ، بیشتر هم مأمورین
ژاندارمری عامل این عمل بوده‌اند ، آنجا مأمورین محلی
اختلاف و تشنت را دامن می‌زنند ، من نمی‌خواهم جسارت
کنم اغلبشان مشغول این کار می‌شوند ، بعضیها از بهائیها
مشغول اخاذی می‌شوند ، آنها هم صندوق اعانه‌ای داشته‌اند
پول خوب خرج می‌کرده‌اند حالا به فرمانداری می‌رسید یا
نمی‌رسید یا به نظمی می‌دادند ، به کی می‌دادند به کی
نمی‌دادند ، در آن شهادتی ندارم ولی مسلم یک پولهایی
از طرف بهائیها خرج شده است ، یک آقای بوده است
که اسمش را نمی‌دانم . . . این شخص گویا از قم رفته بوده
است در یک آبادی به نام مروست ، رفته بوده است آنجا تا

در ایام رمضان منبر برود . فامیل افغان دعوی مالکیت قسمتی از آن آبادی را دارند ، البته چهار نفر هم در آنجا هستند که برای خوش آمد مالکین اظهار بهائیکری می کنند ، این آقا که رفته بود آنجا می بیند در آن ده تبلیغات و احساسات مذهبی تحریک شده است از آن ده می رود ، از راه دور از شهر بابک یکدسته ژاندارم پا می شوند . می روند آنجا و این آقا را توی بیابان می گیرند ، بهائیهها هم همراه ژاندارمها بوده اند ، یک عده ای بهش توهین می کنند و اذیت می کنند ، بعد هم می آیند قراری برای او صادر می کنند و طبق قانون امنیت اجتماعی جناب مصدق السلطنه او را تبعیدش می کنند به قم ، بعد می گویند صلاح نیست در قم باشد تبعیدش می کنند به خاش . مأمورین دولت در آنجا تظاهر به حمایت از بهائیهها می کردند ، نزاعی را که بین آنها است برای استفاده های مادی از آنها دامن می زدند و به مسلمین توهین می کردند ، احساسات آنها را جریحه دار می کردند . چند سال بوده است که شریک ملک بودند و معامله داشته اند خبر مهمی نبود ، این عمل مرکز و دولت تحریک می کند احساسات آنها را تا کار بجایی می رسد که یکی از اهل مزرعه هرمزک که زنش زردشتی بوده و خودش بهائی بوده و پسرش هم در امریکا تحصیل می کرد ، آنقدر جری شده که به زور قصد ورود به حمام مسلمین می نماید ، حمامی می گوید که من اگر شما را در حمام راه بدهم اهل ده مسلمانها می گویند حمام نجس شده و حمام ما نمی آیند ، تو برو جای دیگر ، آنها کارشان به فحاشی می رسد آنها می روند مأمور پست ژاندارمری آنجا را بر می دارند و می آورند که ما را چرا در حمام راه نداده اند ، مأمورین ژاندارمری می فرستند آن حمامی را و کسان دیگر را

که در آنجا بودند می خواهند که چرا راه نداده اید؟ می گویند که این خودش بهائیتی است و زنش زردشتی است بروند حمام دیگر، لازم نیست حمام ما بیایند، مأمور ژاندارمری در منزل و محضر بهائیتها حمامی و چند نفر دیگر را به شدت کتک می زنند، آن چند نفر مضروبین و بستگان آنها به سخوید که مرکز ده است می روند، مأمور ژاندارمری نگران می شود که ممکنست مردم هیاهویی بکنند آنها می رود می رود منزل جانشین کدخدا، این مزید علت می شود، مردم هیاهو می کنند که ما را کتک زده در حضور بهائیتها، مردم از ده خسارج می شوند که بروند در تلگرافخانه شکایت کنند، تلگرافخانه چهار و پنج کیلومتر فاصله دارد، تا آنجا اینها از ده روانه می شوند که بروند در تلگرافخانه شکایت کنند وقتی که از آبادی خارج می شوند ژاندارمها مانع می شوند، کسانی که از فامیل مضروبین بوده اند می گویند شکایت چه فایده دارد هر روز بلا به سر ما می آورند، دولت هم که با ما موافقت، این ژاندارمها پولی گرفته اند و مزاحم ما شده اند لذا دستجمعی می روند توی مزرعه هر مزک که هفت هشت خانوار بیشتر نبوده بهائیتها سنگ می بندند و به سر و روی آنها سنگ می ریزند، شش مرد و یک زن آنجا کشته می شوند (دکتر جزایری - اینکار تازه شده؟) تاریخش را عرض می کنم این گزارشیست که به من رسیده.

نایب رئیس - سه دقیقه دیگر بیشتر از وقت جنابعالی باقی نمانده.

حائری زاده - پس این سؤال و جوابها را موضوع کنید. نایب رئیس - از آقایان هم خواهش می کنم دخالت نکنند، برای اینکه امروز لااقل کاری بگذرد بفرمائید.

حائری زاده - بله این موضوع باعث می شود که این بلوا و شلوغی پیش بیاید ، مأمورین ژاندارمری می روند به شهر ، از اصفهان در حدود صد نفر ژاندارم با تانک و توپ و دستگاه کمک می روند به آن آبادی ، آن آقایانیکه مباشرین عمل بوده اند بدیهیست فرار می کنند و می روند ، مباشر عمل که نمی ایستند تا بیاید در مقابل توپ و تانک بگوید بنده بودم توی شلوغی آنجا فرار می کنند می روند ، دولتها وارد می شوند ، هر کسی کسه سرش به کلاهش ارزش داشته لختش می کنند ، نسوی این آبادی دیگر مرغ و گوسفند و زندگی جا نمی گذارند ، چند نفر ژاندارمی که بوده اند یک عده ای را که با فاعیل بهائیهها یک اختلاف ملکی داشته اند آنها را معرفی می کنند ، ۶۳ نفر مردم راهگذر را می گیرند چقدر شکنجه می کنند اذیت می کنند و اقراری از آنها می گیرند ، منجمه یک زنی است که بابا و عمویش کشته شده این را هم گرفته اند و الان در محبس است ، ۶۳ نفر را به طرز فجیعی می گیرند حبس می کنند به نحوی که مردم یزد نتوانسته اند یک نان و آبی به آنها برسانند ، آنها به انتقام قضیه قتل ابرقو که یکی از بهائیهها در محبس مرده بود اصرار داشتند که باید اینها را هم شکنجه بدهند که تا در محبس بعیرند ، حالا نمی دانم کسی هم تلف شده یا نشده خبر ندارم ، خواستم عرض کنم این رویه دولت رویه ای است که انگلستان در هندوستان داشته و برای پیشرفت مقاصدش یک شلوغ - کاریهایی راه انداخت تا مقاصدش را انجام بدهد ، حکومتی که مبعوث اکثریت باشد و مدافع آن اکثریت باشد این غلطها را نمی کند ، احساسات مردم را تحریک نمی کند که مردم صلح طلب و آرامی را به هم بریزد ، یک عده ای بروند هفت

نفر، یکی زن بوده ۶ تا مرد بوده، بکشند. از آنطرف ۶۳ نفر را بگیرند شکنجه بکنند عذاب بدهند، آن هم کسانی که در جریان عمل نبوده‌اند، مباشرین عمل که نمی‌ایستند و ندارم نباید با تانک آنها را بگیرد، آنها در رفته‌اند. این رویه طبق آنچه در مقدمه عرض کردم برای اینستکه وسیله الحاق ما را به پیمان نظامی فراهم کنند، یک سرگرمی برای مردم درست می‌کنند تا اینکه مردم را گرفتار کنند و مقصد خود را پیاده کنند، غیر از این چیزی به عقل من نمی‌رسد که دولت علیه این فساد را عالما و عامدا درست می‌کند و لذا این حقایق را به عرض دنیا می‌رسانم... " (۱)



تشکیل بیت‌العدل و انتخاب اعضای آن

میرزا علی‌محمد باب یک سال قبل از کشته شدنش - چنانکه ملاحظه شد - میرزا یحیی صبح ازل را به جانشینی خود تعیین کرده بود ، که دیدیم این وصیت انجام نیافت ، و میرزا حسینعلی بهاء گوی از دست برادر و رقیب خود ربنوده به رهبری گروه رسید .

اما بهاء خود چون دارای فرزند ذکور بود ، جانشینی خویش را به فرزند خود تفویض کرد ، و بدینسان میرزا عباس (عباس افندی) با عنوان عبدالبهاء ، بر مسند رهبری تکیه زد .

در اینجا نکته‌ای بس شگفت آور وجود دارد ، که در طول زمان ، یکی از کوبنده‌ترین حربه‌ها را علیه بابیان و بهائیان تشکیل می‌دهد ، و آن اینکه تبار همه رهبران بهائی از نظر اولاد ذکور مقطوع است ، و هیچکدام از اینان صاحب فرزند پسر نبوده‌اند . در مورد میرزا حسینعلی بهاء نیز ، این حقیقت را باید پذیرفت که فرزندان پسرش قبل از پیدایش باب و گرایش وی به مسلک جدید متولد شده بودند ، از آن پس ملاحظه می‌کنید که هیچکدام از رهبران بهائی صاحب اولاد پسر نیستند . در اینجا سخن از گرافه‌گویی و خرافه پرستی نیست ، بلکه بحث در این زمینه است که چرا پس از میرزا حسینعلی و مخصوصاً بعد از مرگ شوقی افندی ، موضوع رهبری بهائیان اینگونه دچار تشتت و دسته بندی و انشعاب و افتراق شد ، میرزا حسینعلی به احتمال

قوی، بدان خاطر که خود فرزندان ذکوری داشت توصیه کرده بود که جانشین هر رهبری باید در زمان حیات خود او معین و نام برده شود، اما همین توصیه مشکلاتی بس بزرگ به بار آورد، زیرا نه فرزند او را پسری بود و نه شوقی و دیگران را...

به هر حال، دستگاههای رهبری بهائیان و سازمان ایادیان کوشیدند، تا این مشکل را به نحوی حل و فصل کنند. اما این مطلب خود مقدمه مشکلات و تشنجات بسیار دیگری در جامعه بهائیان شد، که در صفحات آینده به شرح آنها خواهیم پرداخت، و خواهیم دید که چگونه انتخاب یک آمریکایی به جانشینی شوقی افندی با مخالفت محافل بهائی و انشعاباتی تازه در فرقه بهائیان منجر شد.

شاید انگیزه اصلی شوقی افندی، در ایجاد بیت العدل و انتخاب اعضای آن نیز همین بوده است. به هر حال، این موضوع خود یکی از علل اساسی انشعابات بعدی است.

یکی از وظایف خطیری که شوقی ربانی قبل از درگذشت بایست بدان عمل کند، تعیین جانشین بود، چون وی فرزندی نداشت. اما طبق وصیت نامه ها و سنتهای رهبران پیشین، مخصوصاً به عقیده مخالفانش، که هم اکنون در رأس سازمان بهائیت قرار دارند، او می بایست با ذکر اسم و تعیین قطعی کسی را که بعد از او در رأس بهائیت قرار می گرفت و به نام "ولی امر اله" نامیده می شد، تعیین کند، و حال آنکه وی دست به چنین اقدامی نزد عبدالبهاء در وصیت نامه ای خطاب به شوقی افندی می گوید:

"ای احبای الهی، باید ولی امر اله در زمان حیات خویش من هو بعده را تعیین نماید." او همچنین می گوید:

"ای یاران، ابادی امراله را باید، ولی امراله تسمیه و تعیین کند." در آن هنگام که "توفی ربانی" زنده بود و جریان بهائیت را در سراسر جهان اداره می کرد، با توجه به وصیت نامه عبدالبهاء عده کثیری از پیروانش چنین تصور می کردند که او دارای فرزند ذکوری است که برای

ادارهٔ جامعهٔ بهائیت بعد از خود او تربیت می‌شود و حتی به جانشین وی لقب "ولی امر ثانی" نیز داده بودند. اطرافیان شوقی ربانی که در نقاط مختلف جهان پراکنده بودند، یا در "عکا" و "حیفا" به سر می‌بردند، می‌خواستند بدانند "شوقی" بعد از مرگش چه کسی را جانشین خود خواهد کرد، لذا دو نفر از بهائیان - به قول موافقین - "در مقام جسارت برآمده و از هیکل مبارک" دریاهٔ جانشینش سؤال کردند. این دو نفر "محمد لبیب" و خانم "وبولت نخبجویی" بودند که شوقی در جواب آنها چنین گفت:

"این امور به شخص من است، هر تردید و تشویشی در این خصوص، از سستی ایمان اجابت."

در تفسیری که از بهائیت، در دوران شوقی ربانی، کرده‌اند، می‌گویند که اداره‌کنندهٔ بهائیت یا به قول خودشان "نفس مظهر الهی" دو جانشین برای خود تعیین کرده است:

۱ - مأمورین وضع احکام غیر منصوصه.

۲ - مأمورین و منتخبین تبیین و تفسیر و تأویل احکام منصوصه و

کلیهٔ آفات سماویه.

شوقی ربانی که خود می‌دانست فرزند و جانشین بلاانقطاعی ندارد، برای ادارهٔ بهائیت، تشکیل و تأسیس "بیت العدل اعظم الهی" را لازم دانست. او ایجاد بیت‌العدل را در آغاز ولایت خود به همهٔ بهائیان جهان اطلاع داده بود. منتهی از همان روزی که وی خیر ایجاد این تشکیلات را به همگان اعلام داشت، زمره‌های مخالفت از هر سو بلند شد. بهائیان بخصوص کسانی که سالها عمر خود را در تبلیغ بهائیت صرف کرده بودند، تشکیل بیت العدل اعظم را طبق الواح وصایا (که جداگانه توصیف شده است)، می‌دانستند. عبدالبها در الواح وصایا گفته بود، هرگاه ولی امر اله (شوقی ربانی) طبق یک وصیت‌نامه مخصوص - شبیه وصیت‌نامهٔ خود او، که به الواح وصایا معروف است - جانشین خود را که "ولی امر ثانی" خوانده می‌شود، تعیین کرد می‌بایست:

۱ - از بین رجال بهائی هشت نفر را در درجه اول انتخاب کنند .
 ۲ - این هشت نفر به ریاست " ولی امر ثانی " - یعنی کسی که شوقی ربانی او را به ریاست و پیشوایی انتخاب کرده - دور هم گرد آمده ، تشکیل جلسه دهند و بهائیت را اداره کنند .

عبدالبهاء نام چنین تشکیلاتی را " بیت العدل اعظم " گذارده است . شوقی ربانی پس از درگذشت عبدالبهاء ، در ژانویه ۱۹۲۲ ، به جانشینی وی منصوب شد . او در اولین لحظات چگونگی اداره بهائیت را چنین اعلام کرد :
 ۱ - از حضرت عبدالبهاء تمنای عون و عنایت می‌نمایم که اینجانب را به اجرای وصایای مبارکه که اهم آنها تعیین جانشین و انتخاب ایادی امراله است موفق بفرمایند .

۲ - تمهیدات لازمه کامله را که جهت انتخاب و تأسیس بیت العدل عمومی لازم و ضروری است فراهم آورده به یاران ابلاغ خواهد شد .
 ۳ - تکلیف بیت العدل را تکلیف شدید خود دانسته و معتقد است که : " کلیه افکار و قوای خود را حصر در فراهم نمودن تمهیدات مهیه لازمه از برای تشکیل بیت العدل اعظم الهی خواهد نمود " .

اولین باری که شوقی ربانی نظرات خود را اعلام کرد ، بهیچ وجه از تعیین جانشین بخصوصی برای خود صحبت نکرده بود ، بلکه همه هم خود را متوجه تشکیل بیت العدل کرد و آن را " تکلیف شدید " نامید . او در نقشه ده ساله اش می‌گوید : " . . . ای احبای الهی ، باید ولی امراله در زمان حیات خویش من هو بعده را تعیین نماید ، تا بعد از صعودش اختلاف حاصل نگردد " ، (۱)

همان طوری که گفته شد ، شوقی ربانی ، تأسیس بیت العدل را که سمت جانشینی خودش را داشت به علت نداشتن فرزند ذکور مقدم بر هر کار دیگری می‌دانست .

او در سال ۱۹۵۱ م (۱۳۲۸ ش) یعنی شش سال قبل از درگذشت، پیام ذیل را دربارهٔ تأسیس هیئت بین‌المللی بهائی، به کلیهٔ مراکز بهائی جهان ابلاغ کرد:

"... به محافل ملیه در شرق و غرب تصمیم خطیر و تاریخی تأسیس اولین شورای بین‌المللی بهائی را ابلاغ نمائید... درجهٔ رشد کنونی محافل ۹ گانه ملیه که با کمال جدیت در سراسر عالم بهائی به خدمات امریه فاعند، مرا بر آن می‌دارد که تصمیم تاریخی فوق را که بزرگترین قدم در سبیل پیشرفت نظم اداری حضرت بهاء‌الله در سی سال اخیر محسوب است اتخاذ نمایم.

این شورای جدیدالتأسیس عهده‌دار انجام سه وظیفه می‌باشد:

اول آنکه با اولیای حکومت اسرائیل ایجاد روابط نماید.

ثانیاً مرا در ایفای وظائف مربوط به ساختمان فوقانی مقام اعلیٰ کمک و مساعدت کند.

ثالثاً با اولیای کشوری در باب مسائل مربوط به احوال شخصیه داخل مذاکره شود. و چون این شوری که نخستین مؤسسهٔ بین‌المللی و اکنون در حال جنین است توسعه یابد عهده‌دار وظائف دیگری خواهد شد، و به مرور ایام به عنوان محکمهٔ رسمی بهائی شناخته شده، سپس به هیئتی تبدیل می‌گردد که اعضایش از طریق انتخاب معین می‌شوند و موسم گل و شکوفهٔ آن هنگامی است که به بیت‌عدل عمومی تبدیل، و ظهور کامل شعرات آن وقتی است که مؤسسات متفرعهٔ عدیده آن تشکیل گشته، به صورت مرکز اداری بین‌المللی بهائی در جوار روضهٔ مبارکه و مقام اعلیٰ که مقر دائمی آن خواهد بود، انجام وظیفه نماید.

با قلبی مملو از شکرانه و سرور تشکیل این شورای بین‌المللی را که پس از مدت‌ها انتظار به وجود می‌آید تهنیت می‌گویم. این تأسیس در صفحات تاریخ به منزلهٔ بزرگترین اقدامی است که مایهٔ افتخار عهد دوم تکوین دورهٔ بهائی محسوب خواهد شد، به طوری که هیچیک از مشروعاتی که از

آغاز نظم اداری امر اله از حین صعود عبدالبهاء تا به حال به انجام آن مبادرت گشته بالقوه به این درجه از اهمیت نبوده است، و صرف نظر از اقدامات باهره جاودانی در دور مبشر و شارع مرکز میثاق، یعنی در عصر اول، از دور مشتع کور پانصد هزار ساله بهائی، این تأسیس رتبه اول را حائز است، شایسته است این ابلاغیه را به وسیله لجنه ارتباط منتشر نمائید... (۱)

شوقی ربانی سپس در پیام ۹ - ۲ - ۱۹۲۲ مجدداً وعده می دهد: " ... انشاء الله ... تمهیدات لازمه کامله از برای انتخاب و تأسیس بیت العدل عمومی ... ابلاغ به یاران خواهد شد ... " (۲) قبل از تشکیل "بیت العدل اعظم" شوقی در کتاب "دین حضرت بهاء الله" (۳) چنین می گوید: " ... صعود حضرت عبدالبهاء خاتمه اولین عصر یعنی عصر رسولی دیانت بهائی را مشخص کرده، و شروع عصر تکوین را که مقدر است شاهد ظهور تدریجی نظم اداری شود اعلان نمود. تأسیس این نظم اداری را بابت بشارت داده، اصول آن را بهاء الله نازل فرموده، و کیفیت آن را عبدالبهاء در الواح وصایای خود تدوین فرموده، و پایه های آن را هم اکنون هیئتهای محلی و ملی که از طرف مؤمنین انتخاب می شوند بنیان گذاری می نمایند. و همین هیئتهای ملی و محلی زمینه را جهت تأسیس آن هیئت جهانی که بعداً موسوم به بیت العدل اعظم خواهد شد فراهم می نمایند. همین هیئت جهانی به همکاری اینجانب که رئیس آن و مبین مجاز تعالیم بهائی می باشم، امور جامعه بهائی را به هم مرتبط و اداره نموده و در محل دائمی خود در ارض اقدس تأسیس و مستقر خواهد شد... " (۴)

۱ - نقل از اخبار امری، آذر و دی ۱۳۲۹، شماره های ۸ و ۹، ص ۵۴.

۲ - اسرار صعود، چاپ ۱۳۴۳، ص ۱۶.

۳ - اسرار صعود، ص ۲۶.

۴ - اسرار صعود، ص ۱۹.

در نوامبر سال ۱۹۲۷، بار دیگر شوقی ربانی دربارهٔ سازمان ادارهٔ بهائیت در توقیع جداگانه‌ای چنین نوشت:

"ای احبای الهی، تعیین ایادی امراله و تنفیذ احکام مقدسهٔ شریعت اله و تشریح قوانین متفرعه از منصوص کتاب اله و انعقاد مؤتمر بین المللی پیروان امر حضرت بهاء اله و ارتباط جامعهٔ بهائی به انجمنهای منفرعه علمیه و ادبیه و دینی و اجتماعی، کل، به تشکیل و استقرار بیت عدل اعظم الهی در ارض اقدس در جوار بقاع مرتفعهٔ منوره علیا، نرطو معلق، زیرا این معبد اعلیٰ سرچشمهٔ اقدامات و اجرائیات کلیه بهائیان است و معین و مرجع این عهد ناتوان" (۱).

سرانجام، شوقی ربانی، پس از بیست و نه سال، اعضای "بیت العدل اعظم" را انتخاب کرده و این مرکز را تشکیل داد. این انتصاب نامهٔ هیئت بین المللی بهائی حقیقا، به دستور شوقی ربانی در اخبار امری سال ۱۵۹ بهائی و با مقدمه‌ای به این شرح چاپ شده است:

"حضرت ولی امراله کرارا به اعضای هیئت خاطر نشان فرموده‌اند که اقدامات روحانی و اداری در این کشور باید مبتنی بر لوح کرمل باشد. . . سفینه اله شریعت الهی و اشاره به بیت العدل عمومی است که هیئت بین المللی کنونی چنین آن است، و بساید پس از طی مراحل متوالی به بیت العدل تبدیل و در همین کوه مقدس مستقر گردد، و وظائف مقدسهٔ خود را انجام دهد.

اعضاء هیئت بین المللی بهائی به شرح ذیل است:

- ۱- ایادی امراله امه البهائیه روحیه خانم ماکسول عضو رابط بین ولی امراله و هیئت.
- ۲- ایادی امراله چارلز میسن ربیعی - رئیس
- ۳- ایادی امراله املیا کالتر - نائب رئیس

- ۴ - ایادی امراله لیروی ایواس - منشی
 ۵ - ایادی امراله بوگو جیاگری - عضو سیار
 ۶ - ایادی امراله امه اله جسی رول - امین صندوق
 ۷ - ایادی امراله امه اله اتل رول - معاون منشی برای مکاتبه با غرب
 ۸ - ایادی امراله لطف اله حکیم - معاون منشی برای مکاتبه با شرق
 ۹ - امه اله سیلوا آیواس، طبق تلگراف مورخ ۴ می ۱۹۵۵ نیز تعیین شد.

خبر انتصاب این عده بسمه عضویت "بیت العدل اعظم" که به نظر منشعبین فعلی و اشاره‌ای که خود شوقی ربانی کرده (۱) باید به آن "جنین بیت العدل اعظم" عنوان داد، علاوه بر اینکه در اخبار امری سال ۱۰۹ بهائی، شماره ۵، چاپ شده در صفحه ۱۵ توقیع ۱۱۰، شوقی ربانی و تلگراف روز ۸ مارس ۱۹۵۲ نیز منعکس شده است. شوقی ربانی در توقیع ۱۱۰ در این باره می‌نویسد:

"... هیئت بین‌المللی بهائی که مقدمه تأسیس محکمه علیا در ارض میعاد و منتهی به انتخاب اعظم هیئت تشریحیه عالم بهائی است، و تأسیس دیوان عدل الهی خواهد گشت، تکمیل و وظائف اعضایش و هیئت عامله‌اش کاملاً تعیین گردید... (۲) ."

هنگامیکه این انتصابات از جانب شوقی ربانی صورت گرفت، و بظاهر همه محافل روحانی و ملی بهائیت در جهان آن را قبول کرده "و هیئت شورای بین‌المللی" یا "جنین بیت العدل اعظم" را بعد از مرگ شوقی اداره کننده سازمان بهائیت دانستند.

ولی هنوز چندی ازین انتصابات نگذشته بود که ناگهان زمزمه مخالفت بلند شد، زیرا عده‌ای انتصابات را صحیح ندانسته و در صلاحیت و شخصیت

۱ - اخبار امری، شماره ۸ و ۹، آذر و دی ۱۳۲۹.

۲ - توقیع منبع مبارک، نوروز ۱۱۰، ص ۳۱.

انتخاب شوندگان شک کردند. وقتی این خبر به شوقی ربانی رسید، روز نهم ژانویه ۱۹۵۱ تلگراف زیر را به همهٔ محافل جهان مخابره کرد:

"به محافل ملیه در شرق و غرب تصمیم خطیر تاریخی تأسیس اولین شورای بین المللی بهائی را ابلاغ نمائید. این شوری طبیعهٔ مؤسسهٔ کبرای اداری است که در میقات معین در جوار مقامات علیا در ظل مرکز روحانی جهانی امراله که در دو شهر حیفا و عکا استقرار دارد تشکیل خواهد گردید. تحقیق نبواتی که دربارهٔ تأسیس حکومت اسرائیل از فم مطهر شارع امرالهی و مرکز میثاق صادر و حاکی از پیدایش ملت مستقلی در ارض اقدس پس از مضي دوهزار سال می باشد، و پیشرفت سریع مشروع تاریخی ساختمان قسمت فوقانی مقام اعلی در کوه کرمل، و درجهٔ رشد کتونی محافل نهگانهٔ ملیه که با کمال جدیت در سراسر عالم بهائی به خدمات امریه قاعند، مرا بر آن می دارد که تصمیم تاریخی فوق را که بزرگترین قدم در سبیل پیشرفت نظم اداری حضرت بهاء‌اله در سی سال اخیر محسوب اتخاذ نمایم. این شورای جدید التأسیس عهده دار انجام سه وظیفه می باشد: اول آنکه با اولیاء حکومت اسرائیل ایجاد روابط نماید. ثانیاً مرا در ایفای وظائف مربوط به ساختمان فوقانی مقام اعلی کمک و مساعدت کند. ثالثاً با اولیای کشوری در باب مسائل مربوط به احوال شخصیه داخل مذاکره شود. و چون این شوری که نخستین مؤسسهٔ بین المللی و اکنون در حال جنین است توسعه یابد عهده دار وظائف دیگری خواهد شد و به مرور ایام به عنوان محکمه رسمی بهائی شناخته شده سپس به هیئتی مبدل می گردد، که اعضای از طریق انتخاب معین می شوند و موسم گل و شکوفه آن هنگامی است که به

بیت العدل عمومی تبدیل و ظهور کامل شعرات آن وقتی است که مؤسسات متفرعهٔ معدیده آن تشکیل گشته به صورت مرکز اداری بین المللی بهائی در جوار روضه مبارکد و مقام اعلی که مقر دائمی آن خواهد بود انجام وظیفه نماید. با قلبی مملو از شکرانه و سرور تشکیل این شورای بین المللی را که پس از مدت‌ها انتظار به وجود می‌آید شهنیت می‌گویم. این تأسیس در صفحات تاریخ بد، نزله بزرگترین اقدایی است که مایه افتخار عهد دوم عصر تکوین دور بهائی محسوب خواهد شد، به طوری که هیچیک از مشروعاتی که از آغاز نظم اداری امراله از حین صعود حضرت عبدالجها تا به حال به انجام آن مبادرت گشته بالقوه به این درجه از اهمیت نبوده است. و صرف نظر از اقدامات باهره جاودانی در دور مبشر و شارع و مرکز میثاق یعنی در عصر اول از دور مشعشع کور یانصد هزار ساله بهائی، این تأسیس رتبه اول را حائز است. شایسته است که این ابلاغیه را به وسیلهٔ لجنه ارتباط منتشر نمائید.

شوقی - حیفا - اسرائیل ۹ ژانویه ۱۹۵۱

طرد و برکناری میمن ریمی

بدین ترتیب "بیت العدل اعظم" که شوقی افندی قبل از مرگش اعضای آن را جانشین خود کرده بود تشکیل شد و رسمیت یافت. ولی از سالهای آخر دوران عمر شوقی زمره‌های مخالفت بر سر جانشین چهارمین پیشوای بهائیت بلند شد و همینکه شوقی ریانی فوت کرد اکثریت اعضای گروه "ایادی امراله" که مأموریت حفظ و اداره بهائیت را داشتند با انتصاب این جانشینان از طرف شوقی مخالفت کرده گفتند چون "... شوقی افندی اولادی نداشتند ولی امر حتما باید از اغصان باشد و چون فعلا از اغصان

کسی ثابت و راسخ بر میثاق موجود نمی‌باشد، لذا خود بخود سد ولایت می‌گردد" (۱) ایادی و سایر رؤسای محافل روحانی و ملی جهان حتی عقیده صریح خود را مبنی بر مخالفت با انتخاب "میسن ریعی" امریکایی به ریاست بیت العدل اعظم ابراز داشته و این انتصاب شوقی ربانی را نادرست و غلط می‌دانستند. اینها می‌گفتند:

"آقای ریعی امریکایی هستند و فارسی و عربی بلد نبوده و قادر به تفسیر و تبیین الواح عربی و فارسی نمی‌باشند" (۲) بعلاوه همینها می‌گفتند: "ریعی یک شخص مسن هستند و قادر به اداره امور امری نمی‌باشند" (۳). بر سر این انتصاب بین بهائیان بیشتر محافل ملی و روحانی بخشهای شدیدی در گرفت و مبارزات پنهانی که سرانجام به انشعاب و ایجاد اختلاف علنی منجر شد آغاز گردید. رهبران کنونی بهائی که تصمیمات سالهای آخر عمر شوقی ربانی را ناشی از کهولت و رکود فکری او می‌دانستند نه تنها با انتخابات بیت العدل مخالفت علنی می‌کردند بلکه سایر تشکیلات را نیز که شوقی داده بود منحل کردند. دسته موافق اجرای دستورات شوقی ربانی درباره انتصاب "میسن ریعی" می‌گوید:

"... اولین جانشین شوقی ربانی هیئت بین‌العلی بهائی (بیت العدل اعظم) است که هیکل مبارک آنرا شخصا در دوره حیات خود و به ریاست آقای ریعی تشکیل دادند. شناسایی ولی امر ثانی بسیار ساده و آسان می‌شود، زیرا که می‌دانیم هیئت بین‌العلی همان بیت العدل اعظم الهی است و رئیس بیت العدل اعظم الهی از طرف شخص شوقی ربانی تعیین و به جامعه امر معرفی شده‌اند. پس جناب چارلز میسن ریعی ولی امر ثانی هستند. شخص شوقی ربانی هم در دوره حیات خویش به طرق و عناوین

۱- اسرار صعود، ص ۲۹

۲- اسرار صعود، ص ۲۹

۳- اسرار صعود، ص ۲۹

مختلفه اشاره به تعیین ربی به مقام ولایت ثانی و جانشین خود فرموده‌اند . بطوری که مدتها قبل از صعود مبارکشان جناب ربی را به ارض اقدس خوانده و در خانه شخصی خود ایشان منزل داده و فرموده بودند که خانه شما منبعد در ارض اقدس خواهد بود . نماینده مبارک در اکثر جلسات رسمی دولتی که شخص شوقی ربانی دعوت داشتند و نمی‌توانستند حاضر شوند جناب ربی بودند . وقتی هیکل مبارک به جلسات عمومی تشریف می‌برد جناب ربی در پشت سر مبارک به دستور شخص شوقی حرکت کرده و رل اسکورت و محافظ و نگهبان هیکل مبارک را به عهده داشتند . همیشه در اتومبیل و سر میز در دست چپ شوقی ربانی جالس بودند و وقتی هیکل در منزل شخصی حضور نداشتند باز طبق دستور مبارک ، آقای ربی بر صندلی ایشان جالس می‌شوند . علت اینکه هیکل مبارک ، آقای ربی را به این مقام بلند و ارجمند ارتقاء دادند سابقه خدمات ممتاز ایشان در دوره عبدالبهاء و در دوره حیات شخص شوقی ربانی بود . بعلاوه چون شوقی ربانی آگساز صفات عالیه جناب ربی از قبیل دفاع از حق و حقیقت و میثاق الهی و عدم ترس از احدی و قرار نگرفتن در تحت تأثیر مداهنه و تطمیع و تهدید احدی بودند لذا از بین کلیه احبای جهان ایشان را به مقام ولایت امر ثانی انتخاب و منصوب فرمودند . جناب ربی در دوره حیات حضرت عبدالبهاء دو دفعه دور دنیا را برای ابلاغ امراله گشتند و طبق دستور ایشان مأمور به طرح نقشه مشرق الاذکار کوه کرمل گشتند . و این خود رمزی از ثبوت و رسوخ ایشان بر میثاق الهی است . بعلاوه در دوره شوقی ربانی هم طبق دستور ایشان نقشه مشرق الاذکار کوه کرمل را به اتمام رسانیده و نقشه چهار مشرق الاذکار دیگر را طرح و همه مورد تصویب مبارک قرار گرفت . . . " (۱)

اکنون که از ماجرای انتصاب مین ربی بریاست بیت العدل اعظم و رهبری بهائیان جهان و هم چنین مخالفت و انشعاب دیگر بهائیان آگاه شدیم بمعرفی این رهبر جدید می‌پردازیم .

میسن ریعی کیست و چه می‌گوید؟

چارلز میسن ریعی، فرزند یکی از روحانیون کلیسای اسقفی است که در سال ۱۸۷۲ (۱۲۵۳-ش) در یکی از شهرهای کنار رودخانه می‌سی‌سی‌پی آمریکا به دنیا آمد. اجداد او از اولین گروه‌های مهاجرین آمریکایی در منطقه نیو انگلند در شمال و منطقه ویرجینیا در جنوب می‌باشند. این منطقه دویست و ده میل از شیکاگو فاصله دارد و همان منطقه‌ای است که شوقی ربانی آن را به "مهد تشکیلات دیانت بهائی" ملقب کرده است. میسن ریعی از جمله شاگردان کلیسای اسقفی است. اعضای کلیسای مذکور اصولاً "ارتدوکس" به شمار می‌آیند، ولی در دیانت مسیح، از نظر عقیده، حد فاصله بین "کاتولیک‌ها" و "پروتستان‌ها" هستند. کلیسای اسقفی در کتب و رسائل مذهبی به کلیسای حواریین نیز شهرت دارند. برای اینکه بدانیم "میسن ریعی" پنجمین پیغمبر بهائیت که طرفدارانش به وی لقب ولی عزیزاله و ولی امر تانی داده‌اند چه می‌گوید و چگونه ادعای جانشینی "شوقی ربانی" را می‌کند، قسمتهایی از اولین ابلاغیه وی را که در "ویلیمت ایلینویز" و در سال ۱۱۷ بدیع بهائی منتشر شده است نقل می‌کنیم.

"... در این موقعیت بس خطیر و حساس بر خود لازم می‌دانم ... مقصد اصلی و هدف غائی از انتصاب این عبد به مقام ریاست هیئت بین‌المللی بهائی که به بد توانا و معصوم مولای خون ولی امراله شوقی افندی انجام گرفته چه بوده و اینکه در رأس مرکز دایره امراله به چه مسئولیت عظیم و موقعیت وحیدی منصوب گردیده‌ام. شوقی افندی ربانی مرا از میان کلیه افراد و آحاد مؤمنین در عالم ترایی به مقام ریاست هیئت بین‌المللی منصوب داشته و این در مقام خود تنها انتصابی است که حائز مسئولیت‌های باهظ و شامل تحمل شداهد و غواصل امور... می‌باشد... اعلام می‌نماید که در ده ساله اخیر این عبد اغلب اوقات در حیفا مرکز

مقدس امراله (۱) حول اعتبار مقدسه ساکن بوده‌ام . . . بر کلیه افراد اهل بهاء پوشیده نیست که این عبد به ید توانای مولای حنون شوقی افندی در رأس هیئت بین المللی قرار گرفته‌ام . . . موضوع ریاست انتصابی خود را در هیئت بین المللی بهائی که به ید توانای شوقی افندی انجام گرفته یا تشریح نموده و یا گوشزد نمایم (۲) . . . لذا پس از تشکیل و تأسیس تاریخی شورای بین المللی امراله مکرراً از میان اعضاء مقیم ارض اقدس به این عبد مراجعه و اظهار می‌شد که به عنوان رئیس هیئت بین المللی امراله از طرف هیکل اطهر انتصاب یافته‌اید، خودتان دست به اقداماتی بزنید و جلساتی را تشکیل بدهید، اموری را آغاز نموده و تصمیماتی را اتخاذ نمایید.

این اسناد و مدارک که سومی از گروههای مخالف و منشعب فرقه کثونی بهائیت منتشر گردیده است، در حقیقت نشان دهنده اختلافات علنی بین بهائیان پس از مرگ شوقی ربانی است که بین طرفداران شوقی ربانی از یک طرف و طرفداران "روحیه خانم ماکسول" که طرفدار انگلیسهاست از طرف دیگر پس از مرگ شوقی در گرفته بود. مین ریوی امریکایی مدعی است که از طرف چهارمین پیشوای بهائیت به سمت جانشین وی تعیین شده و به هیچ کس اجازه دخالت نخواهد داد، او سپس جملاتی علیه دخالت "ایادیان" می‌نویسد که در بخشهای "ایادی امراله" ذکر شده است. مین ریوی امریکایی که از طرف بهائیان امریکا و سایر طرفداران شوقی ربانی حمایت می‌شود در همین اعلامیه می‌نویسد: " . . . ولی عزیز امراله یعنی شوقی افندی ربانی مرا به ریاست هیئت بین المللی جهانی انتخاب و تسمیه

۱ - دولت اسرائیل علاوه بر دین اسلام، مسیحیت و مسلک بهائیت که آنها را به رسمیت شناخته شاخه‌های این ادیان از جمله یازده رتبه مسیحیت را بدین شرح پذیرفته است: کاتولیکهای رومن - انگلیان - راشین - ارمن - گریک - گریک ارتدکس - کپیک و غیره

فرمودند. و طبق نوایای سامیه آن وجود نورا یعنی رئیس جنین بیت العدل اعظم الهی در صورتی که این هیئت مخم در زمان حیات عنصری این عبد فانی به بیت العدل اعظم الهی نضج و تکامل یابد، این عبد عهده‌دار ریاست اولین بیت العدل اعظم الهی خواهم بود. بنابراین از آنجائی که حضرت شوقی افندی به ارادهٔ مصون از خطای خود مرا در رأس تشکیلات روحانی و اداری بین‌المللی امر قرار دادند و بر دوش این عبد مسئولیت خطیر و عظیم حراست و رقابت امراله را گذاردند، این عبد فانی جز استقامت در حفظ موقعیت و مرتبهای که... تفویض و تحصیل گشته است... از اختیارات بلا معارض ولی امراله در قطب نظم بدیع جهانی بهائی راه و مشی دیگر نپیموده و نخواهم پیمود... در حالی که این ذره بی‌مقدار چنین اعلام و اندازی را به کلیهٔ جوامع بهائی چه خرد و چه کلان در سراسر عالم امر ابلاغ می‌دارم، و هیچ یک از افراد و اتحاد بهائی را در اعتقاد و ایقان نسبت به نفس خود، یعنی ولایت‌ثانی امراله ثابت و راسخ مشاهده نمی‌نمایم، لذا وحیدا و مزیدا در عالم امر و خلق به منظور اجرای نوایای مقدره سامیه الهیه و برای حفظ وصایت امر نازنین جمال اقدس الهی منتظر و مترصدم. از آنجائی که این امر مقرر و محتوم بوده است که حضرت ولی محبوب امراله یعنی شوقی ربانی مرا به این رتبهٔ اولی در امراله تسمیه و منصوب فرمایند و در این دوازده سنه اخیر این عبد یقینا بر این امر مبصرم و عهد محکم وقوف کامل و شامل داشتم، ولی به کسی اظهار نمی‌نمودم تا در میقات معین، یعنی در همین اوان، که به طور خصوصی و سری این عطیهٔ امراله را برای ایادیان ساکن ارض اقدس فاش و آشکار ساختم...

چون ایادی امراله اعتنائی به این انتصاب نکرده ریاست او را قبول نداشتند و تشکیلاتی جداگانه علیرغم رهبری او داده بودند "میسن ربی" از آنها خشمگین شده، می‌نویسد: "... چون درنگ دیگر جایز نیست لذا بایستی لابدا و قهرا کلیهٔ نقشه‌ها و تبعات و اقداماتی که متباینا علی‌الاصول به دست ایادیان در سال ۱۹۶۳ از طریق مجاری تشکیلاتی عالم امر به

منصبه ظهور رسیده بلاد رنگ و بدون ادنی تأمل و تعلل متوقف و محو گردد . این عهد طبق نصوص ربانیه تنها مرجع و ملاذی هستم که در کمال صبر و استقامت کبری به صیانت و ولایت امر نازنین الهی منصوب و تعیین شده‌ام جامعه بیت العدل اعظم بسه یقین صین بدانند که این عهد امتحن از جانب نفس خود سر خردلی ادعائی ننموده‌ام و نام و نشانی طلب ننماید ، بلکه موظفم به هیئت ایادیان و جامعه بین المللی بهائی وظائف و مسئولیتهای حسیه را که ولی عزیز اله یعنی شوقی افندی ربانی مرا بدان مخصص و منتصب فرموده‌اند ، یعنی از طریق هیئت بین المللی امراله که در مقام خود اعظم مشروع بین المللی نظم بدیع الهی است و اقداماتش تا پانصد هزار سال بر قرون و اعصار مایه فیض و برکات لانهایه است ، ابراز و ابلاغ دارم لکن عصمت و روحانیت مرکز دایره امراله فقط و فقط از طریق و به واسطه ولایت امرالهی ساری و جاری گشته و ایادیان و وظائف و مسئولیتهای خود را از این هسته اصلی و مبدا روحانی بایستی دریافت دارند " در خاتمه این ابلاغیه ، میسن ریچی ، دست به دامان اغنام امتحن حضرت یزدان زده و خود را "شیان" آنها دانسته و از آنها می خواهد با دعا و مناجات او را یاری کنند ، ریچی می نویسد :

" . . . من ولی امراله دیانت سامیه ظهور اعظم الهی هستم . ولی ثانی امراله معصوم و مظلوم دیانت جهانی بهائی . رشته اصل و جبل المتین سلسله ولایت نازنین امراله تحت هیچ شرایطی قطع و گسسته نشده و این عهد مستمند از حین صعود شوقی افندی و ربانی ولایت اولای امراله به مقام ولایت ثانی امرالهی تسبیح گشته‌ام ، بر محفل روحانی ملی بهائیان دول متحده امریکا فرض است که در اولین فرصت با این عهد به مکاتبه پرداخته و مرا در مصائب و در دریای پر تلاطم مسئولیتهای شدید و باهظه امراله معاضدت و

معاونت نمایند. جامعه اسم اعظم در خطه امریک بایستی بدانند که از میان کلیه محافل ملیه و در سراسر عالم محفل روحانی و ملی امریکا به این موهبت عظمی مخصص گردیده تا بتواند در صف اول دلیران مضمار منبسطه اله حرکتی و جنبشی عاشقانه نمایند. و با این عید در اجرای نوایای سامیه و روحانیه تشکیلات جهانی امر هماهنگ و همداستان شوند. مسئولیت و امتحاناتی که از طرف حی ولایت بر دوش این محفل روحانی ملی گذارده شده بسیار عظیم و عجیب است زیرا این اولین محفل روحانی ملی در کلیه قارات عالم است که این ودیعه مودعه الهیه در سبیل اعانت و معاضدت این عید به آنان واگذار شده است.

با تقدیم تحیات ابدع الهی

میسن ریعی - ولی امر ثانی بهائی

رضوان ۱۱۷ بدیع

از نقل اسناد منشعبین و ترک کنندگان ساخته و پرداخته انگلیسها که اکنون بر قسمتی از محافل بهائی حکمفرمایی می‌کنند، دو نظر داریم: نخست این که استدلال و حقانیت دسته منشعبین را از نوشته خود آنان نقل کنیم و هیچ‌گونه تصحیح عبارتی نیز ننمائیم. با این که پاره‌ای از سطور نوشته‌های این دسته هندی و مفهومی ندارد، و یا لااقل ما نتوانستیم از اسناد آنان چیزی بفهمیم، با این حال قسمتی از نوشته‌ها را نقل کردیم تا در معرض قضاوت خواننده قرار دهیم.

دوم اینکه از انشعابی که بعد از سومین رهبر بهائیت صورت گرفته همگان - حتی خود بهائیان که دسترسی بدین اسناد ندارند - آگاه شوند. این انشعاب نیز نشان دهنده این است که بهائیت از روز تولد تا به امروز با چه حوادث و سرنوشت‌هایی روبرو شده است.

ضمیمه بخش چهارم

میسن ریعی امریکایی که برخی از مخالفانش او را عنصری مرموز و حتی از سوی "سیا" می‌دانند (۱)، سالها قبل از مرگ شوقی ربانی به بهائیت پیوسته بود. ریعی در حدود نیم قرن با شوقی ربانی ارتباط داشت و شوقی اسرار فرقه بهائیت را با وی در میان می‌گذاشته است.

در کتاب "اسرار صعود"، تعدادی نامه و الواح درج است که شوقی ربانی خطاب به میسن ریعی نوشته است. ما در اینجا برای آگاهی بیشتر خواننده از ارتباط این دو نفر برخی را عیناً نقل می‌کنیم و توجه خواننده را بدین نکته جلب می‌نمائیم که در نامه‌ها حتی کلمه‌ها و جمله‌های "عاشقانه" رد و بدل شده است.

اول - نامه^۱ عباس افندی به ریعی :

"ای دوست روحانی من مکتوبی که به تاریخ سیزدهم اگوست ۱۹۵۶ مرقوم نموده بودی رسید و از قرائتش سرور حاصل گردید، زیرا دلالت بر یگانگی باران غرب می‌نمود که الحمدلله به سبب امضای آن دو نامه جمع الفت و اتحادی تازه حاصل نمودند... پس در فکر تهیه و تدارک سرمایه ساختن باشید. نقشه^۲ مشرق الاذکار عشق آباد در دست است، فرستاده‌اند، شما به همان طرز نقشه‌های دیگر اگر بکشید و بفرستید اینجا ضروری ندارد..."

۱ - نقل شایعه عضویت میسن ریعی در سیا که مخالفانش در فرقه بهائیت دهان بدهان به یکدیگر می‌گویند، تنها برای بازگو کردن این شایعه است و ما هیچ‌گونه سند و مدرک در این باره در دست نداریم.

دوم - نامهٔ عبدالبهاء عباس به ریمی :

" ای نوجوان نورانی و عزیز روحانی من . نامهٔ تو رسید و از قرائتش چنان مرتتی حاصل شد که وصف نتوانم . زیرا دلیل بر علو فطرت و قوت همت و خلوص نیت تو است . عبدالبهاء را سرور به اینگونه امور است . اگر جمیع لذایذ جسمانی جمع شود به خاطر عبدالبهاء خطور ننماید که راحت و لذتی در جهان هست . . . از نامه شما نهایت سرورم . این فکر شما بسیار موافق ، امیدوارم که یک اهتزاز جدیدی در قلوب احبا حاصل گردد و ثبوت و استقامتی عظیم حصول یابد و سبب هدایت دیگران شود . . . "

سوم - نامهٔ عباس افندی به وسیله " روی ویلهم " به ریمی ، در نیویورک
۷ - اکتبر ۱۹۲۱ :

" ای ثابت بر پیمان . دو نامه از شما رسید هر دو دلیل بر وفا و برهان بر محبت اله . . . الحمد لله موقف شدید که خریطه مسافر خانه حیف کشیدید . امیدوارم که این مسافر خانه در تحت اداره شما بنا گردد . . . "

چهارم - در لوح خانم ساراج هریس ، عبدالبهاء خطاب به ریمی می نویسد :
" به آقای ریمی بگویند : ای دوست عزیز من ، ای انیس و جلیس من ، وای محبوب من ! شما در حقیقت خادم ملکوت اله هستید که قیام به خدمت احباب و نشر نفعات اله فرموده اید خوشا به حال شما . . . "

پنجم - در لوح به یگول می نویسد :

" از خدا می خواهم که شما را در کلیه احوال تأیید بفرماید . افسرده مشو؟ غمگین مباش ، عنقریب خداوند شما را آیت هدایت در بین نوع بشر خواهد فرمود . "

ششم - در لوح کرونین تر می نویسد :

" به آقای ریعی تلگراف کرده ام که مسافرت خود را به تأخیر بیندازد . زیرا که در این ایام وجود ایشان در امریکا ضروری است . در حقیقت ایشان با تمام قوا قاعم به خدمت امراله بوده و هستند و من او را بی نهایت دوست دارم و او سزاوار این محبت عبدالیهاء است . "

هفتم - در لوح دیگر به خانم کرونین مورخ ۱۹۱۹/۳/۵ می نویسد :

" شکر خدا را که خریطه مشرق الاذکار که به وسیله بورژوا تهیه شده مورد تصویب جناب آقای ریعی واقع گردید . . . جناب ریعی در واقع صداقت کامل دادند . ایشان مثل آب زلال و درخشان و تصفیه شده ای از هرگونه آلایش پاک و مبرا هستند . برای سالیان متمادی با کمال جدیت خدمت امراله کرده اند بدون اینکه ادنی غرض شخصی و نظر خصوصی داشته باشند . به هیچ چیز به غیر از امراله متمسک نمی باشند . اینست جوهر ثبوت و این است علامت خلوص . "

هشتم - در لوح جورج لاتیر مورخ ۱۹۲۰/۹/۱۷ می نویسد :

" ریعی آن نفس نورانی و مرد آسانی در آلمان و هلند مشغول خدمت هستند . آنی استراحت نمی جویند و نفس بجز برای اعلای امراله نمی کشند . "

نهم - در نامه ۱۹۱۹/۱۲/۲۴ به " ریعی " که بهائیان آنرا لوح می نامند ، می نویسد :

" . . . در حقیقت شما ثابت بر میثاق و جانفشان بوده و پسر ملکوت هستید ، و بدین جهت سزاوار تأییدات جمال اقدس الهی می باشید . عبدالیهاء بی نهایت از شما راضی است و از آستان جمال اقدس الهی مواهب نامحدودی را برای شما آرزومند است . به جهت این بشارت عظمی به پر شوق

و شرف پرواز کن ، به این ندا مترنم شو ، من شاد و سرورم ،
 من خجسته و خوشحالم ، "
 میسن ربی در زیر لوح چنین می‌نویسد :

" واحده و در همان زمان که مطرح می‌گردید چنین پاسخ می‌دادم : آن شوقی افندی هستند که هیئت بین‌المللی امراله را به‌منصبهٔ طهور و بروز رسانیده‌اند و فقط مقام انور ولایت امراله حق امر و نهی و صدور دستورات روحانیه و متعالیه تشکیلانی نظم بدیع را دارا هستند لاغیر و منحصرآ در چنین مواردی است که این عید به تشکیل جلسات این هیئت به منظور اجرای نوایای الهی اقدام خواهم نمود . . . شوقی افندی ربانی ولایت اولادی عزیز امراله بدون اینکه به این عید دستورات و یا فرامینی درباره هیئت بین‌المللی صادر فرمایند از این جهان ترابی به فضای روح نامتاهی پرواز نمودند ، شوقی افندی ربانی در زمان حیات مبارک در عالم ناسوت به هیئت بین‌المللی بهائی هیچگونه اختیارات و آزادی عمل تفویض نفرمودند ، زیرا تا حینی که در این جهان فانی در مرکز جهانی امراله عهده‌دار مسئولیتهای عظیمه بوده و صدمات و لطمات لا تحد و لا تحصی را بر شانه‌های مبارکشان تحمل می‌فرمودند ، ایشان تنها مقام فرید و بی‌مثیل امراله و دارای مقام محمود و معصوم ولایت اولای امراله در قطب عالم امکان یعنی در ارض اقدس و مرکز جهانی بهائی بودند . و لذا موقعیت این عید در آن زمان بالقوه قبول مسئولیتهای و حل مسائل و مشاكل امور مهجه امری بود ، ولی در زمانی که وجود اطهر شوقی افندی ربانی دیگر از لحاظ عنصری در میان ما نبود بالمره نمی‌توانست هیکل اقدس در این جهان ترابی مرکز سوحات و عصمت ربانی

باشد . بنابراین بلافاصله و واسطه این عبد جہرا بہ مقام ریاست بالفعل ہیئت بین المللی امرالہی فائز و بہ این ترتیب ریاست تامہ و اکمل این ہیئت منیر را حائز و حامل گردیدم . لذا این ذرہ بی مقدار بلا انقطاع و فی نفسہ مسئولیتہای جسمیہ و عوامل عظیمہ و باہظہ امر نازنین الہی را پس از صعود ہیکل انورش بر دوش گرفتہام اینست موقعیت ممتاز این عبد بی مقدار در جامعہ اسم اعظم کہ الی یومناہذا در اجرای نوایای آن غفلت نورزیدہام . در حالی کہ بہ هیچ فردی اجازہ دخالت مستقل در نحوہ اجرای اختیارات تامہ کہ بہ این عبد تفویض و تخصیص گردیدہ یعنی در امور ہیئت بین المللی امرالہ نخواہم داد . بعبارہ آخری بہ هیچ فرد و یا افرادی اجازہ دخالت در اعمال قدرت و یا ابداع نظر در ادارہ امور بہیہ این ہیئت سامیہ متعالیہ کہ در واقع اکیل جلیل و تاج و ہاج تشکیلات بین المللی نظم بدیع جہان و اداری الہی است نخواہم داد" (۱)

۱ - در این بخش ہمہ کلمات و جملات ، حتی آنہایی کہ بہ نظر نگارندہ ناصحیح آمدہ است ، ہمہ را نقل کردہ‌ایم . باشد تا این سند مورد استفادہ پژوهشگران قرار گیرد .



دولت اسرائیل و جریان بهائیت

روابط گروهها و رهبران بهائیت با دولت جدیدالتأسیس اسرائیل یکی از خصوصیات ویژه این تشکیلات و عوامل اختلاف و انشعاب رهبران آن را تشکیل می‌دهد.

از یکصد و هفده سال پیش که با ظهور میرزا علی محمد باب بایبگری در ایران آغاز شد و تا مدت‌ها پس از آن که باب معدوم شد و گروههای دوگانه "ازلی" و "بهائی" در ایران تشکیل یافت، ایران مرکز اصلی و به اصطلاح کعبه آمال بهائیان بود. اما پس از تار و مار شدن بهائیان در ایران و تبعید و فرار رهبران آن به بغداد و استانبول و سرانجام به جزیره قبرس (میرزا یحیی صبح ازل) و گریختن پیروان میرزا حسینعلی بهاء به عکا، این کعبه آمال تغییر جهت داد. از آن پس حتی نام و عناوین رهبران بهائیت که تا امروز با میرزا و سید آغاز می‌شد به "افندی" که عنوان عثمانی بود تغییر شکل داد و می‌توان گفت مرکز نقل بهائیت برای همیشه از ایران بریده شد و به ماوراء مرزهای آن کشید و تا زمانی که با مرگ چهارمین پیشوای بهائیان تشتت و تفرقه به حد نهائی خود نرسیده بود، ایران مرکزی فراموش شده، به شمار می‌رفت.

در دوران رهبری شوقی افندی که مصادف با تشکیل حکومت اسرائیل بود، برای اولین بار نام "ارض اقدس" و "مشرق الاذکار" اصلی را از زبان

او می‌شنویم . و این شاید به چند دلیل باشد ، که اظهار نظر قاطع درباره این نظر به عهدهٔ مورخان بعدی است . ما همین قدر می‌دانیم که بابیان و بهائیان به خاطر شدت عملی که در ایران با آن روبرو شده بودند و برخورد های خونینی که با مسلمانان داشتند با پیروان این آیین بیش از گروهها و دسته‌های دیگر کینه توزی می‌کردند و هنوز هم می‌کنند .

در فصول پیشین خواندیم (۱) که بابیان و بهائیان توسل به زور را برای پذیرفتن آیین خویش منع کرده بودند ، مگر در مورد مسلمانان که مال و جان و ناموس آنان را مباح اعلام کرده بودند و حتی آنان را شکنجه می‌دادند و سپس به شهادت می‌رسانیدند .

این امر البته می‌تواند به نوعی انتقامجویی و کینه‌توزی توجیه شود . و به همین جهت می‌توان نتیجه گرفت که پس از تشکیل حکومت اسرائیل ، چهارمین پیشوای بهائیت در صدد برآمد تا با استفاده از اختلافات دیرین مسلمانان و یهودیان سرزمین اسرائیل را به عنوان مرکز اصلی و کعبهٔ آمال بهائیان بپذیرد و دولت یهود را به صورت پناهگاه بلکه تکیه‌گاه جهانی این فرقه درآورد .

طبعاً یکی دیگر از مظاهر دشمنی دیرین یهودیان نسبت به مسلمانان این بود که هر نیروی ضد اسلامی را مورد حمایت قرار می‌دادند ، مخصوصاً که سرزمین اسرائیل در محاصره کشورهای اسلامی قرار داشت (و هنوز هم دارد) ، و شاید به همین سبب باشد که دولت اسرائیل یکی از اولین مؤثرترین حکومت‌هایی بود که همراه با به رسمیت شناختن مذاهب و ادیان مختلف ، مسلک بهائی را نیز به رسمیت شناخت و جزء مذاهب رسمی مملکت قرار داد . (۲)

۱ - رجوع شود به گزارش نمایندهٔ سیاسی انگلیس در ایران ، برای وزارت خارجهٔ آن کشور ، در بخش نخست همین کتاب .

۲ - رجوع شود به بخش چهارم همین کتاب

ضمناً بی هیچ تردیدی جلب سرمایه‌داران بزرگ - که بهائیان و مخصوصاً رهبران این فرقه - در رأس آنها قرار داشتند و طبعاً سرمایه‌های خود را در این سرزمین نو بنیاد به کار می‌انداختند، به سود حکومت جدید التأسیس اسرائیل بود، و چنین بود که این دولت جدید به بهائیان بشدت روی خوش نشان داد و آنان را به سوی خود و سرمایه‌گذاری در سرزمین خود جلب کرد. اگر مجموعه این عوامل را به تدفین رهبران بهائی در این سرزمین بیافزاییم - که خود مرکز مقدسی برای بهائیان می‌شود و هر سال گروه‌های کثیری بهائی را با سرمایه‌های کلان و مخارج گزاف به سوی این سرزمین سرازیر می‌کند - به انگیزه تفاهم فوق‌العاده بهائیان و اسرائیلیان بیشتر و بهتر واقف می‌شویم.

در اینجا ما را با این مبحث که اصولاً بهائیت دنباله‌ای از صهیونیسم جهانی است کناری نیست. و باز چنانکه گفتیم، دنباله تحقیق را به صاحب‌نظران و پژوهشگران دیگر وا می‌گذاریم تا شبهه جانبداری از مخالفین و سوء نظر و یا اختلافات خصوصی به وجود نیاید. هر چه هست اینک اظهار نظرهای مخالف و موافق را از جانب هر گروهی که باشد به کناری می‌نهیم و با استناد به گفته‌ها و نوشته‌های چهارمین رهبر بهائیان (مبتکر ارتباط صعبانه با اسرائیل) به بررسی موضوع می‌پردازیم:

تشکیل دولت اسرائیل نه تنها مورد تأیید کامل بهائیان واقع شد بلکه چنانکه گفتیم چهارمین پیروای بهائی از تأسیس حکومت مذکور استقبال کرد، وی در تلگراف ۹ ژانویه ۱۹۵۱ خود می‌نویسد: "... تحقیق به سنواتی که درباره تأسیس حکومت اسرائیل از فم مطهر شارع امرالهی و مرکز میثاق صادر و حاکی از پیدایش ملت مستقلی در ارض اقدس پس از مزی دو هزار سال می‌باشد. ...". حوقی ربانی پس از اینکه تأسیس دولت اسرائیل را صحیح و پیش بینی شده می‌داند، به شورای بین‌المللی بهائیان که خود به وجود آورده بود سه وظیفه مهم را توصیه می‌کند: اولین وظیفه پس از

تأسیس دولت اسرائیل، ایجاد حسن رابطه با آن دولت است؛ "... اول آنکه با اولیاء حکومت اسرائیل ایجاد روابط نماید..." شوقی ربانی ایجاد رابطه را با دولت اسرائیل با ایجاد تشکیلات آتیه بهائیت مرتبط دانسته می نویسد؛ "... ثالثاً با اولیای کشوری در باب مسائل مربوطه به احوال شخصیه داخل مذاکره شود. و چون این شوری که نخستین مؤسسه بین المللی و اکنون در حال جنین است توسعه یابد عهده دار وظائف دیگری خواهد شد، و به مرور ایام به عنوان محکمه رسمی بهائی شناخته شده سپس به هیئتی مبدل می گردد که اعضایش از طریق انتخاب معین می شوند..."

شوقی ربانی برای اینکه محکمه رسمی بهائیت را مورد حمایت اسرائیل قرار دهد شناخت و حقانیت دولت جدید التأسیس را اعلام کرده و ایجاد حسن رابطه را با این دولت توصیه می کند. وی همچنین طی نقشه ده ساله خود ضمن هدف بیست و چهارم، حمایت از دولت اسرائیل را بر همه دولتهای جهانی ترجیح داده و به بهائیان توصیه می کند که در تأسیس شعب محافل روحانی و ملی بهائیان فقط؛ "... در ارض اقدس بر حسب قوانین و مقررات حکومت جدید التأسیس اسرائیل، ... این گونه محافل را به وجود آورید"، و در تشریح همین هدف، وقتی به بهائیان مالک ایران، عراق، انگلستان و آلمان، تشکیل شعب محافل روحانی و ملی را توصیه می کند هیچگاه اشاره به رعایت قوانین و مقررات این مالک نمی نماید.

در مقابل این توصیه ها و به علت همکاری و شعفی که از تأسیس دولت اسرائیل در جهان بهائیت پیدا می شود، پرفسور نرمان نیویچ دادستان اسبق حکومت فلسطینی که یکی از شخصیت های سیاسی و حقوقی دولت اسرائیل است و بهائیت را در ردیف سه دین "یهودی - مسلمان - مسیحی" به رسمیت شناخته، چنین می نویسد؛ "... اکنون فلسطین را نباید فی الحقیقه منحصرآ سرزمین سه دیانت محسوب داشت، بلکه باید آن را مرکز و مقر چهار دیانت به شمار آورد، زیرا امر بهائی که مرکز آن حیفا و عکاست و این دو مدینه زیارتگاه پیروان آن است به درجه ای از پیشرفت و تقدم نائل گشته

که مقام دیانت جهانی و بین المللی را احراز نموده است. و همان طور که نفوذ این آیین در سرزمین مذکور روز بروز رو به توسعه و انتشار است، در ایجاد حسن تفاهم و اتحاد بین المللی ادیان مختلفه عالم نیز عامل بسیار مؤثری به شمار می آید. . . ." (۱)

یهودیان بهائی

نه تنها سران بهائیت در گذشته و هیئتهای محافل بهائی کنونی متفقا دولت اسرائیل و صهیونیسم جهانی را تأیید و همراهی کرده و می کنند، بلکه در بسیاری از نقاط جهان بخصوص در کشورهای اسلامی و عرب اکثر از بهائیان متمایل به جهودان و دولت اسرائیل بوده و هستند. در بسیاری از کشورها بخصوص کشورهای عربی - شنیده و دیده شده که بهائیان داخل در تشکیلات جاسوسی "موساد" شده و همه جا به نفع اسرائیلیان به خبرچینی و جاسوسی و نوکری مشغولند.

این خصیصه ذاتی بهائیت در گذشته و حال نه تنها به نفع صهیونیسم جهانی و دولت اسرائیل بوده و هست، بلکه بهائیان از بدو پیدایش تا به امروز همواره از جهودان ممالک استفاده کرده آنها را بهائی کرده اند. می دانیم که ذات یهودی با پول و ازدیاد سرمایه عجین شده است. یهودیان ممالک مسلمان که عده کثیری از آنان دشمن مسلمانان هستند و همه جا در پی آزار رسانیدن و دشمنی با مسلمین می باشند، خیلی زودتر از مسلمانان به بهائیت گرویده اند و از امتیازهای مالی بهره فراوان برده و می برند، و مقداری نیز به مرکز بهائیت (عکا) می فرستند. (۲)

۱ - کتاب قرن بدیع، قسمت چهارم، ص ۱۶۲

۲ - یکی از انواع کلاهبرداری یهودیان بهائی در ایران را فضل الله

مهدی صبحی "کاتب وحی" بهائیت، چنین توصیف می کند:

فضل‌الله مهتدی "صبحی" که خود از مبلغین بهائی و "کاتب وحی بهائیت" بوده و از نزدیک با یهودیان بهائی آشنائی داشته‌اند، در کتابهایش مکرر از یهودیان بهائی نقل کرده است، او می‌نویسد:

"... از چند سال پیش من آگهی پیدا کردم که شوقی همه خویشاوندان و پدر و مادر و برادرها و خواهرها و دایزها و فرزندانشان را رانده و میان آنها تیرگی پدید شده و اکنون همه کارها در دست بیگانگان است و بزرگ و سر بهائیان آنجا هم یک بیگانه است و هیچ ایرانی دست اندر کار نیست جز لطف‌الله حکیم که از جهودان بهائی است و کارش آوردن و گرداندن هبائیسانست بر سر گور سروران این کیش که در ایران به این کار "زیارتنامه خوانی" می‌گویند. از اینرو بر آن شدم که با چند تن از آنها در نامه نویسی را باز کنم و بر بسیاری از چیزها آگاه شوم، آنها هم پذیرفتند و بمدریغ پرسشهای مرا پاسخ می‌دادند که پاره‌ای از آنها را در اینجا برای شما می‌آورم. در میان سخن چیزی به یادم آمد که بد نیست خوب گوش کنید و بهره‌ای از آن بگیرید:

خاندان حکیم از بیخ و بن یهودی هستند و آئین و روش این کیش را نگه می‌دارند، ولی هر دسته‌ای از آنها در کیشی فرو رفته‌اند؛ دکتر ایوب مسلمان شد و در مسلمانان

→ "... چند سال پیش به هر نیرنگی بود یک جهود هبائی را به نام عزیز نویدی در دادگاه ارتش آوردند. آن‌گاه برای زمینهای قلعه مرغی که در دست هواپیمائی بود دادمند تراشیدند و نیرنگ‌ها به کار بردند تا بیست میلیون از کیسه ارتش بیرون کشیدند و به دست چند تن بهائی دادند که برای شوقی بفرستند" (پیام پدر، ص ۲۳۶)

استواری نشان داد ، به مسجد می رفت و فرزندانش را مسلمان نمود ، چنانکه اکنون هم هستند . میرزا شکرالله و یکدسته از بستگانش یهودی بوده و هستند . میرزا جالینوس و میرزا یعقوب و فرزندان میرزا نورالله مسیحی و پروتستانت شدند و میرزا جالینوس پایگاه کشیشی گرفت و در کلیسا روزهای یکشنبه بتدبیه بود و از روی انجیل سخنرانی می کرد . دکتر ارسطو پدر دکتر منوچهر و غلامحسین و برادرش لطفالله که نامش را بردیم بهائی شدند و همه ی اینها در هرکیشی که خود نمایی می کردند شور و جوش نشان می دادند ، ولی در خانه همه با هم همدست و یگانه بودند تا آنجا که ارسطو دختر زیبای خود را به هیچیک از خواستگاران بهائی نداد و به میرزا جالینوس داد . " (۱)

صبحی مهتدی در جای دیگر می نویسد :

" ... این را هم بدانید که من با مردم هیچ کیش و آیینی دشمنی ندارم و در میان اسرائیل دوستان بسیاری دارم ، ولی با این گروه که بدروغ و از راه ریبو خود را بهائی نامیده و من آنها را جهود می خوانم دل خوش ندارم ، زیرا اینها در سایه این نام که مردم اینها را یهودی ندانند کارهای زشت بسیار کرده اند که زیانش به همه مردم کشور رسیده است .

گرانی خانه ها و بالا بردن بهسای زمین ها و ساختن داروهای دغلی و دزدی و گرمی بازار ساره خواری و بردن

نشانه‌های باستانی به بیرون کشور و تبه‌کاری و ناپاکی و رواشی
بازار زشتکاری و فریب زنان ساده به کارهای ناهنجار همه با
دست این گروه است که از نام یهودی‌گریزان و به بهائی‌گری
سرافرازند. " (۱)



شوقی ربانی و حوادث پس از درگذشت او

یکی از مسائل مورد اختلاف گروههای گوناگون بهائی، موضوع مرگ شوقی ربانی است. دسته مخالف عقیده دارند که کسالت و مرگ چهارمین رهبر بهائیت - به علمی - از نظر آنان مکتوم مانده است. حتی این اعتقاد را گسترش داده، می‌گویند که شوقی به دست روحیه خانم ماکسول و یکی دو تن دیگر از بهائیان طرفدار انگلیس مسموم شده و به همین علت درگذشته است. در اینجا به بررسی این موضوع از دیدگاه مخالف و موافق می‌پردازیم:

شوقی ربانی از نیهه اول سال یکصد و هفده بهائی (۱۳۳۷ ش - ۱۹۵۷ م) اظهار کسالت و ناراحتی عمومی در بدن خود می‌کرد. لذا به تجویز پزشکان محلی در فلسطین و تشویق یاران نزدیکش برای یک "چک‌آپ" روز بیستم اکتبر ۱۹۵۷ به اتفاق "روحیه خانم ماکسول" همسرش وارد لندن شد، وزن و شوهر در یکی از هتلها اقامت گزیدند. پس از یک هفته اقامت در پایتخت انگلستان، ناگهان آثار یک آنفلوانزای شدید در شوقی ظاهر شد که بنا به ادعای پزشکان به علت ابتلاء به همین بیماری نیز درگذشت. ولی یک نشریه ۱۱ صفحه‌ای علت مرگ او را مسمومیت شدید ناشی از تحریکات همسر وی و عده‌ای از یاران او می‌داند. نویسندگان این نشریه - سرهنگ بازنشسته ثابت راسخ می‌نویسد:

"... چون تسلیم به تغییر نقشه، دهساله و برهم زدن هیئت بین‌المللی و تعویض رئیس عالیه آن که من هو بعده بود نشدند. لذا با مشارکت جان فرابی و حسن بالیوزی افغان (شوقی را) مسموم و روز یکشنبه ۲۷ اکتبر مسموم اثر خود را نموده بندهای انگشتان مبارک متألم می‌گردد. روحیه خانم سؤال می‌کند آیا هیکل مبارک درد دیگری هم احساس می‌فرمایند؟... فرمودند: "خیر، فقط انگشتها درد می‌کند و منقبض (کذا) شده است...". و بعد اضافه فرمودند: "من خیلی خسته‌ام... خیلی خسته‌ام" آنشب هیکل مبارک تب داشتند و روز بعد این تب به ۳۹ درجه می‌رسد و با بودن محفل ملی و تشکیلات بهائی در لندن و طبیبهای حاذق و بیمارستانهای مجهز و دو نفر ایادی و معاونین ایادی، روحیه خانم موفق به یافتن یک نفر طبیب ناشناس می‌گردد و نسخهٔ دوائی بدون بیمار و معاینه اخذ و سر شب که طبیب مزبور از کار مریضخانه فارغ می‌شود، به عیادت هیکل مبارک می‌آید. پس از معاینه اظهار می‌کند که هم شوقی ربانی و هم روحیه خانم مبتلا به آنفلوآنزای آسیایی شده‌اند، با وجود این شورای پزشکی تشکیل نمی‌دهند و مرکز جهانی امر را مطلع نمی‌سازند. روز سه‌شنبه حال روحیه خانم به طوری خوب می‌شود که دکتر اجازه می‌دهد برای امر مهمی به خارج بروند. ولی این امر مهم معلوم نشده است برای چه کاری بوده‌است... (۱)

۱ - این نشریه، در روز اول اردیبهشت ۱۳۴۷ (۲۵ آوریل ۱۹۶۸) در ۱۱ صفحه بقطع نیم برگی پلی‌کیپی شده، در صفحهٔ آخر، نویسنده آنرا امضاء و با کلمات (با تحیات ابدع ابهی) در تهران و سایر مناطقی که بهائیان شرکت دارند، منتشر ساخته است.

با وجودی که این نشریه امضا شده از طرف نویسنده، تنها سندی است که از "مسمومیت عمومی" شوقی ربانی برای "ایجاد نظم نوین بهائیت" و برهم زدن نقشه دهساله تنظیمی او در دست است، با این حال باید داستان مسمومیت پیشوای بهائیان را با تردید قبول کرد، زیرا خود نویسنده ابتدا مدعی است که شوقی ربانی را مسموم کرده‌اند ولی چند سطر پایین‌تر او می‌نویسد که پزشک انگلیسی تشخیص ابتلای بیماری آنفلوآنزای آسیایی در زن و مرد بیمار داده است. اما نویسنده، بهبودی فوری "روحیه خانم ماکسول" و خروج او از بیمارستان را "برای انجام امر مهم" با شک و تردید تلفی کرده، همین امر را پایه سوء ظن خودش درباره مسمومیت پیشوای بهائیان می‌داند.

سرهنگ راسخ دنباله داستان مرگ شوقی ربانی را چنین می‌نویسد:

"... هیکل مبارک میل داشتند که زودتر لندن را ترک گفته طبق نقشه اولیه به حیفاً مراجعت نمایند، و لکن دکتر جدا مانع می‌شود و باز روحیه خانم که عضو رابط بین حضرت ولی امراله و هیئت بین المللی بودند، مراتب را به مرکز جهانی بهائی یعنی هیئت بین المللی و ولی امرثانی اطلاع نمی‌دهد، و جان فرایی هم که ایادی امر و منشی محفل ملی بهائیان لندن بود یا حسن بالیوزی افغان که او هم از ایادی امر و عضو محفل ملی بهائیان لندن بود تشکیلات بهائی را مطلع نمی‌سازند، و از اعلام کسالت و تشکیل شورای پزشکی خودداری می‌نمایند. به ناچار صبح شنبه دوم نوامبر هیکل مبارک عرصه را به خود تنگ دیده از روحیه خانم خواستند نقشه دهساله را ارائه دهند تا تکمیل نمایند و جهان فانی را وداع کنند. روحیه خانم در صدد ممانعت و انصراف خاطر مبارک برآمده که حضرت ولی امراله فرمودند: "خبر، من باید آن را تمام کنم. زیرا فکر من را ناراحت

کرده و جز مقابله چیز دیگری باقی نمانده است. یکی دو اسم دیگر هم با پست امروز رسیده که باید به آن اضافه شود و آن را تمام کنم". باز در ضمن تکمیل نقشه فرمودند: "اینکار مرا از بین می برد، چگونه ممکن است به آن ادامه دهم؟...". آن روز حضرت ولی محبوب پس از فراغت از کار نقشه، خسته به نظر می رسیدند و در موقع ناهار به یک لقمه قناعت فرمودند و هنگام شب بکلی از تناول غذا امتناع نمودند. در آن شب طرز صحبت مبارک حاکی از افسردگی زیاد بود. هیکل مبارک بسیار بسیار غمگین و افسرده بودند و مدت دیدی بیانات می فرمودند و این بار چنان با حرارت و تأثر و شدت بتفصیل بیان فرمودند که حتی خاطر مشارکین در این اعمال شنیعه را پریشان و مضطرب و مشوش نمودند... (۱).

نقل این جملات بدان خاطر است که نشان دهیم قبل از مرگ "شوقی افندی" نیز اختلافات و مبارزات پنهانی برای دگرگون کردن دستگاه مدیره بهائیت و ایجاد طریقه جدیدی که با نقشه دهساله پیشوای بهائیان، با کسی که بایست جانشین او می شد مغایر بوده، وجود داشته است. چون در آن ایام شوقی ربانی در لندن تنها بوده و اطرافیان نیز با نظرات او موافق نبوده اند، لذا تا هنگام مرگ وی بر روی اختلافات مربوش می گذارند تا بهائیان از این برخوردها بی اطلاع بمانند. اما ناگهان حال شوقی ربانی بهتر می شود، تا آنجا که وقتی شب هنگام پزشک به عیادت او می آید، می گوید که شوقی می تواند صبح سه شنبه به فلسطین عزیمت کند. ولی چون یک شبه روز تعطیل و استراحت پزشک بوده

است ، شوقی ربانی به او می گوید : "لازم نیست فردا و پس فردا بیایید . . . " آخرین پیتوای بهائیان روز یکشنبه را بدون ناراحتی استراحت می کند . صبح روز دو شنبه چهارم نوامبر "روحیه خانم ماکسول" به سوی اطاق شوهرش می رود . آهسته در می زند . لیکن جوابی نمی شنود ، لذا داخل اطاق شده ، می بیند که شوقی ربانی بر پهلوی چپ خوابیده و دست چپ او بر شانه راست و دست راستش بر دست چپ قرار گرفته و چشمانش باز است . شوقی در همین حالت و بدین ترتیب درگذشته بود . خانم ماکسول خبر مرگ همسرش را به پزشک معالج اطلاع می دهد . او همچنین "حسن بالیوزی" و "جان فرابی" منشی محفل لندن را که هر دو از "ایادی امراله" نیز بودند ، از مرگ شوقی آگاه می کند . جان فرابی ، خانم ماکسول را به آرامش و سکوت دعوت کرده ، پس از مدت کوتاهی به دیدن او می آید . آنگاه پیش نویسن تلگراف زیر را تهیه کرده و بعد از ظهر روز دو شنبه به حیفا مخابره می کنند . البته چنانکه ملاحظه می کنید در تلگراف خبری از مرگ شوقی نیست ، بلکه باید گفت فقط تدارک مقدماتی است برای آماده ساختن ذهن بهائیان در سراسر جهان و یا چنانکه مخالفان جناح انگلیسی و طرفداران و پیروان روحیه عقیده دارند ، تنها فرصتی است برای گذراندن وقت و اتخاذ تصمیم که : پس از مرگ شوقی ، با توجه به مخالفتها و دشمنیهای موجود - که تا به امروز هم مخفی مانده است - و همچنین با توجه به قدرت غیر قابل انکاری چون "محفل بین المللی بهائیان" ، ریاست میسن ریچی و قدرت گرفتن بهائیان امریکا ، چه باید کرد . . . ؟

به هر حال متن نخستین تلگراف که با امضای روحیه به سراسر جهان مخابره شده ، به شرح زیر است :

" . . . حضرت ولی امراله به وضع مخطری به عارضه ، آنفلوآنزای آسیائی مبتلی گردیده اند . به لروی (۱) بگوئید

۱ - لروی در آن ایام ، منشی اولین هیئت شورای بین المللی یا "جنین -

محافل ملیه را مطلع نمایند . به یاران اطلاع دهند با دعا و مناجات عون و صون الهی را جهت محافظه امراله مسئلت نمایند . روحیه " (۱)

ملاحظه می‌کنید که نه تنها خبری از مرگ شوقی در تلگراف نیست ، بلکه با نوعی فریبکاری و تظاهر از بهائیان خواسته شده است ، تا دست به دعا بردارند و شفای عاجل رهبر خویش را از درگاه خداوند بخواهند . به عقیده مخالفان ، این خود نیرنگ دیگری بوده است ، تا از تفرقه و پراکندگی بهائیان پس از مرگ آخرین رهبرشان - تا اتخاذ تصمیم قطعی - جلوگیری شود . چون اگر بهائیان به این امر واقف می‌شدند ، قبل از اینکه روحیه ماکسول و همراهان تصمیمی اتخاذ کنند ، قبل از هر چیز به میسن ریمی و محفل بین المللی بهائیان می‌گرویدند ، و این خود به زیان جناح انگلیسی بود . به هر حال ، پس از مخابره این تلگراف ، جان فرایی با تلفن با دکتر " یوکر جیاگری " که یکی از " ایادی امراله " و عضو سیار اولین " هیئت شورای بین المللی " بود ، صحبت کرده خبر مرگ آخرین پیشوای بهائیت را به او اطلاع می‌دهد و از وی می‌خواهد که بدون لحظه‌ای درنگ خود را به لندن برساند . او سه شبه شب - ساعت ۸ - وارد لندن می‌شود و پس از یکساعت مشورت ، خبر درگذشت " شوقی ربانی " را به رادیو لندن و مطبوعات اطلاع می‌دهد . ضمناً این تلگراف نیز به حیفاً مخابره می‌شود . " حضرت شوقی افندی محبوب قلوب احباء و امانت مقدسی که از طرف حضرت عبدالبهاء به یاران الهی سپرده شده بود ، به عارضه آنفلوانزای آسمانی بر اثر حمله قلبی در حالت خواب صعود فرمودند . به یاران تأکید نمایید به

۱- بیت العدل اعظم " بود که شوقی ربانی پیشنهاد تشکیل آنرا داده بود .

استقامت قائم و به مؤسسه ایادی امراله که در ظل عنایت مبارک پرورش و اخیرا از طرف ولی محبوب موکدا تقویت و تحکیم یافته تصک جویند. تنها وحدت قلوب و وحدت مقصد و منظور می‌تواند به طور شایسته بر وفاداری تمام محافل ملیه و یاران الهی نسبت به حضرت ولی امراله که تمام حیات خود را فدای خدمت به امراله فرموده شهادت دهد. روحیه " (۱)

چنانکه ملاحظه می‌شود در این تلگراف نیز بیش از هر چیز روی وحدت و استقامت بهائیان تأکید شده است که با توجه به اظهارات مخالفان می‌تواند نشانه زنده دیگری از پراکندگی و تشتت در بین بهائیان باشد.

پس از مخایره^۶ تلگراف برای ترتیب دادن کار حمل جنازه به حیفا و انجام مراسمی که قبلا برای سایر پیشوایان بهائیت انجام شده بود تلفنی با دکتر "ادلبرت مولشاگل" مشورت شد که به عقیده گروه مخالف او را "اغفال نموده ضمن واگذاری تفسیل عرش مطهر" (۲) بنا به نوشته سرهنگ راسخ "بدون تشکیل شورای پزشکی و حضور هیئت بین‌المللی و اخذ نظر نسبت به شهادت شوقی ربانی به لندن احضار و روز پنجشنبه ساعت ۲ بعد از ظهر جمد مطهر را تفسیل و در یک صندوق سربی محکم گذارده و آنرا در صندوق دیگر از برنز قرار داده که وزن آن نیم تن گردید. با توجه به نص صریح کتاب مستطاب اقدس که باید صندوق چوب یا سنگ یا بلور (۳) باشد کوچکترین ایراد به این عمل ناشایست نمودند. . . ." (۴)

۱- رساله لجنه^۶ محفل ملی ایران، ص ۱۴

۲- رساله ۱۱ صفحهای، ص ۳

۳- بهائیان پیشوایان خود را پس از مرگ در صندوق بلور دفن می‌کنند.

۴- رساله^۶ سرهنگ راسخ، ص ۴

به هر حال ، جان فرابی ، حسن بالیوزی و روحیه ماکسول که هر سه از جمله ۲۷ نفر عضو "ایادی" و دو نفر اول عضو "محفل ملی لندن" نیز بودند ، با کمک تنها عضو "هیئت شورای بین المللی" که به لندن احضار شده بود بدون اینکه تماسی با ۲۴ نفر بقیه "ایادی امراله" و با اعضای "هیئت شورای بین المللی" داشته باشند و یا آنها را در جریان موقوف قرار دهند ، ترتیب آمادگی جنازه را برای حمل به حیفا داده و تلگراف زیر را به کلیه "محافل ملی بهائیان" جهان (۵۷ محفل ملی) مخابره می کنند :

"محبوب قلوب عموم احباء ولی عزیز امراله دیروز متعاقب آنفلوانزای آسیائی در نهایت آرامش صعود فرمودند از ایادی امرالله و محافل ملیه و هیئتهای معاونت رجا دارم احباء را در پناه خود گیرند و آنان را در مواجهه با این امتحان جانگداز عظیم یاری نمایند . مراسم تشییع روز شنبه در لندن به عمل خواهد آمد . از حضرات ایادی و اعضاء محافل ملیه و هیئتهای معاونت دعوت می شود حضور یابند . هر خبر مطبوعاتی باید مشعر بر این باشد که ایادی امرالله بزودی در حیفا اجتماع نموده و در مورد نقشه های آینده عالم بهائی را مطلع خواهند ساخت . تأکید می شود که محافل یادبود روز شنبه منعقد گردد ."

مخابره^۶ این نخستین تلگراف برای همه^۷ بهائیان جهان نمایشگر تضاد بین کارگردانان "بهائیت" و تخلف از دستورات و "نصوص" شوقی ربانی بود . زیرا همه طوری که می بینیم سه نفر از "ایادی" که هیچ مسئولیتی در اداره^۸ امور بهائیت نداشتند ، همه^۹ کارهایی را که معمولاً باید هیئت ۹ نفری (جنین بیت العدل اعظم) که با عنوان "هیئت شورای بین المللی" نامیده می شد و جانشین "شوقی ربانی" یعنی میسن ریعی امریکائی ریاست آنرا به عهده داشت انجام دهند ، شخصاً و بدون مشورت آنان انجام دادند و

بدین ترتیب عضو سازمان سیا از مرکز بهائیت طرد شد. کسانی که ادارهٔ آخرین ساعات زندگی پیشوای بهائیت و مراسم تشییع و تدفین او را به عهده داشتند، پیش‌بینی شوقی افندی را دربارهٔ اختلافاتی که پس از مرگ او روی خواهد داد ظاهر کردند. آخرین پیشوای بهائیت در تلگراف روز ۴ ژوئن ۱۹۵۷ خود تأکید کرده بود:

"... آثار ازدیاد تعذبات معاندین از خارج و استمرار تحریکات محرکین در داخل مقدمه تصادم شدیدی است که بنا به پیش‌بینی حضرت عبدالبهاء بین سپاه نور و قوای ظلمت از سیاسی و دینی به تقدیر الهی واقع خواهد شد. اعظم دشمن بشر که باید با او مبارزه نماید نفس و هوای نفسانی است. این نفس و هوی بروزات مختلفه دارد. گاهی انسان را وادار می‌کند که ناظر به کمالات خود باشد و یا مشغول به آرزوهای نفسانی گردد و یا تعلق شدید به نظریات شخصیه خود یابد و یا به هزار حیل و وسیلهٔ انحراف و ضلالت بشر می‌شود. اعدای امرالله با این دشمن همداستانند و از این طریق می‌کوشند که سموم خود را در جامعهٔ بهائیان تزریق و تلفیق نمایند.

هیچ نفسی مجبور به اقبال و ایمان نیست. ظهور الهی موهبت و عطیه رب عنان به نوع انسان است... ولی پس از اینکه به کمال آزادی و استقلال ظهور الهی را قبول نمودیم و از پیروانش محسوب شدیم چاره‌ای جز اطاعت صرف و انقیاد صمیمانه نداریم. در ادوار گذشته افراد مغرور خود خواه توانستند زمام امور را به دست گیرند و اسباب ضرر امرالله شوند. ولی در این دور اکرم و اعظم قوهٔ میثاقی حفظ و صیانت می‌فرماید، چه که حضرت عبدالبهاء مؤسسات مقدسه و مجاری فیض و هدایت ربانیه را در الواح وصایای مبارکه مقرر فرمودند، و احدی هرگز قادر بر تغییر و تبدیل آن نیست، و برای اینکه وحدت جامعهٔ بهائی و اصالت شریعت رحمانی و صانت امراللهی از ضد اهل کبر و مغرور محفوظ و مأیون باشد در آخر الواح وصایا به کمال قدرت دربارهٔ اهمیت این مؤسسات چنین می‌فرماید:

" این کلمات را مبادا کسی تأویل نماید و مانند بعد از صعود هر ناقص ناگشتی بهانه‌ای کند و علم مخالفت برافرازد و خود رایی کند و باب اجتهاد باز نماید . نفسی را حق رایی و اعتقاد مخصوص نه ، باید کل اقتباس از مرکز امر و بیت عدل نمایند . . . " (۱)

اما چنان که دیدیم ، آخرین کسانی که شاهد واپسین لحظات زندگی آخرین پیشوای بهائیت بودند ، هیچ کدام از این وصایا و تأکیدات را به دیده نگرفتند ، آنان در همان نخستین لحظات رفتاری در پیش گرفتند که بیش از پیش نشان دهنده^۱ اختلاف و تشتت در جامعه بهائیت بود که جز این هم انتظاری نمی رفت .

همین تضاد و اظهار نظرهایی که بعداً ابراز شد مخالفان را به این نتیجه رسانید که بیشتر اختلافات بر سر مسائل مادی و میراث بازمانده از رهبران قبلی است نه موضوع ایمان و پاسداری از بهائیت . مطالبی که از این پس خواهد آمد ، مسئله^۲ مورد بحث ما را بیشتر و بهتر روشن خواهد کرد .

جعل امضاء عبدالبهاء و برداشت غیر قانونی

با اینکه شوقی ربانی ، از نخستین روزی که وارد تشکیلات حاکمه بهائی شده از کمکهای صندوق رهبری و اموال عامه^۳ بهائیان برخوردار بود ، و چندین بار از او نادرستیهای دیده شده است . یک بار یک زن و شوهر آمریکایی مبلغ هنگفتی حواله کتبی وسیله شرکت هروف "کوکس" انگلیس برای عبدالبهاء فرستاده بودند ، شوقی ربانی بدون اطلاع وی و با جعل امضایش حواله^۴ هنگفت ارسالی را به نفع خود برداشت کرد . داستان^۵ استفاده شوقی و جعل امضاء عبدالبهاء را چنین می نویسند :

۱۲ بهمن ۱۳۳۲ - ۱ فوریه ۱۹۵۴

دوست عزیز آقای صبحی

نامه شما، مورخه ۲۰/۲/۳۲ هجری رسید

کناره گیری میرزا شوقی و رفتنش به خارج: - به حسب شهرت شایع و تواتر غالب مابین اوساط و محافل بهائی - ثابت و ناقص به زعم عبدالبهاء در حیفا و عکا، شوقی دبیر عبدالبهاء بود و رسیدگی به مکاتبات و مراسلات به زبان انگلیسی می کرد. از مراسلات وارده و آنچه را که مصلحت می دید به عرض عبدالبهاء می رسانید و بقیه را یعنی مراسلات غیر مرغوبه را از عین عبدالبهاء پنهان و مخفی می گذاشت. همه متفق علیه هستند که پس از متارکه و نهایت جنگ اول جهانی شوقی یکمرتبه مفضوب علیه گردید و از چشم و حسن توجه مرکز میثاق مزعوم (عبدالبهاء) افتاد. سبب این نکبت و نعت و سرنگونی در طی پنهان ماندن تا که یک بانوی امریکایی به نام "روث وایت" عضو منفرد سازمان روحانی بهائی امریک و کانادا در کتاب خویش مسمی "مذهب بهائی و دشمن او سازمان بهائی" پرده و نقاب از این سر مکنون برداشت و حقیقت اوضاع را به انظار عام گذاشت. این بانو با شوهرش پس از جنگ اول جهانی به عبدالبهاء یک چک ناطق به مبلغ هتگفت به وسیله شرکت "کوکس" فرستاد. وصول پرداخت نمودن این مبلغ از جانب عبدالبهاء نرسید. پس از مدتی بانو و همسرش به حیفا آمدند و مدتی مهمان عبدالبهاء بودند. در خلال اقامتشان عبدالبهاء از این مبلغ حرفی نزد. بانو مجبور گشت در اواخر اقامتش از این

مسئله از عبدالبهاء استفساری کند. عبدالبهاء بی اطلاعی اظهار فرمود و چون به حسب سوابق به لدنیات امور آگاه و آشنا بود، داماد خود میرزا محسن مرفوع (در آنجا این واژه را به جای مرحوم به کار میبرند) را به رسیدگی به این امر مأمور فرمود. مرفوع پس از تحقیقات ظاهری به زعم خویش گفت: این چک نرسیده، با نهایت تعجب و حیرت بانو به امریک بازگشت و تکلیف این مسئله را به مرکز شرکت "کوکس" در لندن حواله نمود و شرکت هم مسئله را از شعبه خود در حیفا پرسید. یک دفعه دیدند که چک سالها رسیده و شوقی ولی امر مزعوم (پاینام شوقی است) آینده امضای عبدالبهاء را تقلید و تزویر نموده و به این وسیله پول هنگفت را گرفته و تصرف نموده. بانو در کتاب خویش این چک را به انضمام امضای مزور و مقلد عبدالبهاء چاپ و گراور کرده. پس از این اختلاس و ارتکاب، شوقی نامزد مقام ولی امر، به سر قدم زد و مفضوفا علیه و منکوبا از حیفا گریخت. این کتاب را به وسیله میرزا سهراب می توانید تدارک بنمائید.

فضاحتهای این قبیل فراوان است و سابقه این همه، حب جاه و مال است.

پس از مرگ بهائیه خانم ملقب به ورقه علیا (خواهر عبدالبهاء) آل عبدالبهاء در تلاش و اضطراب بودند که مبادا برادران وی میرزا محمد علی و میرزا بدیع الله از میراث بهائیه خانم چیزی بگیرند. تنفیذاً للغایه و مآرب خویش داماد عبدالبهاء میرزا جلال مرفوع با توطئه حفید (نوه) عبدالبهاء میرزا روحی افنان دادخواستی مبنی بر تقاضای حصر وراثت از بهائیه خانم به دادگاه مدنی انگلیس حیفا تسلیم داشته حاکی از اینکه بهائیه خانم جز دخترهای

عبدالبهاء و ارشی ندارد و حین الفوت (گاه مرگ) ورثه به آنها منحصر بوده و برادران بهائیه خانم را که حی یرزق (زنده و روزی خوار) بودند بالمره انکار کردند. این دادخواست را مذکورین تحت قسم و سوگند تأیید نمودند. دبیر دادگاه یک مسلم حلال زاده این تزویر نوین را به سع میرزا بدیع الله رسانید. وی به محکمه شرعیه در عکا مراجعه کرده و به حسب شرع شریف حنیف اسلامی از آن محکمه گواهی نامه حصر وراثت بهائیه خانم صادر گردید و به وسیله این مدارک در دادگاه انگلیسی حیفا هر علیه حضرات دعوی تزویر و شهادت دروغ و سوگند کذب اقامه نمود. در روز جلسه برای رسیدگی دعوی میرزا بدیع الله حاضر بود. آقای "واین شل" وکیل مدافع حضرات، وی را شناخت و او را بهام عین حی یرزق دید و از خجالت و شرمندگی بیان معذرت طلبید و به حضرات تشر داد و سخت گفت و حضرات را از اطاق دادگاه مرخص نمود و به رئیس دادگاه خطاب کرد و تقاضای گواهی حصر وراثت حضرات را پس گرفت و اعتراض به خبطش کرد و ترضیه داد بدون تعلیق.

دعوی میرزا بدیع الله طمعا للمال و حرصا للجاه نبود، مقصودش روشن کردن حقیقت حال و افشا نمودن توطئهها و مواضعهای آل عبدالبهاء بود. چنانکه میرزا بدیع الله قبل از مرگش با ورثه میرزا محمد علی حصه موروثه را از بهائیه خانم در مزرعه جنینه در عکا به زمین العابدین منشادی نقل و انتقال داد.

وصیت نامه مزعوم عبدالبهاء: - مصاد رمطلعه بهائی در حیفا و عکا به این معتقد و قائلند که این وصیت نامه

جعلی و مزور است و می‌گویند که ضیا خانم مرفوعه دختر عبدالبهاء در تقلید کردن خط پدرش بسیار زرنگ و ماهر بوده و در این توطئه و مواضع دخالتی بزرگ داشت. این وصیتنامه به حسب قانون و نظام معمولی حکومت فلسطین آن زمان در محکمه شرعیه و یا دادگاه مدنی اثبات نگردد، لذا قیمت قانونی نداشته و ندارد و به قول بعضی بهائیان وصیتنامه به حسب نصوص او امر بهاء الله هر سال لازم است تجدید گردد. (بهاء دستور داده که هر بهائی بساید خواستنامه‌ی خود را هر سال از نو بنویسد و تازه کند)، لذا از لحاظ شریعت فاقد اهلیات و اوصاف است و باز هم به قول بعضی بهائیان این وصیتنامه عبارت است از یک رساله سب و شتم و طعن به علیه آل بهاء که به تصرفات غیر مرضیه عبدالبهاء معارض و مخالف بودند.

به قول میرزا بدیع الله که اینجانب از او مرارا و کرارا شنیده عبدالبهاء در اواخر زندگانش از خلاف و تشنج واقع بین خود و برادرانش اظهار ندامت و پشیمانی می‌کرد و سعی و کوشش این بود که این خلاف و شرزائل و مرتفع گردد. ولی مرگ فجائی عبدالبهاء این نقشه را ناتمام گذاشت. میرزا بدیع الله قائل بود که مرگ برادرش با اجل موعود و موت طبیعی نبود و مرگش با این نقشه علاقه داشت. لذا متأسفانه و پشیمانه دانشما می‌گفت که در حین مرگ عبدالبهاء عمل فتح و میت و فحص طبی (بازرسی پزشکی) از اطبای حکومی نطلبیدند. این نظریه میرزا بدیع الله مستند به آثار تسمم (زهر دادن) بود که در حین موت در بدن عبدالبهاء دیده بود. خلاصه به قول بهائیان آل عبدالبهاء به همکاری دسته جمعی و تصنع وصیتنامه

مبادرت نمودند و بیت تازه در شخص شوقی تراشیدند که در او روح معلوم و معبود متقصد است .

در این توطئه زن عبدالبهاء ملقبه به لیدی منیره به حساب نشان یک دولت بیگانه تقدیراً للخدمات ناپسندیده عبدالبهاء و به حسب وصف خود پدر عبدالبهاء ید طولی داشت ، با وجود این کنه‌ی ادرنه (پایتختی بود که بهاء به او داده بود) که مخلفات نقدی عبدالبهاء را قبل از استعلام ریاست از جانب شوقی بین دخترهاش و برادرش تقسیم و توزیع کرده و حساب این کار را به شوقی نداده بود از لطف و عنایت شوقی محروم و از حظیره مطرود گردید و به اطاق عباسقلی مرفوع نزدیک مقام عبدالبهاء نفی و تبعید شد و در آن محل سالها تک و تنها مخدول و منکوب و مطرود و مریض از مرض دولاب (بیماری قند) با پرستار و بی پرستار معیشت کرد تا که مرد و رفت .

بانوی امریکایی مذکور در بند اول این نامه در کتاب مذکورش راجع به وصیت نامه ایرادی بزرگ گرفته عکس فوتو گرافی وصیت نامه را با الواح خط اصلی عبدالبهاء به یک متخصص خط و املاء در لندن فرستاده و در صحت و شوق وصیت نامه رأی اهل خبره را طلبیده ، متخصص پس از تدقیقات موشکافانه و تتبعات دقیقه با دلائل و مدارک هر جعلیت وصیت نامه رأی داده ، رأی وی با عکس وصیت نامه در کتاب بانو مندرج است .

هم میرزا محمد علی در وصیت نامه و مذاکرات خود و هم میرزا بدیع الله در مذاکرات خود طعون و اتهامات وارده را در وصیت نامه با دلیل قاطع و برهان ساطع رد و جرح و تکذیب نموده اند ، وصیت نامه میرزا محمد علی گراور شده

است می‌توانید نسخه‌ای از او از آقای محمد امین بگیریید .

.....
عکسی را که در عدسیه برداشته شده داشتم ولی
متأسفانه این عکس اثنای غارت اموال اینجانب از طرف
کلیعیان از دست رفت .

سلام و تحیات و اشواق . . .

من می‌خواستم این نامه را واریز و گسترده کنم تا برای
همه روشن شود . " (۱)

فقط همسر خارجی شوقی

اکنون برای شناخت بیشتر "شوقی ربانی" بناچار از نوشته فضل‌الله
مهتدی "صبحی" که از همه اسرار بهائیت در دوران "کاتب وحی" و "مبلغ
بهائیت" بودن اطلاع داشته است، یاری می‌گیریم :

"میرزا هادی پدر شوقی است که جز شوقی دو پسر و
دو دختر دارد . شوقی در سرپول و مرده‌ریگ عبدالبهاء و بخش
آنها میان خویشاوندان با همه به هم زد و همه را راند و از
خود دور کرد و چنان درین کار سنگدلی نمود که همه به
شگفت آمدند . مادر و دانشه‌ها و فرزندان آنها و خواهرها
و برادرها را کنار زد و به زن کانادایی و کس و کار آن زن
چسبید و سر از فرمان آنها بیرون ننهاد . شوهر خواهر شوقی
که نیرتام داشت او نیز با زن رانده شد . درین باره یکی از
خویشاوندان او می‌نویسد : "چند سال است که عیال مرحوم
نیر جهت تعلیم دو دختر به بیروت می‌رود و شوهر ایشان

در حیفا تنها مقیم بود. مذکور ناخوشی قلب داشته بفته در منزل خود تنها بوده فوت می شود. کسی خبردار نمی شود، بعد از دو روز حضرات اقوام ایشان روحی افندی افنان و حسن افندی شهید فرزند حضرت روحا خانم صبیبه حضرت عبدالبهسا و پسر مرحوم آقا میرزا جلال و بعضی می آورند جنازه مذکور را در قبرستان ابوعتبه که نزدیکی بهجی است در جوار جدش افنان کبیر و عمویش آقا سید محسن داماد قرار دادند... از طرف حضرات احدی نیامد و سوگالی نکرد. " اگر سخن به درازا نمی کشید یک دسته از نامه های که از حیفا خویشاوندان شوقی در پاسخ پرسشهای من نوشته اند برای شما می آوردم تا بدانید این بیچاره ها در چه رنجی و سختی روزگار می گذرانند " (۱)

"... هرچند از یادآوری این سرگذشت شرمنده ام و می دانم که نباید جز بناچار این سخنان را گفت، ولی چون نیازمندی دارم که شوقی را خوب بشناسید و بدانید همانندهای این گونه مردمان کم و کاستی دارند، چنانکه نمی شود اینها را نه در رج مردان گذاشت و نه از زنان به شمار آورد، نه بویه و دل بستگی و مهرورزی زنان را دارند و نه خرد و هوشیاری و مهربانی مردان را. در اینگونه آدمها دل بندیه های ویژه ای است که دشوار است انسان به آن پی ببرد. نمی دانم شنیده اید؟ که گاهی کت پزشکی مردی را روی تخت می خواباند و با کنش پزشکی او را زن می کند و یا زنی را مرد می نماید، و هم آدمی که پیکره مردی دارد ولی نارس است و دارای خوی زنان است می شود که بر نیروی مردیش افزود.

فضل الله مهتدی داستانهای ننگ‌آوری باز می‌گوید که از نقل جزئیات گفته‌ها شرم دارم ، لذا تنها قسمتی را که با اشاره آمده در زیر می‌آوریم :

"... در میان نواده‌های عبدالبهاء در روزهای نخستین که من با شوقی آشنا شدم و او دارای سرشت و نهاد ویژه‌ای بود که نمی‌توانم درست برای شما بگویم ، خوی مردی کم داشت و پیوسته می‌خواست با مردان و جوانان نیرومند دوستی و آمیزش کند! شبی با او و دکتر ضیا بغدادی فرزند یکی از بهائیان نامور که در امریکا کارش پزشکی بود و برای دیدن عبدالبهاء به حیف‌آ آمده بود در عکا گرد هم بودیم و شوخی که جوانان می‌کنند می‌کردیم ، در میان گفتگو من برای کاری از اطاق بیرون رفتم و بازگشتم ، در بازگشت دیدم دکتر ضیا کار ناشایستی کرده... من برآشغتم و گفتم : دکتر! این چه کاری است که می‌کنی؟ شوقی رو به من کرد و گفت اگر تو هم مردی داری نشان بده!! ماننده این سخنان و چند بار از او شنیدم و دیدم و دریافتم که باید کمبودی داشته باشد..." (۱)

"مبلغ بهائیت" و کسی که افتخار گذرانیدن روزگار جوانی خود با عبدالبهاء را داشته و "کاتب وحی" و "سر نگهدار" بوده سپس با تأسف از سومین پیشوای بهائیت یاد کرده می‌گوید :

"ای‌کاش در جوانی شوقی به کورت پزشک دانایی برمی‌خورد و ایارش یک پهلوی می‌شد ، اینکه می‌بینید نه دل بستگی به پدر دارد و نه اندوه برادر و خواهر می‌خورد ، نه رنج مادر را در پرورش و نگهبانی خویش به یاد می‌آورد و نه دوستان

جانفشان را سپاسگذار است ، فرمانها می دهد که کار مرد
خردمند نیست ، بهانه ها می گیرد که از هوشیاری به دور
است ، همه از آن جا سرچشمه می گیرد . . . " (۱)

القاب زشت و وهن آمیز

نکته* دیگری که در اینجا تذکر آن را لازم می دانیم ، ناسزاهای زشت
و القاب اختراعی شوقی ربانی علیه مخالفان بهائیت است . رساله ای که
شوقی افندی در ۴۲ صفحه نوشته و دشنامهای فراوانی به دیگران داده ،
در تهران منتشر گردیده است . برای نمونه ، چند لقب زشت را که به مخالفان
داده در زیر می آوریم :

– حسین خان فرمانفرمای فارس را " حسین شقی "

– سعید العلماء بار فروش را " اشقی الاشقیاء "

– سید محمد اصفهانی را که بهائیان در عکا او را کشتند " سید لعیم

اصفهانی "

– شیخ عبدالحسین تهرانی را " شیخ خبیث "

– میرزا یحیی را " یحیی بی حیا و وسواس خناس "

– سلطان عبدالحمید پادشاه عثمانی را " عبدالحمید پلید "

– جرج واشنگتن را " اسفل السافلین "

– میرزا تقی امیر کبیر را " تقی سفاک بی باک "

– میرزا علی اصغر شیخ الاسلام را " شیخ الاسلام خبیث "

– سید جمال الدین اسدآبادی را " سید افغانی عدود و حقود به مرض

سرطان مبتلی شد و زبانش معطوع گردید . "

ایادی بهائیت

از همان زمان که پس از کشته شدن باب، رهبران و پیروان وی به بغداد و سپس به ادرنه، قبرس و عکا رانده شدند، این فکر که باید فرقه جدید ایادی و عواملی در مناطق مختلف - مخصوصاً در ایران - داشته باشد، پیدا شد و قوت گرفت. زیرا تجربه نشان داده بود که جدا ماندن افراد عادی از مراکز تبلیغ، باعث نزول و افول سریع آنان خواهد شد، حال آنکه وجود ایادی و عوامل رابطه چه از نظر مادی و چه از لحاظ معنوی می‌توانست به نفع گسترش معتقدات فرقه جدید و پیوستگی افراد آن باشد.

این موضوع پس از مرگ عباس افندی، اختلاف او با برادرش، جانشینی شوقی و بویژه تجربه‌ای که از دوران جدائی ازلی‌ها و بهائی‌ها داشتند، اهمیت بیشتری کسب کرد که اینک به شرح آن می‌پردازیم:

پس از درگذشت عباس افندی (عبدالبهاء) در دوم ذی‌قعدة ۱۳۰۹ - (۱۹۲۱ م) مهمترین موضوع مورد بحث محافل بهائی انتخاب ۲۶ نفر از مؤمنین و سران بهائی به نام "ایادی امراله" بود. شش سال پس از این که شوقی ربانی به سمت چهارمین پیشوای بهائیت برگزیده شد، در توفیق نوامبر ۱۹۲۷ خود درباره ایادی گفت:

"... ای احبای الهی تعیین ایادی امراله و تنفیذ احکام مقدسه شریعت‌اله و تشریح قوانین متفرقه از منصوص کتاب‌اله و انعقاد مؤتمر بین - العللی پیروان امر حضرت بهاء‌الله و ارتباط جامعه بهائی به انجمنهای

متفرقه علمیه و ادبیه و دینی و اجتماعی کل بتشکیل و استقرار بیت‌العدل اعظم الهی در ارض اقدس در جوار بقاع مرتفعه منوره علیها منوط و مطلق زیرا این مہمہ اعلیٰ سرچشمہ اقدامات و اجرائیات کلیہ بہائیان است و معین و مرجع این عہد ناتوان ... " (۱)

بعد از صدور این فرمان، شوقی در توفیق ۱۹۲۹ انتخاب ایادی را مختص خود دانست می‌گوید:

"... ایادی امرالہ را باید ولی امرالہ تعیین و تسمیہ

کند ..."

بعد از صدور این جملات دربارہ وظائف ایادی در تلگراف ۶ آوریل ۱۹۵۴ خویش می‌گوید:

"... مقدر است کہ دو وظیفہ مقدس خود یعنی

حفاظت و تبلیغ امر حضرت بہاۃ اللہ را تحت نظر مراقبت

ولی امرالہ انجام دهند ... " (۲)

سرانجام در روز ۲۵ نوامبر ۱۹۵۷ (۲۳ آذر ۱۳۳۵) شوقی ربانی ۲۷ نفر از مبلغین و مؤمنین بہائیت را بہ نام "ایادی امرالہ" انتخاب کرد کہ اسامی آنان همان روز طی ابلاغیہای بہ ہمہ محافل بہائیت مخابرہ شد:

۱- ایادی امرالہ چارلز مہسن ریسی

۲- " " روحیہ خانم ماکسول

۳- " " امیلیا کالنبر

۴- " " لروی لیواس

۵- " " علی اکبر فروتن

۱- رسالہ اول، اردیبهشت ۱۳۴۷، ص ۹

۲- رسالہ اول، اردیبهشت ۱۳۴۷، ص ۴

جلال خاضع	"	"	۶ -
ابوالقاسم فیضی	"	"	۷ -
پل هنی	"	"	۸ -
حسن یالبوزی	"	"	۹ -
دکتر یوگو جیاگری	"	"	۱۰ -
دکتر هرمن گروسمن	"	"	۱۱ -
دکتر ادلبرت موشکل	"	"	۱۲ -
جان فراہی	"	"	۱۳ -
ہوراسن ہولی	"	"	۱۴ -
گورین ترو	"	"	۱۵ -
موسی ہنانی	"	"	۱۶ -
انیوک الیکا	"	"	۱۷ -
ویلیام سیرز	"	"	۱۸ -
جان روبارتس	"	"	۱۹ -
کلارا دان	"	"	۲۰ -
اکس الکساندر	"	"	۲۱ -
کالمیس فدرستون	"	"	۲۲ -
طراز الہ سعندری	"	"	۲۳ -
شعاع الہ علائی	"	"	۲۴ -
ذکر الہ خادم	"	"	۲۵ -
علی محمد ورقا	"	"	۲۶ -
رحمت الہ مہاجر (۱)	"	"	۲۷ -

دربارہٴ وظائف و اختیارات "ایادی" و اینکه آیا امکان دارد آنان مصوبات "پیشوای بہائیت" را قبول نمایند...؟ و همچنین این نکتہ کہ

تفسیر نظرات عبدالبهاء در الواح وصایا در این باره چه بوده است . . ؟
شوقی افندی می گوید :

"منظور از این بیان حضرت عبدالبهاء این نیست که به ایادی اختیار داده شده است که حاکم و مسلط بر ولی امراله باشند . حضرت عبدالبهاء هرگز دستوری نداده اند که باعث تضاد اختیارات در امراله باشد . این مطلب عین بیان مبارک در صفحه ۱۳ الواح وصایا کاملاً هویدا است که می فرمایند :
" حضرت متین امراله به اطاعت من هو ولی امراله محفوظ و مصون ماند و اعضای بیت العدل و جمیع اغصان و افغان و ایادی امراله باید کمال اطاعت و انقیاد و توجه و خضوع و خشوع را به ولی امراله داشته باشند . اگر چنانچه نفسی مخالفت نمود مخالفت به حق کرده و سبب تشتت امراله شود و علت تفریق کلمه اله گردد . . . " (۲) .

انشعاب

با اینکه عبدالبهاء در وصیت نامه اش خطاب به شوقی ربانی می گوید :
" . . . ای احمای الهی باید ولی امراله در زمان حیات خویش من هو بعده را تعیین نماید . . . ای پاران ، ایادی امراله را باید ولی امراله تسمیه و تعیین کند . . . " (۳)

پس از او و چنانکه اشاره شد به خاطر تعیین جانشینان خود او تشتت رأی و انشعاب در کار بهائیان در گرفت . انشعابی که نخست با جدایی خود میرزا حسینعلی بهاء از میرزا یحیی صبح ازل در این گروه آغاز شده بود .

۱ - استخراج از تلگراف ۲۴ دسامبر ۱۹۵۱ و توقیع اکتبر ۱۹۵۲ و

ابلاغیه ۲۵ نوامبر ۱۹۵۲

۲ - مجله بهائی نور، به زبان انگلیسی، فوریه ۱۹۵۵

۳ - رساله اول اردیبهشت، ص ۲۶

همین اختلاف نظرها و تشتت آراء باعث شد، بهائیت که خود را دین و آئین تازه‌ای می‌داند، و نخستین ویژگی یک آئین اعلام اصول آن و تبلیغ در میان گروه‌های مختلف مردم است، به صورت جامعه‌ای بسته و نیمه سری درآید. حال آنکه همین گروه در آغاز کار به خاطر اعلام اعتقادات و نظرات خود قربانیان بسیار داده بودند و بسیاری از آنان حتی تا دم مرگ نیز از عقاید خویش دفاع می‌کردند.

طرح مطالب به صورت سری، بلافاصله پس از تشکیل ایادی بهائیت آغاز شد. در جلسات ایادی‌ها و اداره کنندگان بهائیان مطالبی سری عنوان می‌شود که تاکنون ماهیت این‌گونه گفتگوها و تصمیمات افشاء نشده و بر خود بهائیان نیز پوشیده مانده است. میسن ریچی که خود را جانشین شوقی ربانی و پنجمین پیشوای بهائیت می‌داند می‌نویسد:

"... لازم می‌داند که حقایق مودعی‌های را که جنبه

عمومی داشته و در عین حال سری نباشد، به استماع یاران جامعه سامیه بین‌المللی بهائی برساند. در حالیکه به هیچ عنوان چنین قصدی ندارم که مقاصد و مطالبی را که جنبه سری داشته باشد در معرض افکار عمومی اهل بهاء قرار دهم، زیرا در ارض اقدس در ایمن او ان هیئت ایادیان اکثرا و بالاتفاق مصمم گردیدند که کلیه تصمیمات و اقداماتی که معمول می‌دارند بایستی صرفاً جنبه سری داشته و غیر از بیست و هفت نفر ایادیان در خارج و میان مؤمنین و مؤمنات و بطور کلی جامعه امر به هر عنوان بسط و توسعه نیافته و افشاء نگردد. بلاشک افراد جامعه امراله مطلعند و هیئت ایادیان بخصوص به این حقیقت مدعند که هر یک از آنان مختار بلکه مجبورند که به آزادی کامل مطالب و مقاصد خود را در جلسات اجتماع ایادیان ابراز و اظهار نمایند و این از وظائف خطیر فرد فرد ایادیان امراله است که تا زمانی که

در جلسات متشکله هیئت ایادیان جالسند نظرات و معتقدات و مفهومات خود را آزاد با سایر اعضا هیئت ایادیان در میان بگذارند... (۱)

اما چنانکه میسن ریعی در حین ابلاغیه چند بار تأکید کرده است این گونه مطالب تنها زمانی که ایادیان در مجامع محرمانه خود شرکت دارند به "آزادی" بیان می‌تود ولی جامعه بهائیان از مباحث و مذاکرات این جلسات کاملاً بی‌خبر می‌مانند همان‌طور که مردم غیر بهائی نیز هرگز در جریان این گونه مباحث قرار نمی‌گیرند.

طبیعی است که چنین رفتاری آتش اختلافات و انشعابات را دامن می‌زند. زیرا وقتی مجموعه مذاکرات و گفت و شنودهای یکی از جلسات کاملاً محرمانه ماند، شرکت کنندگان در جلسات محرمانه دیگر حق دارند تصور کنند، که در آن جلسه تصمیماتی علیه آنان یا علیه منافع و مصالح آنان اتخاذ شده است. و با توجه به اینکه توطئه و تحریک حتی قتل و کشتار یکی از حربدهای بهائیان از آغاز جدایی از ازلیان بوده و پس از آن نیز مرتباً گسترش یافته است، باید به طرفداران چنین نظراتی حق داد.

یک نمونه زنده و بسیار برجسته از این گونه اختلافات که باعث شده است ایادیان رو در روی پنجمین پیشوای بهائیان بایستند و هر طرف، دیگری را انکار کند در نخستین ابلاغیه میسن ریعی آمده است:

"... اهدافی که برای سنه ۱۹۶۵ به وسیله بیست و دو نفر ایادیان امضاء و در چهارم نوامبر ۱۹۵۹ به جامعه بین‌المللی بهائی ابلاغ گردیده و در اعلانات قبلی آنها نیز تأکید شده به وضع بی‌سابقه و شرم‌آوری مدلول الواح وصایای حضرت مولی‌الورا روح من فی‌العالمین لرمه الاظهر فدا را بلا اثر، و مقام ولایت معصوم الهی و تشکیلات نظم